

ترجمہ تاریخ چین

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۴۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۶۴۳۶

۲۷۶۰۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹

تزیینات و مشخصات:

این کتب من تمام واصل
در سال ۱۳۵۰

۱۳۵۰

تاریخ کتاب:

فارسی - عربی

نوع خط:

نوع جلد:

نوع کاغذ:

کاتب:

شارح:

مترجم:

نام کتاب:

تاریخ - خط

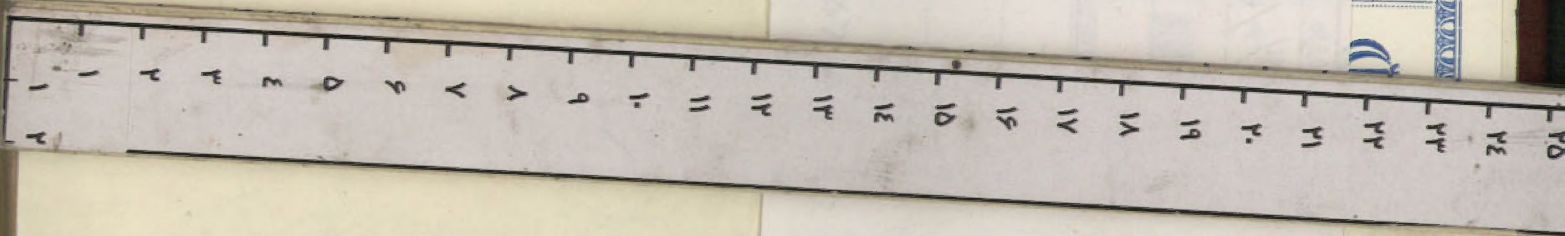
نور شده آقای:

قدوسی

جله:

تاریخ: ۱۳۸۰/۱/۱۱ شماره:

کتابخانه مجلس شورای اسلامی





ترجمه تاریخ حسن

ساج شروت گفت یاد داده مایه صیغ اردو پائین شد تفت در جنگ
 کوه آزاد (جنگ بی بی) را فرسوس کردند بویک گذشت تاریخی
 مارکو پولو است که گشت شرف کشف عالم جدیدی امریکار افروخته چه بود
 جعفر فیضیه و بوی را که بطولید از روی تاریخ مارکو پولو تریان
 محرک افروخته گشته در حد کشف از من عرض کاتی برآمد ولی باد
 مساعدی بر حسب شد تا در حال وزیده او را اهل جی برتا که در دست و ج
 آب و هوا حاصل عجیب غریب تری شده چینیها هم کاتی یاکشیانی
 که بکشت چین داده شده اهل نکینسه ماخذ این کلمه اکیستان نام یک سرزمینی
 در زمانیکه اهل قوئلان قبیل غارت چین آمده جماعت کینان در آن
 است مقراری داشتند از در رویه اهل چین این رسم خطا میکنند بنیان
 در میان از وضع انجمنک اطلاع کاتی شده است از اباسم بریک (منوب ایشم)
 میخواست چه در از من قبیله تجارتی ایشم چین بود اسی مرکزی استمد اول بود

۱۹۴۹
 ۲۰۷۶۰۱

از ارض بر بوم



ولی مل ملک شرقی که از نژاد اعراب بوده این ملک را ترسن نام نهادند
چنینها در قانون نامه مانو چنان خوانده اند که این سرزمین را چنانچه
یعنی جنگجویان را پادشاه می نامیدند ۲۸۰ قبل از میلاد مسیح
امپراطور اهل ملک ترسن دو دمان ترسن چنانچه
زنده اسم ترسن را بخارج نشود اند ولی مطابق این روایت چشم شکاف
مانوراک نسبت به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد دینیه تحویل شده اند
تایفان بعد از شده در فصل آتیه تاریخ ایهم نموده که استعدا و بنا
مانو در بعضی موارد حال ارضیت مثلاً از انجلی می گویند که
قبل از میلاد به چائنی ایالت غربی چین مهاجرت کرده و در
ترسن بوده مگر کینه معای ملک ترسن با چینیان در آن
چینا در تمام نواحی هند و شبه جزیره که ماوراء رود گانگ
معروف بود زمانیکه برتقاها از دریای سند ابطه چین را

لفظ چنیدار در آرد و نامشند دلی خود ملک چن کلمه چنک (ملک بوطه)
راشته میگرد و انتخاب این کلمه بلاخط این بود که چن را در وسط کلمه
نموده
و بعد از آن بلاخط چن انتخاب آن بلاخط این بود که در از منته قدیمه خبر
و بعد از آن در عصر کون فی سیوس حکم یعنی پانصد یا شصتدل قبل
چن بملک خلی کو چک تقسیم شده و تمام محکوم حکم بملک بوطه کرد
و بعد از آن در گرفت بود و دخی هم که ملک اطراف می گشته بهین اسم بانی پانچ
و بعد از آن ملک فرانسه چن اتفاق قادیفی در از منته قدیمه لفظ فرانسه
و بعد از آن پاریس شده و سایر ایالات بورگونی نورماندی اسکات
فرانسه گشته نامیده شد اسکات بطول زمان کلمه فرانسه تمام آن ایالات
و خطایم از وقت کلمه طایفه تا مار مالک قاطب ملک چن شده
اسم دو دمان در آن رستین کو (ملک بزرگ بوطه)
بوده بآن داده و گسیس ملک باسم چنک کوی چن خوانده شده

یک اسم دیگر که در نظایات و نشأت چنانست (زیر آن)
 از زمانیکه کارین و روت یکی و مارکوئولو تاریخ
 تا تاریخ نوشته خیلی مطالب است دروغ در آن سند روح کردند
 متعلقین که تو لیک کنی هستند که در طرف دین سال مطالب صحیح و قوی
 نوشته چون طبع تصنیف آنها در فرانسه مضامین آن بت ابرائی
 تمام در خط این که از خیالات گذارشات میباشد مخصوصا در قرن اخیر بخوبی
 از چهل جلد کتاب بجهت که ارشادت چنان در مطبوعه فرانسه رسید که در
 علوم و تربیت تمدن خیلی مساعدت کردند در قرن اخیر اطلاعات اهل
 در خصوص چنان بیشتر از امر و میبودی زبان چینی را امر و بیشتر از سایر
 میشد چه میفرزنی و کتاب صرف و نحو از این زبان زبان
 طبع کرده و بعد از در میان دادن دولت فرانسه کتابت خدای
 چینی طبع کردت چنانست که تمام موضوع مباحث زیادی بوده و بیست و

بود و عرض ای عفتی خود را بیان میکردند این کافکا طبع باطل مردم
 از دینی در خصوص چنانها درجه کامل رسید بخوبی اطلاعات صحیح سابق از
 در خصوص چنان بیشتر از امر و میبودی زبان چینی را امر و بیشتر از سایر
 بود و در کوشید و خبرهای خیلی غریب و غیر واقع در کتابها بخود روح کرد
 اگر از روی واقع بخوای امر و چنان مطمح مذکور اهل اروپا نیست و
 گاهی است مطالب چنانچس در آن یک کوشید پس بخود فرستادیم
 که چنانست تمام تحصیل زبان ادبیات دادار چینی را میبینیم و طبع
 مطابق کتاب تو ارجح چینی که خیلی باید استبانت درج تمام هر
 نتایج را که از گذارشات آنها بدست داریم محل حساب را نمایند و
 چنان را غیر از آنچه فرض کرده اند میدانیم از برای مخالف گویی
 هر چه را که میگوئیم بر تحقیقات بنیادیت که بطول زمان شده بخوبی مطالعه
 کنندگان در بادی نظر درک مقاصد ما را نمایند که این که مقصودات و تئوری

قبل از انکه فایستی کبریک و نون کمان سوزند که درین کوه
 علامت عالم حضرت باجمام بودی که در ضای غیر تنه ای غوطه و غافل
 که شمس ضیئه مرگ یک نشسته اگر کواکب سیرت و اجرام نورانی که ما نمایی معلوم
 مرکزی است و هر که ام صلیب و مخصوصی همین پنج باب کمان سوزند در زمین
 اختصار یک نقطه داشته غافل از این بود که این مرکز نسبت به خط وسطی کمان نقطه
 چه مرکز دیگری باشد هر که ام صلیب و هر یک از این مرکز سبب خصوصی از برای
 ترقی داشته و تربیت داشته مثلاً مرکز و حق هستند هر که ام مرکز تدریس و کوه
 نسبت بلکه مرکز نسبت مرکز تدریس داشته و واسطه است و خط وسطی کوه نورانی
 زیرا که آنکه سلسله ای شمس از حد و در خارج نموده تمام معنی و از این حد است
 پس از آنکه سلسله و اصول کار را بچشمش برده متفرقات شاخ و برگهای آن
 باطل و غافل خواهد شد و جهت استوار این جهت که در سطح سطح ران
 بعد از آن باید مطالعاتی مشرق و مغرب امعا مبسوطی که در این

و از آن قوانین کلی تاریخی را بدست آورده تا نظریه که بکلیه و کالبد
 و نیزین گذارشات قوانین طبیعی را بدست آورده باید قوانین کلی
 تاریخی را که شامل تمام گذارشات انسانیه بود بدست آوریم ولی تکمیل این قوانین
 باین دو دیباچه کلیت چه با لایه های سپهرهای بزرگی کار یک روز
 و دور و درسیست علی العجله بقصی که ارشاتی که راجع به ملک و دولت
 و غیر معارف است بکاریم تا آنکه عقل اولی چون نیون از برای تکمیل
 مطالب تاریخی پیدا شود امید است که مطالعه کنندگان این خطه
 این سالکات پیدا کنند چه تاریخ بزرگترین و قدیمترین ممالک
 در آن نحو اختصار ذکر کرده ایم مکنی که از طرفان پنج بران ایسی رسید
 و منتشیر شد بهر ارسال قبل صنعت اردو به وراج پیدا کند و تدریس
 از آن منتهی تاریخی سبقت داشته و امتداد و در آن تاریخین باید سهوا
 موزین شده مسیح مکنی اطلاعات بپایان لازم دو رساله ما اگر چه خلاصه

در تاریخ ان مملکت است که طاعت کند از اوقات کافه و غیره و اهل آن
از برای مطالعه آن لازم است تا آنکه فایده از عاید و سعید و خیر و نفع
و ادب و عادات و وقایع و محقق شود و نیز که بهر که باشد در هر
عالم منبسط شده و اوضاع و احوال مملکت است که ابد و جبهه سیاسی و اوضاع
و تمدن سایر ممالک داشته باشد به حیرت و موجب بصیرت و بیان اهل عالم
باشد مثل حکم روی زمین و ملت چنانچه نامی است که در وقت و تمدن
از اول دنیا شروع کرده و در سوره اهلها فی خارج که در توطیع
و نصرت بر سایر ملل و داشتن کسبه های تاریخی پس باید که ابد
نحوه حال و آنکه تمدن را در پاکی تمدن و سایر ملل که در
نباید تصور نمود که حاصل مذمب بود که در اوایل با اول ملل
که در این مملکت اتفاق افتاد است قیاس چنانچه در آن اوان
که مملکت آن مذمب فقط نفوذ در طبقات میسر از مردم که بعد از

با عقاید زائد و موهومات مردم چه که ابد است و نصیحت آن
در کتاب و تبیین مردم از این که در علم اخلاق کون فی سیر
که امروزه مبنای اصول سیاسی دولت چنانچه است که امروزه
از مملکت بودا به

جغرافیای طبیعی

کوبه و دود مملکت چنانچه از بخور و دود و آب و آب
مستمرات آن در حیطه طبیعت طوری قرار گرفته که از خارج چنانچه
تصرف در تزیینات آن نماید چه از طرف جنوب و شرق و بریا
شده و از شمال به حیطه صحرائی لم یزرع از مغرب بهای کوه
و دارای یک سمت دایره شکل است که پانصد و شصت و شصت
آن منتهی دور و دوزخ از جبال که به سمت سرافراز شده تمام مملکت از
مشرق مشرب میسازد و بعد دارد در دریای خزر و جنوب جبال

مرتفعه از وسط ملک یکدوم محصول طبیعی دانه و کسرات معرفت اولی
که در نقاط مختلفه زمین بطور میرسد تمام در این سال جمع شده چون این
باندازه تمام خاک اردو یا بغیر از غشمانی در وسعت دارد اند
محتاج بخارج نشده است در صورتیکه سایر ممالک مجبورند که محصول
طبیعی خود را بایکدوم معارضه نمایند تا آنکه رفع احتیاج شود از برای
اردو یا بهای مصالح باقی پس شده محصولات خود را در ملک آنها برده چنانکه
بدان آن محصولات اند به دفعه بطول مان آنها را بایستج خود قرار دادند
مانند تخطاتی که از برای عمل نموده لازم است ولی معارضه محصولات
ایالات مختلفه پس که باندازه ممالک اردو یا دست دارد از برای
و ثنویت چنانکه کافی بود بواسطه منفرادانی است که دولت من
چندان در فکر تجارت بخارج بر نیامده در حصول تجارت و صنعت
وین مطالب اند اگر چه در هجدهم نو ملک چین به نایه قیمتی اولی

کوتاهان حرم نایه پت سوم نایه که بدو نایه اولی
شبهاتی دارد ۱۲۱

(۱) ملک کومستان

در مشرق قاره مغولستان فوجی مرتفعه که چینهها سیفان
نامند ملک دیمی تمام معروفش از کوه واقع شده و شامل ایالت
چینی (سرحد مغرب) و چانسی (خاک مغرب کومستان)
و سپجوان (چار رود) و یونان (خوبیاری)
است دور و دبرک نواک بود و یکایک از آنجا
میکند و بواسطه وسیع مرتفعی که دارند در اکثرت چینی است
جاری میشوند جبال ایالت یونان بواسطه اقیانوس است
پس انحصار مایه انفصال توان کن و خاک چین خود بخود
چین کواریک است محصور گشته و شارع عموم از زمین است

که بواسطه دیوار مرتفعی نیست محفوظ گشته و صاحب و دروازه
یکی از طرف چپ که اختیارش چنین است یکی از طرف تونگ
که اختیارانست ایالی تونگ کن است که یکدیگر دروازه
چپ موجب تمدن تربیت گشته که سنین این ایلی بعد از

(۲) محکمت

دنباله درود و هوایک هو و یکمک دارد این ناحیه این ناحیه
از حیثیت حاصل خیزی و شربش از رود های که در آن است
کلی بر نزد پوتامی (بن النهرین) دارد و یک محکمت است
چنانی و چون نونگ و یونان و یکمک آن و یکمک
چی یکمک و هوایک در آن نهرین و اوقات قطعات
بواسطه بردوت و سر ماکر حاصل خیز است بواسطه سطح مرتفع
و خلیج پچی محدود است و نیز با که یکدیگر بواسطه رسوب است

رودخانه صخره بالا آمده مرطوب است این ناحیه دارای رسوب خونی است
چپ است و بلندیهایی آن که طول آن تغییر پیدا میکند هم دریاها
هم بخشک

(۳) ناحیه جنوب

این ناحیه شایسته کلی بدو ناحیه سابق الذکر دارد یعنی شامل قسمت جنوب
ایالات هوکوانگ و چلیانگ و کان سی و تونگ
و کوامک نک و کوامک تسی و کوئی چو است این ناحیه
در بدو امر جزء محکمت چپ محسوب میشد جبال مرتفعه و دره های عمیق در آن
زیاد و پس از این که سنین آن مردمان از مطلق الغان رنگ جلدشان
از مردمان شمال تیره تر است چپ هوایک است و دیت با قبل از
با سپاه عظیمی آنها را بقید اطاعت در آورده و در جنگ نصف
است از اعراضه شمشیر را بدو ناحیه تمام تجارت چپ را در پادشاهی نقاط

این ناحیه فیض و تمام چای که مصرف اروپا میرسد از این قاعه گرفته
مطابق حصه یکی از نویسندگان معروف چینی نسبت بخداست
در این مکت اراضی سطح و بیابان پیدایش جبال آن از طرف جنوب
بسمت دریاست و پیدایمانند و شکل یک کوه منظمی را دارند و در
حوالی آن مکه های خشک پیدایش می یابند که اگر چه آب و خاک آنجا
نصرت کافی نماند و باید اوضاع خسته آزار و محنت می آید
و انهای آلوده و مسکونی با نظریه که شناختن اقلیم و عمارت هر مکتی
لازم است شناختن اوضاع و مکتی اراضی آن نیز لازم است
جغرافیا دانها چینی عدد کوه های بزرگ چین را ۵۲۷۰
میدانند ۴۶۲ عدد آن جبال هستند که تولید می نمایند
و ۳۶۰۹ عدد آن کوه های آهسته و تپه ها و دشت مکت چین
مردمش از جبال شگفت شده بیشتر قتل آنها از بردهای و اسب سوارند
نقشه

نقشه بیشتر آنها در کتاب سابق قایق خوانی که در کتابخانه دولتی
پاریس است پیدا شد و اگر چه رسم منوطا اوضاع جسمانی زمین را
باین رسم خارجیم که کلاً خسته آزار و محنت و روزات و روح خسته
(خدا اعظم من از دانه شرقی جبال متناقص شده که در جنوب
و شرق با اصل قاره خشک تر شرقی اتصال پیدا میکند و در جنوب
چین مکت چین از شمال غرب که محاذی با تونگ لنگ است
و جنوب غرب برینگ شروع می شود و در شرق این نقطه
آسمان آبیای زیبا و ایستگاه مانع جریان آب شوند چه رودها
از آنجا جاری شود و در باب و شکل دریاچه ای جدید
که آنها نیز بر روی جبال هستند مکت چین دارای رصبت است
مصباهل در جنوب جبال نان شنگ واقع شده و تمام رودها از آن
منبع جوی می شود و بطرف جنوب می رود و در میان کوه ها

و فوکن را مشرب زود و اردنوند تا به در شمال این صفت
 یک انگ است در شمال بحال پیشک که فصل شرک این صفت
 و صفت هو انگ است محمد و شد و صفت هو انگ در شمال
 بحال این که یکی از شعب بحال این است احوالی تا آمدن
 دنیا از این بحال از طرف شمال شرقی با هم من گان بخش صفت
 رابعی پسند که آب آن از جنوب مشرق وارد بحر صفر و
 از جنوبشک شود و بود مطبک شده کوی که از شمال بکن
 بحال بان اتصال دارد از شب بفریه کرد الفضال پیدا
 دور شده کوی که با هم پیشک و مان پیشک
 (رشته شمالی جبهه راجع معروف است از شعب مرکز بحال
 بت محبوب میزد رشته اول از سمت شمالی این صفت محمد میزد
 جنبهها از آن تصور را بحال عالم میداند و از با هم کان نشین
 میشد

پس مانند رشته بحال یون پیشک که بحر بحال مذکور است
 از شمال جنوب محمد میزد و سبز بزرگ عیسی با این چین و تپه با کرد
 تخیل چند شده میکند مثلاً یک بند آن شمال غرب کشیده میشود و در
 مغرب آن دریای ازرق ^{نهر قصب} میزد و از سمت ^{شمال} این شعبه
 قسمت اول رود های صفت هو انگ به خارج میشود و در شمال
 شرقی ^{یک کیک} و صفت سلسله بحال یعنی را ^{یک کیک} هر قدر که این رشته بحال از جنوب
 شمال نزدیکتر میشود از ارتفاعات آن کاهیده میشود و در این محل
 طایفه آورد و شس ساکن بوده و رود های هو انگ به
 تمام نقاط آنرا گرفته بحال پیشک که به بحال مذکور است
 بطرف مشرق است و او پیدا میکند و باقیه نیز صفت شمالی و
 وسطی است از طرف شمال بحال هو انگ به محمد و میزد و
 نزدیک مواحل دریای ^{نهر قصب} میزد و از طرف ^{شمال} آن
 نزدیک مواحل دریای ^{نهر قصب} میزد و از طرف ^{شمال} آن

مابین دوز و دوز و کمانت محدوده شود در شمال
 از این شک از انهای جنوبی یونان شک نشود
 فاصله این رشته با جبال پرنسک بفاصله زیاد است لیکن در جبال
 مشرق این فاصله خیلی کم شود و خطی است چندی در طرف شمال شرقی
 از آن پیدا شود و نام صفت کمانت باشد کوچک این رشته
 برای مابین جبال یونان که بواسطه صفت کمانت بود
 در شمال غربی کمانت از رشته پرنسک انفصال پیدا نمود
 ظاهر است که جبال یونان که حد مابین چین و مغرب است و در
 تعلق گیرد یک رشته جبال مخصوص که از طرف شمال بایه اتصال و اجتماع
 رشته های سابق است در شرق خلیج لمانو تو کمانت شده
 شکل بد با هم سیاهی ^{در حد آن است که در حد آن است} ~~در حد آن است که در حد آن است~~
 میشود یک خط و طویل بزرگ فیدی شکل میابد بد نمونم به اکل

گل مرچان کمان کمان که در تاریخ امانی منچوری خیلی معروف است این
 خلاصه جغرافیای چین است و نمودار که سلسله جبال چین است
 است و نقشه صفتها مشرق و شمال شرقی و جنوب شرقی کشیده
 و این رشته از است ای بحر صفر و منابع کمانت بود
 و کمانت خلیج کان تون منگ که در کسب جبال است
 اجتماع پیدا کنند چینیها از کوشن تون خوانند و در سلسله
 جغرافیای افغان و شان این کوه را سلطان جبال و تفریق نقاط زمین کشند
 و میگویند این کوه اتصال قطب دارد و جبال آسمان منزال در باب اوج
 بود آینه است جهت امتداد دره با از این نقطه است ارتفاع این نقطه
 از سایر نقاط زمین بیشتر است مخصوصا در نواحی کوهستانی ایالات
 یونان و سیچوان و چینی ارتفاع مکان نشستی در حد سراسر
 مرتفعتر میگردد و در جبال معابر شیب و ناهوار بهای عمودی

دوره های غیر قابل عبور پیدا میکنند دیوار یا خفاخ بزرگ
 قبل از اینکه خانه ناما را بخورید چنین تصرف کنید سرحد شمالی این ملک
 بخفاخ بزرگی محدود شده بود این خفاخ یا دیوار از خلیج لیا توگت
 یا بحر صغیر تا اشیای غربی ایالت چینی منتهی شده مسافت آن تقریباً
 ۵ یا ۶ فرسنگ میبود این بنا عظیمترین و بصیرتترین بنائی است که
 تاکنون دیده شده باقی آن تسن چی هو انگلی
 (اهل امپراطور کسپر دو دمان تسن که حکم سوزاندن کتب را
 داده و در سنه ۲۱۴ قبل از میلاد حیات داشته) بوده
 و مقصود از بالا بردن این بنا خط و دفاع محکم از جنب غارت عاریت
 ناما بوده میگویند که قریب ۵ سال چیدن که در مردم را از این
 ساختن این دیوار مجاشه بودند بواسطه خطرات عظیمه ای که چاه و
 نزار آنها بدفات لغت خفایت این دیوار مانده است که شش سو

از بالای آن ممکن است که بگذرند و در امتداد طول آن بجای زیاد
 باصطد و دو چوبه تیر نباشد اما اگر دشمنی پیدا شود از پا در انداختن
 امر بسی آسان است این دیوار در نقاط مشرق خلیج محکم است بواسطه اینکه
 پی آن از زیر دریا نباشد و زمانیکه عجایب این دیوار را بالا میبرد
 حکم شده بود که اگر یک یخچای در سنگها رود و در شان از آن جدا
 سازند این بنا در نقاطی که با ایالت چینی محاذی است تا حدود
 شمالی خلیج خوب فک شده یعنی تمام مصالح آن از اجزای
 وکی برقی که مغرب و کجریه یعنی با ایالت چینی و چینی
 و کیانگتو (مملکت باژو در محل خیری که از رود کیانگتو
 میگذرد) مصالح آن فقط از گل خاک میوه گلین است حکام
 این خفاخ مانده است بدون تعمیر و مرمت زیادی از دوزخ و نوازش
 که بسبب ظهور باقی مانده در نقاطی که مسواری کمتر بود و قلعه و حصا

بیشتر بالا برده اند یا اینکه بجای قلعه و حصار و دژ و ستون بنا
کرده و دیوار این بزرگی که ۶۰۰ فوسک طول دارد
از قاعش شش یا نه مزارست حتی در زاویه سبیل خلی مرفع و چون
جبال زیاده در سرحد مونسان پیدا میشود مثلاً از آنجا که
که در ارمی ۲۵ و ۱۷۲۴ مزارست

بر حسب عقیده مسیویار و مستوفی امضا کی که مفسر
این حصار رفته و دیوار و درگاه بنامانید که هر کدام از قاعش
۱۷۹۸ مزارست و ضخامت ۶۰۰ دروازه های مخصوص
بفاصله های معین در این حصار بکار برده اند که حفظ و حراستش
سربازان است و در بعضی نقاط عوض دروازه سنگی با سازه
آهن پاره های چینی قبل از اینکه اهل مونسان چین به خطه
در آورند بیشتر از دو کور سرباز بجهت حفظ و حراست این دیوار
گذاشته

گذاشته بودند ولی اکنون که مملکت چین قمار علی شده و دیگر هم تاخت
تا از طوائف و حتی میت دولت چین ساجد و بی نهایت مبارکی خلی
محل آمد و شد است و بعد از آنکه استحکام ساخته شده و سربازان
این بنا عظیم اگر چه پدید است لیکن نموده از خالوات و مدارک بپوشانند
و یکسکه از اسلحه مخصوص و حراست مملکت چین نموده چاره
اظهارات مورخین بداند که کج خیال مرد عقلی نبوده و قلی سلطنت
این مرد نامحیی از زمان اقامت در دودمان چو مملکت چین
بمالک که چاک تقسیم شده بود و تحت مردمان آن سلطان کل قلمرو
اسمی بود و لیکن شارالیه که بر تن چو مونسان قی مونسوم بود
و سربازان دودمان تن بوده اند و سربازان کورن تمام
سلاطین چین و قبایل و ایلات و حتی چادرشین نجاست که رعایای
بواسطه یکاری تن پرور شوند و مملکتش هر روزه و چارغشان و آتش

آنها کرده اند ... هزار نفر از آنها را مشغول بکساری نموده
باقی را با نصاب شصت کتور (هشت صد یا هزار کرده)
بناحق این بوار کجاست زمانیکه قایم عهد و چین را
بیان میکنیم شرح سلطنت این پیرا طور را خواهیم داد
(۱۱۱) خطوط و دریاچه ها

اعظم و دوازده مای چین رود کیانگ و هوآنک و
که بار و دوازده مای اعظم آسیا و امریکا را بر می بخشد و بنا
آنها در خارج مملکت است یعنی از جبال بت استخراج شود
این جبال را سلسله جبال طویل و مرتفعه هیمالیا (توقف کاوش)
محبوب میشود این در رود بزرگ از دو نقطه خیلی نزدیک بطوریکه
اما کیانگ و جبالان مختلفه که بر سرینیا اسامی مختلفه
با داده شده از طرف جنوب حرکت کرده از یک رشته جبال میگردد
و بسند

و یک بطرف شرق است و پدید آید این سیاه در صورتیکه
رود هوآنک و بطرف شمال است و پدید آید اینک در خط
منوستان یعنی از حد و صحرای شامو (صحرای بزرگ)
و مملکت از تو عبور میکند و از خصایص معروف گشته بدین
شرقی در حوالی رود کیانگ اتصال پیدا کند جریان وسیله
این رود و بخوبی یک قسمت بزرگ مملکت مخاط در آن گشته
دو رود دیگر در خاک قنار احداث شده یکی موسوم به یانگ
و دیگری گنگ (رود خاک طلا) هر دو آنها از خاک بت
از شمال جنوب عبور کرده تا آنکه برود کیان که خط خطوط نامند
علنی کرده و اتحی این دو رود و این اسم است زیرا که در حوالی بکر
از بلاد ایالت سینچوان که در سیصد فرسنگی دریا واقع
قریب نیم فرسنگ عرض دارد و در نقطه که بدین مای صخره اتصال

پیدا می نماید قریب هفت فرسنگ عرض پیدا میکند طول
این رود شصت فرسنگ است از دریای شرنی گشتهای باد
ناحد فرسنگ از این رودخانه را بهوت غور می نماید و فرود
دریا تا این حد فرسنگی باشد و میشود شطرنج که در جیب عقبه
میشود تاریخی در حوالی این شهر کیو گان که در صد فرسنگی
مبصر واقع شده و دو فرسنگ عرض دارد و مطابق ضرب اشک
چینیه از برای دریاهای میت از برای رود گیان عمقی خلطه
در بعضی محال رودند که باز از عین است که تعیین عین آن اکنون معلوم
نشده است در بعضی محال دیگر تقریباً صد فرسنگ است لیکن
رود بوانگ بود که رود صفر معروف است سرش با سر رود
فرود بر ابری می کشد اگر چه آن بر آب کمتر است چینه ها گران
که این رود از دریاچه که در روی کوه معروف کوآن لن

قرار گرفته احداث شود این کوه برب عقده و چینه های
(یعنی عرش رب النوعا است) شطرنج که در زمان قدیم
خدا را یاد می توانست طغیانهای متعدد و آتش ظهور می داد
و بعد تر صد بوده اند که بواسطه سدهای محکم از اجلو گیری کنند
در فصل یوتین (گذشت پراطور بود و شولگ)
قانون پانچینی که در دو هزار و پست صد سال قبل از میلاد مسیح
در زمان پراطور بود نوشته شد مطالب قبل را ملاحظه می
ای خدایان چنانکه مقدس از انطباق طغیان آبها در رنج
و تبسم چه امواج بی پایان آنها محط بر کوهها و پست طر بر تپه ها کشید
بلکه با نیراب گفتا نموده چون کوه بیت آسمان صند و می نمایند
و غنای آسمان را نیز شتر قیازند ملت این خاکه ان عینه شت
می کنند تا یکی بفرایشان سد از آنها جلوگیری نماید ملت بخود

شنیدن این تنگنا چنان اظهار داشتند که گویان از عهد انجام
 مسئولیت سواد برآید سلطان در جواب فرمود که او همیشه در
 او امر مخالفت غیاث ایان چنانکه جواب او مخالفتی که مایه
 قهر نموده مانع نشود که او را با او اجابت مایه نور ساریم ما آنکه
 اعمال و فاضل را محبت و اهلک تجربه ده که گوینیم مبراهیم که از یک کیم
 گفت احوال که میرود گفت خوش باشد - ز سال تمام گویان
 جد و جد و کوشش نمود که شایسته از آب جلوه گیری نماید ولی افسوس که بماند
 نایل شد - آنچه که از باب تفصیل طوفان نوح پدید آمده است
 که ملاحظه نمودید معین است که تمام این احوالات و خصوص یک طغیان
 و انقلاب رکی است که با وجود اغراض و اسباب که در پیش است
 بشود با طوفان نوح معاد و کند چه آن وقت متعش از برای جلوه
 آسمانی گفت حمایت اقدار سلطنتی بوده در واقع که یکدست

از عهد

از عهد جلوه گیری آسمان برآید و مبراهیم یاکو و چون بود
 چنانچه در چند جات تاریخ ما چینی - چون ملک ابد ایان
 تقسیم نموده که هر کدام ماحد بر آب و زمین یعنی هر کدام حکم جزیره
 داشتند و به سبب در روی دگر که قرار داده و در آب
 (نه تا سیکه دسی نمیکنند) زیادی بخت جاری شدن آسمان
 خرم و دینی نموده و از دایه قنات چین از زمین تاریخ بود
 همچو که مواطیسی برای ایلت بایات دگر منتقل شده و مایه حاصل خیزی
 اراضی میگشت یعنی استعدا خاک نمده رخت و کوشش از این
 میگشت برود خانه های بزرگی که از دزد های تبت سرزده
 و پس از آن ^{میشد} و یکونظم گشته شکل دریاچه های بزرگ
 داده و باعث شد که شکل مجلس فرایندی داده شود تا آنکه کابو
 چینی نبوت پیدا کند چنانچه در بحث امورات بیانیه چنان کرده

این مطلب خواهد شد ولی ذیلا خطه خوانند و نو که چین ایل
 مکتبی است که در صد و نوب (مجرى یا محل خوراب) است
 را در فنی تقریباً در دو هزار و سیصد و سیصد و سیصد
 بیسی است یک است که چهار صد یا صد و شصت طول
 دارد و مانند دانه چسبیده است به لعل عدده حال قوت ضال پیدا
 و شمس چمدای عظیم است که از دانه آن کوه باین
 من از دور و در جابری خواهد شد مخصوصاً در فنی که این
 از جبل عظیمه متعلق شده است حاصل که ایالتی نیست در چین که در
 دریاچه و آبهای را که بشا جغرافی و اینها دریاچه بزرگ
 آنها پیدا کرده است در پستان طیان آبها باعث میشود که در
 از اضی شین زاده که نزع میگرد و دریاچه بایک از آنها
 جاری دائمی تشکیل شده و موازای میباشند و چون آب آنها
 نجات

بهمین
 است
 در
 این
 است

نکلی است یا نفع زیادى به استخراج نمک آن در سال بدولت
 منفعت میرسد میگویند بگویند باین آن دریاچه دریاچه
 پیدا شده (ظاهر از چینی واقع است) که در و کطآن
 جزیره کوچکی است که عین شد که آب آن دریاچه را با طراف
 حرکت میدهد و حرکت یک دره نمک خلی معید و خوشبو
 آن پیدا میشود و در تمام تابستان بهین قوت از اینجا استخراج
 نمک میشود و اگر آب آن دریاچه بانه از آب دریا شور بود تمام نمکها را
 حصد می این ایالت از آن دریاچه گرفته شده
 میگویند که میگویند دریاچه ایالت آن آن معروف ترین دریاچه
 است و چینی میگویند احد اش این دریاچه بواسطه زمین لرزه
 ظهور نموده که موجب فو از آن تمام محلت و کشیش متوقف شده
 نموده از آن بقیه باقی مانده نمک طحل که باره چوبی گرد
 نمک

در
 این
 است
 در
 این
 است

بیاست چنین میماند زود خانه های محاکم چنین هستند خلی کرانه
 بلکه از زود خانه های از د پادشاه عزت و طو لیت و بعد
 باز در کیهانی زیاده در این و مملکت میشود از ارضی غیر ^{باز} ~~میشود~~
 خلی زیاده است لیکن در چنین نقطه غیر ^{معمود} ~~میشود~~ پیدا میشود
 کاتین و ملک این اوقات خلی از که ایان ^{معمود} ~~میشود~~ در کوچه ها
 کانتون ملاقات کرده است و لی کو یا است کوزه مردمان ^{معمود} ~~میشود~~
 یعنی نقطه دارند عیسی در سایر نقاط مملکت پیدا میشوند از
 اوضاع معرفه الارضی چنین اطلاع کاملی بدست نیارده اند
 چه علمی که متعلق بخاصه مختلفه کرده ارض است تازه پیدا شده
 بعلاوه سیاهانیکه جهت یلحت بحین رفته اند در این باب
 تحصیل کرده اند ولی معین است مملکتی که یک عشر ارضی ^{معمود} ~~میشود~~
 کرده زمین را تشکیل داده کسرات معرفه الارضی و طبقات ^{معمود} ~~میشود~~

از خاکهای مختلفه دارد مشهورات میگوید
 ایالت کین و ساحل جنوب شرقی فورموز ظاهر
 از خاک و زمین طبقه است و خاک اولین طبقه که پایه جبال
 غربی را تشکیل میدهد تا چینی و کیانگ سو و آن ^{معمود} ~~میشود~~
 است و پیدا میکند در ایالات شمالی و خا ل سنک
 و ملک طعام و کسرات عظام بد فو نه خلی پیدا میشود این
 اوقات کوه آتش ^{معمود} ~~میشود~~ در چین ^{معمود} ~~میشود~~ و لی
 جبال آتش نشان خاموش خلی دارد در ایالت چینی
 معاون کو که در زیاده پیدا میشود و اعلی اینجا کو که دند کو
 بمصارف خانه های خود میرسانند و در تاریخ نامه آنها ذکر
 از کوهی شده که سابقاً در یونان است فراغ هوا
 معدنی و فلزی میگرد زمین کرزه های زیاده مخصوصاً

در نواحی شمالی خیلی پیدا می شود از این قبیل انقلابات هر چه
 که راجع بحوادث جویه و سمادیه است در تواریخ نشان می شود
 داشته اند گویا در موقع مسافرت و عربت سیاح سابق آنکه در کوه
 آتش نشان محرقی موجود بود و چه رجب گفته آنها در حوالی زابا
 کوهی واقع شده موسوم بحبل آتش که می شنید این کوه
 با اندازه ایست که کسی قدرت نزدیک شدن بدان کوه را ندارد
 روزی که دود از او متصاعد است و شبها شعله از پای
 این کوه و چرخه آب شیرین کی گرم و کی سرد می شود می آید
 می شود که گوشت می شود از غلبه حال چمن از خاک است
 در صورتیکه حال غالباً از خشک است و خاک آن جای
 خیلی سبک و نرم و دارای خلل و فرج زیاد است بطوریکه
 اگر تا مسافت سیصد یا چهارصد پارسه سطح خاک بخند عمودی است

حضر

خمر کرده پائین و در سبکهای عظیم بر می خیزند و ضلع و چوک
 خاک مذکور مایه از دیاد حال خیزی و بر و مندی اراضی
 میگرد و چه اعلاهی که از خلل و فرج آن بطول زمان مترشح
 میشود زمین آمازه و مستعد گشت و زرع می نماید و بی جا
 تمام ایالات چمن از یک تاده طبیعت نیستند مخصوصاً جبال منی
 و یونان و کالک تونک و فولکین جبال خرد را که ابد
 تاکنون کسی در صدد بر نیامده گشت و زرع نماید هر چند در حق
 طبیعت مخصوصاً در اینجا تقسیم نموده که از برای کشت و آس عمارت
 و کشتهای خیلی خوب است همراهِ طور از برای کشتهای مخصوص
 بخودش از آن چوب بکار می برند و گاهی از اوقات از سیصد
 فرسنگی چه از دریا و چه از خشکی درختهای عظیم انجمه می خورند
 تا آنکه بخت عمارت شخصی خود و بنسبه عمومی بکار برند جبال دگر

پیدا می شود که بواسطه معادن آهن و قلع و مس
و زینق و طلا و نقره شان خیلی فایده بردم می رسند
مخصوصا طلای نجاشی که قدری زیاد است که در وقت آن
سپل از کوه با آب سرازیر شود داخل جلگه می شود و چنانچه در
در یک خیلی پیدا می شود

چاه آتش چاه طنجی

چاه های خیلی عمیق آتشی در چین پیدا می شود موسوم به چاه آتش
این آمار و قلائم را سابقا استو بایران نسبت میدادند یعنی
که در ایران سه دایهائی بوده بصفت مذکوره که در آن سلاطین
قدیمه مباشر طنج طعام خود میسودند و لی اینست که بعضی
از نقاط چین خیلی طوط است مردم آنجا این آتش را بعضا
خارج خود میسوزند و بدین مجاز در سال مبالغه زیادی پیشند ولی

در این است که چینه ها موارد مخصوصی از این آتش بدست آورده
که شرح آن در اشعار معروفه چینی موسوم به توفو دیده می شود
این اشعار در زمان افتد اردو و مان تا مدت یعنی شش قرن
بعد از میلاد مسیح حیات داشته اشعار مذکور که از حیث
طبع شعری و ذوق فطری مطابق عقیده مسطور موزات با
پروین انگلیسی همسود هم رتبه است در شان خود از سلسله
آبی چاهها مذکور نموده ولی مورخین بیشتر از او شرح مطالب
داده اند و اسم ایالاتی که شامل این چاهها است اسم بردند
در وقت سال قبل سمدو در تاریخ طبعی چین مطالب ذیل را
مستور داشته (چنانچه ما از و پائیان چاههای آب در آنجا
داریم چینه ها در مملکت خودشان چاههای آتش دارند که از برای
مصارف خانه شان خیلی مفید و لازم است مثلا اگر سوختی

از زیر معادن که در سوخته شده باز نمایند بجهت طبع هر یک
باز آید کافی احداث حرارت شود بجای نهم که منوع زغال
سنگی کار بریزند که خیلی درشت است ^{بسیار} جدا و یک استخرج
این گونه زغال را بنام سحاب در می آید و بعضی از نقاط مخصوصا
در کمن زغال مذکور را با آله خوب درست میکنند که در کشت
روز برون این سنگ را بر سرش بپوشانند و سوراخ بکند
مواد قابل احتراق چمن بجهت بخت و زغال و قی و در کمن
فیت که قریب در پنج پیدایش شود چنانکه با کمره و در کمن
بیشتر و ایالات شمالی یافت می شود که بر آب یا در و بهر است از
سایر نقاط جدا نموده این قیر در بطن زمین است بخوبی بر انداخته
که خواسته باشند بقیه خیلی مناسبی بجهت مصارف خانه و از آن
استخراج نمایند این را معرفت الارضی نامک حدی نبرد معادن

زغال

زغال سنگ از پاد و در کمن استدا شده و می شود
در کمن این را به نام سحاب در می آید و بعضی از نقاط مخصوصا
در کمن زغال مذکور را با آله خوب درست میکنند که در کشت
روز برون این سنگ را بر سرش بپوشانند و سوراخ بکند
مواد قابل احتراق چمن بجهت بخت و زغال و قی و در کمن
فیت که قریب در پنج پیدایش شود چنانکه با کمره و در کمن
بیشتر و ایالات شمالی یافت می شود که بر آب یا در و بهر است از
سایر نقاط جدا نموده این قیر در بطن زمین است بخوبی بر انداخته
که خواسته باشند بقیه خیلی مناسبی بجهت مصارف خانه و از آن
استخراج نمایند این را معرفت الارضی نامک حدی نبرد معادن

و یک یا چند چاهی غیر مستقیم و قجاج هر چاهی تقریباً هزار ششصد
 آلی هزار و هشتصد تومان است چاهها را مثل ما حضرتی ^{کشد}
 یعنی چون از روی حوض و مساعدت وقت کار میکنند زودتر ^{تأثیر}
 نایل میگردند علاوه بخارجشان کمتر شود در صورتیکه علم مخصوص
 از برای متلاشی کردن شکمها با اروت ندارند و حال آنکه
 تمام چاهها شان در توی سنگ واقع شده و عمق این چاهها هزار
 پانصد هزار و هشتصد پا است و عرض سه آلی چهار سانسیمتر
 (سانتیمتر صد یک مطلق است) هر آینه اگر قطعه روی زمین
 تا سه پای عمودی خاک خالص باشد یک لوله چوبی مخوفی که در
 این شکلی است با حفرة سه چهار سانتیمتری عمود آورده
 زمین بینمایند بعد از آن یک کلوله فولادی که یصد چاه ^{من}
 وزن دارد و دارای ماهسمواریهایی زیاد است و
 از طرف

از طرف فوق متعز و از طرف تحت محدب آورده و در آن میکنند
 یک مرد با قوت لباس سبکی در بر کرده و سوار بر شتر می کنند
 اوقات صبح را در روی شامیسی حرکت میکند بطوریکه کلوله
 مذکور باندازه دو پانصد گشته بعد با تمام قوت میافتد
 کاهکاهی چند قطعه آب در آن ریخته برای اینست که هوا بخورد
 در چاه خیز شوند کلوله فولادی بیک قطب چکمی از چوب خراشیده
 پیدا نموده که ^{بسیار} انحنای است و احکام طابهاست که از زود
 ساخته شود سردی طاب شاین نصب کنند و یک چوب مثلثی شکل
 متصل شده و بخفروید و در چوبی طاب نشسته هر قدر که شاین
 بیشتر بالا میآید مردی که موکل چاه است حرکت نیمه دائری
 سابق اندک میسر دهد بواسطه این حرکت کلوله فولادی بجهت دیگر
 است و او پیدا میکند مگر که بشود شخص مذکور بالا بجهت فوق

رفیقش را ای عصری ملک میکند چون شب پیش میاید و وفقر و کجاست
 آنها فقر کرده و بخت از اینک دونه سانسیمط عرض خفیه شده
 کلود را بواسطه استخوانه که بخت چیدن ضایع قرار داده اند
 با تمام متعلقانش بیرون میاید و در بدین پنج تمام این چاهها بلور
 عمودی و مثل آینه تشکیل کرده و گاهی میشود که بخت انداخته
 سنگ حاصل نیست یعنی در بعضی نقاط خاک و زغال نیز پیدا
 چاه کنند در اینجمل شکل کله بیاید و آید از اینک که بخت
 مواد اختلاف پیدا میکند اما چاه از حالت عمودی بجات
 میرسد پس باین قبیل اتفاقات در است و گاهی اتفاق می افتد که
 که از برای اتصال کلود فلادی است میکند در سیمو روی شیار
 وقت نرم است آنکه کلود اول را با کلودهای دیگر فلادی چون
 نرم نمایند ولی اگر سنگ چاه خوب باشد در هر شبانه روز

و با بخت فقر و نقص در چاه لازم است اتفاقا برای هر کس که یک چاه
 سه سال وقت لازم است بر این که اگر چاه چاه آب از چاه بیرون
 چوب خیزان محوطی دارد و در چاه کنند که طویشیت چاه با است
 و انشای تمای آن در یک است پس از آنکه چوب کلود را در چاه فرو
 یک مدی قوی روی ضایع می نشیند و هر گاهی چند بار میاید
 در هر گاهی در یک سابق الکر یا کشته یک اندازه آب میاید است
 که چاه با چاه آن است از برای چپین ضایع کلود چوبی قرار داده شده
 بواسطه قوه سه چاه و قشر حرکت میکند کلود را بحد در پرتاب آب
 میکند ضایع کلود نیز از چوب خیزان است آب چاهها خلی شوار است
 در سالی که بواسطه حرارت تجزیه شود از یک نفس الی یک ربع ملک میاید
 و یکی که گفته از چاهها استخراج میشود با اندک غنی نمیشاید و بعد از
 دارای شود و زیادی است و برای این چاهها خلی قابل شال است

بر این که اگر در وقت لا آوردن لوله متلی از آب پراغی مجاور
و آن چاه نگاه دارند تمام دستگاه بخرج آب کشی با کسانیکه در حوالی چاه
مثل اینکه صاعقه بآنها ریخته بطرفه ایشان منعقد و آتش میگیرد
این حادثه گاهی بواسطه بی احتیاطی و گاهی بواسطه جهالت کفتر
از حقیقت میشود چه زمانیکه بواسطه جهالت و قصورات لایطای مجاور
شد حال کند ^{مکان را} در محله ای که آتش میوزاند چاهایی که احداث
حرارت میکنند دارای نمک میشوند باین ملاحظه چاه آتشی نمیدهند
رسم این است که در هر چاه آتشی یک لوله از پنج خیزران که متناوب
آتش میوزند نصب میکنند بواسطه این لوله هرگاه که خواسته باشد هوای محرق
چاه را بمرست و طرفه متصل ساختن آن این است که با شمع آن چاه را روشن نمایند
و در زمان سوختن شعله آبی رنگی از آن متصاعد میشود و در بعضی این
سه چهار ساعت بطول است و قطران که بسیار آتش

آتش این چاهها باندازند و نیت که نمک از آب پراغی سازد و نمک
نمک تمام معسولی جامد کند و چاههای بزرگ آتشی در بین زمین
بنا صلیب چهل و پنجاهی واقع شده است از برای تحریک رطوبت خاک
نمک و شکر از چاهون که پنج پا قطر و چهار ساعت میوزند دارد
(چشمهها بعضی امتحان در آورده اند که هر چند سطح مقابل آتش
و پیغمبر باشد بخیر میبرد آتش که میوزد) و یک ساعت میوزند
دارد و بکار میبرد و چند یک غیر از آب مجاور شک نیستند
که بواسطه همان آتش میوزند و فایده آنها این است که هرگاه از
که نمک لازم است بشتک میدهند بوی که پس از تحریک نمک
تمام شک را بپزند و بشکل آن شکل شود و وزن آن نمک تقریباً
دو پست من بکار میبرد و بسیار دخی و جو و دشان منجی و جو و
شک میگرد و از برای این که آتش صرف فروخته شده

سه چار پارچه بنمایند در وقت ساختن آن شندی آتش بدارند
 که آتش قوی شود و آب ارتفاع شست و باقیمت بجای غلیان شود
 و شک با لایه دلی و قشک حرارت شک بواند شش شود
 و خود در چاه باشد ارتفاع و غلیان آب شک بیشتر شود و
 شدت شندی حرارت شک بزدی بکس میگرد اگر چه
 شک نماید مخصوص این کار است از چدن ساخته شده و بعد از
 سه تا چهار ضحامت دارد از برای استخراج ملک چاههای شدی
 سابق الذکر معلوم است که زغال خیلی لازم است خوشتر
 بر قسم زغالی در این محک پیدا شود و طبقات غایک در داخل
 زمین پیدا شود از یک تا قترالی خنثی صخره است و دارد
 و در این معادن غالباً آتش ^{راشید} ~~در~~ ^{است} که پد آنها را چوب
 خیر می کنند و زغالی که از آنجا برون می آید خیلی داغ است

غالب

غالباً هوای این معادن قابل احتراق شود با این خط معین
 اجازه روشن کردن چراغ را ندارند عوض چراغ یک مقدار خاک را
 با تر مخلوط کرده به تر رفع حاجت میوزانند که ابد احوال میکند
 گاهی برب اتفاق در زمان خمر کردن چاههای کوچک ملک و
 در صد قدم زیر آنها طبقات غالی شک ضخیم پیدا می کنند
 ولی خرات استخراج این معادن را اندر چه طریق باز و زدن
 و بیرون آوردن غالی آنها کار مشکلی است بعل و بهیم آن است
 که آب یادی در آنجا و ن پیدا شود و راحت آنها را بکنی
 پیاده کنند از چاههای ملک بعد از این که هزار پا عمق
 پیدا کرده و روغن آلوده بقیه استخراج میکنند خاصیت این روغن
 این است که در وسط آب میوز و تقریباً روزی چهار پنج خمره
 صد می از آن روغن بدست می آید و در این روغن و آب

غوث زیادت و از برای روشن کردن انبار چاهها که
 نمک بمصرف میرسد هر آنکه اگر اطلاعات فیزیکی من بیشتر بود و
 مخلفه که ترکیب این بخار را نموده اند پیدا می کردم ولی آنقدر
 میدانم که این بخار از آثار کوه آتش نشان زیر زمینی است
 چه از برای اشتعال محلی بر روشن کردن میباشد و چه
 روشن شد و بخار خاموش نشود و هر بوسه یک کلوز نمک
 رست که بجای کلوز گاز ^{گاز} پمپانند و گاهی بواسطه باد های تند
 فوری خاموش شود و ظاهر ^{این بخار است و یا جوهر} آن خلی متغیر است و دارای دود سیاه غلیظی است
 چنینها خواهد بود پست خواجه عیسی کاش می شنید این آتش
 آتش جهنم است و ترس و هشت یادی از آن دارند ولی
 در هر صورت از آتشی محسوس تر است عدد و معانی

زغال

زغال نمک اینجا بند ازده است که یک تن بر گیر اشغال ساخته
 بعضی مردمان فلان آنجا عوض مکه های محسوس تقریباً صد چاه
 دارند از زمین چین که واقع در جبال است و در آن روز و خانه
 کوچکی چاه نمک یادی دارد که مانند چاههای آونکلیک
 حرکت نموده در یک او آن چاه چاه واقع شده که بی اندازه
 است و فراخ آتش شده می کند ولی ابد استخراج آب آن
 نمیشود این چاهها در بد و امرو دارای آب شور بوده ولی بعد
 از این که آب آنجا خشک شد در روز و سال قبل در صد
 کنند زمین بر آمده تا آنکه مجدداً آب شود ولی زخمان
 پیوده بود و چه عوض آب شور غلیظی از هوا امتصاص شد و در شش
 ذرات درشت یاه رنگی نمود که شباهتی بدو دمای مغولی شد
 بلکه خیلی شباهت بخار کوزه خلی مشقی داشت که سیر این بخار

باندازه است که اگر از دور صدایش بشنوی خلی متوحش شود
 و در سر هر چاهی یک تنه آتش می کشند تا آتش با ارتفاع دارد
 کار گذاشته اند اما آتش از روی ^{عید یا سهو} آتش می افتد آتش در چاه می افتد
 و راه او تگذاشته بواسطه عدم شستن آتش در یکی از چاهها
 انداخته بجا می بیند و ضرر هر کس فراهم کرده چه بجا می بیند
 آتش سطح چاه رسید صدای عظیمی برخاست زمین لرزه شود
 بویست این آتش با ارتفاع و بواسطه زمین میسکند و در صورتیکه
 چیزی را میخیزاند چنانکه از برای فرود آمدن آتش قراحت کردن
^{نمکن} آتش را در آن خندق انداخته شک عظیمی بر داشته اند روی مجرای
 چاه بگذاردند فوراً آتش می پدید آمدن کرده و نظر آنها را میخیزاند
 و چاه را می فرار نموده از آب نه از کل بگویری از آنجا می افتد بکند
 باز در روز و راتوانی جهت کشته اند اما آب زیادی روی یکی از جبال نزدیک
 از آن

از آن آب دریاچه شکل داده بطرف چاه را فرودند آب مذکور بجا می افتد
 هوای مجاور که در آب حل شده آتش را خاموش نموده و بی جهت اجرای
 این کار بسبب سه هزار فرسنگ خرج نموده در صورتیکه این مبلغ در چین
 خیلی متعصب است چون سی و سه سیطره عود و سیطره خاک این
 در چهار سمت چاه لوله بزرگ از چوب خیزران شده و وصل گشته اند
 این که هوای زیر و یکبار نشاء در صورتیکه یک چاه زیاد و از سیصد
 ممکن نماید و هر یک از آن و یکبار دارای یک لوله خیزران است که در
 آن لوله از خاک رست نصب گشته با ارتفاع شش سیطره و در هر یک از آن
 سوراخی است بطریقی که سیطره لوله خالی از برای آن است که آتش
 لوله خیزران را نوزاند لوله های دیگر از برای روشن کردن کوچه ها
 و بطریقهای نصب گشته بجهت زیادی آتش ها می اندک و نه بخاری شکل
 داده اند که آتش در آنها مانند قواری با ارتفاع و در سطح می افتد
 بلند

شعاع زمین جلائی که متعلق باین کارخانه است خیلی گرم است و اگر
کسی بایش را در آنجا نهد فوراً خواهد سوخت تمام عذبات این کارخان
نحت و برهنه اند لباسان منصرف یک زیرشواری کوچکی است که
قطعه بقطعه صورت در بر کرده اند و چیمای چودن کارخانه چهار پنج
ساعتیست صفحات از دوازده آرتندی حرارت نکش شده اند و قاع
چند ماهه خراب گشته می شود آبها را بواسطه قاعا و آبها را بیست
از چوب خیزران است و در آب بسیار بزرگی که در کارخانه نشسته
شده میسایند و قاعه که در یک شبانه روز بواسطه چهار نفر کار میکند
آب را بیک محفظه و یکی که در فوق عمارت نباشد میرساند
و از آنجا آب پائینا متصل میگردد و پس از تجزیه شدن آب تنگی
بصفحات شش سیاه و بوزن سیصد من تنجی سنگ باقی میماند
فراموش کردیم که در این بخش بجای دو واحد آب بخارند میکنند
ایضا

از فکر بوی آن از دوزخ می کشند و شام میشود و شعله اش مثل آتش است
و مانند شعله چراغ بجزای لوله خیزران اتصال ندارد و در میان قعر
بجست گرم کردن و خاک زمین البقی یک پا خیز میکنند و دو نفر از آنها
بدور آن حلقه میزنند باینجه گاهی آن کودی را مثل میازند و بعد
حاجت خود را گرم میکنند بعد بجست خاموش شدن آتش خور و از آن
پر کرده از پی کار خود میروند

(تاریخ از شرف بد ملت چین)

هر آینه که ملتی در عالم پیدا شود که تواند بعدت خود را بد
ملت چین خواهد بود و اهل هند که قیاس آن مان را قرون غیر
متشابه سالها شمی قرار داده و خلقت را عبارت از آب
تصادف و مساوی میدانند و خود را از آن انقلابات شرک
دانه در نوشتن تاریخ و سالانه خود نکال و زبده بجای آنکه

و قایم و گذارشات و سال را مقرر دارند تاریخ اعصاب
 و قرون عالم را نگاشته اند بکان اینک در این معنی از زمان تاریخی
 خود مقرر خواهند شد مثلاً عصر اول تاریخی عالم را میمون
 بشصده و شصت و هشت هزار سال میدانند و یک و نیم عصر
 حالیه چهار صد و سی و دو هزار سال می شود و فقط چهار هزار و شصت
 سی و چهار سال آن تا کنون گذشته این عصر بانه عصر اول یک عصر است
 تشکیل میدهد و هشتاد و یک عصر تشکیل یک دوره سلطنت ملوک
 (مانند قانون گذار بزرگ چینیا است) تشکیل میدهد و چهار دوره
 سلطنت ملوک اصطلاح آنها یک کان میشود یعنی هزار عصر تشکیل یک
 چهار عصرسانی مرکب شده تشکیل یک کان نماییه (کان چهارم)
 سیصد و بیست و یک سال شمی می شود و کالبا را یک روز برهما
 (برما زمان سندی یعنی خدا) میدانند یعنی مدت و قسقه

بجه

بجهت بروز و نمایش موجودات عالم لازم بوده است همین پنج شب
 یعنی زمانی که بجهت عدم شدن موجودات عالم لازم است
 همین مقدار وقت لازم دارد پس حاصل این است که بجهت
 عقیده چند بار بر روز موجودات عالم که فضا بدینجهت خواهی شد
 چهار میلیون و سیصد و بیست و یک میلیون وقت لازم دارد و پس دنیا
 پنج میلیون و شصت و بیست هزار سال می شود و بجهت برین باطلوع
 و غروب فرض نموده اند میگویند طلوع آن در چهار عصری و آن
 موسوم به ساندی (ساندی یعنی خلق بزرگ اول)
 و طول آن یک میلیون و شصت و بیست و یک سال می شود و از برای غروب
 آن هم بیست و یک میلیون و شصت و بیست و یک سال
 با فنیای مل جدید مخالفت دارد چه تمام آنها منکب با حارث
 و اخباری هر اصل متعدد و این نتوانست که تا نامی در چنین شب و

پیداکرده و از قدیم با جادیت اخباری هرگز منقطع نبوده
 مورد اعتبار مردمان بوده و چون در مدینه کون فی سوس ^{مستقیم}
 پیداکرد و بخت چه این دانشمندان مانند معلم خود که در شرق
 دولت وقت است از مسائل مکه میفرستد و باینکه بکنند و ابد از فکر
 حل آن نمانند فتنه بجهت کمال مایند باجای گذارشات مکتب خود میباشند
 چنانکه گذارشات سال شصت یکم سلطنت هو انک تی یعنی تا دور از آن
 سلطنت چینی که تقریباً دو هزار و شصت و سی و هفت سال قبل از مسیح بوده
 بعضی مورخین مانند چوئی به هزار و چهار صد قبل از مسیح و این
 دوره را نسبت به آحادیت و جازا خانه مانند در گذارشات سال ^{آن}
 پیدایش و ماقدری از آن زمانند برج میازیم تا آنکه فوئی که
 یکایک بوجوشان بواسطه ترقیات علوم محسوسه و متفقا و جی پیداکرد
 و در صد و هشتاد و سه سال شکوفه نمیداد و بهر باشد راه استدلال صحت و عدم

اخبار را
 احاطت با دست آورد عقاید یک مردمان با ذوق و وقت چنان در این باب
 بفرموده تمام واضح و مبهر من است و صورتیکه مندیها بموالات خود
 خود پروانه و در عهد جاویدت خود را به برجا میشود و بیشتر مانند ^{عقاید}
 با وضع این عالم کرده و مانند عیسویان با عقیده این خاکدان را محفل
 و پنج میباشند ولی بکلیس چینیها آجال ^{عقاید} را در ریخته و حیات
 ابدی آن عالم را بجات موقتی این دنیا فروخته چینیها با طبیعت زد و خود
 کرده و زیاده از رشد هزار فرسنگ زمین را در امور ساخته و صورتیکه
 بنسیدها بواسطه رنجایی که از وضع بر و مسندی اراضی خود داشته
 عوض این که زمین پر دانه بختانه ای را با دمی در نقاط مختلفه پراکنده
 و لیکن عقاید مذبی و قوه خیالیه و ذوق شری آنها با علی درجه کمال
 رسیده بود و صورتیکه اخلاق خسته و میل بخرمای محسوس و غیر محسوس
 و عشق بصنیاع و چینیها محوط بود منقومات آنها اگر چه مطیع نظر بعضی ^{نظم}

نباشد لیکن بانی از اجماع نیست مخرجات انانی باشد از اینست که در
 تصور نمایند چه جماع انطی است تالی خلقت و قوه خلق کردن در انسان
 وجود دارد ولی مستویانم گوئیم فضا و ادبیات حاصل قوه روحیه است
 ولی بناید این قوه روحیه را حقائق و مبدا و انت بلکاید گفت متولد
 یک حلق و مبدا و دیگری مستعد چه قوه تقلیدی بواسطه تحصیل علم خلقت
 و معنوی و کبری پس در قالی تصنیع این که نه خردمات نبوده و نه در
 بعالم تصور در آید محال نیست هر چند که محال شد ممکن است که وجود خارجی پیدا
 چه هر که تصور چگونگی آید در این شکل و مربع دایره شکل تصور شده و زبانی که
 قورم (شاعر معروف بانی) و شاکردان او را سال معروف است
 و او و بیه را نوشته مضامین آن از جماعات شخصی خود نبوده و بلکه بانی
 روایات اجتماع و نظم آفریننده تمام مناسب که در خصوص مردمان بانی
 و مطالب عالی نوشته شده و در نظر مردم از قضیه حقایق قلم و غیره بر
 و تمسید

چهره دیگری نیست چه ترکیب نظم هر از مختلفه را خراج تصنیف گویند
 چنانچه با اسم شاعر بزرگ عالم را و باز از مبتسمانند یعنی ترکیب کنند
 و ترتیب نموده و تقسیم کنند این شاعر مصنف مایه بار آید باشد
 و شاعر شایسته بان سالی گویند نوشته شده و عدد آن و دیت
 پنجاه هزار است که بعضی از آنها زیاد و از این حرکت دارد و عوالم
 که انطی است بانی معنی کسی است که کتابها را تصنیف نماید و این میکند
 و در رشته نظم برآورد و بی مطابق این مختصات یک است تمام عال و فعال شود
 و ایام و او و بیه راست است بی راست است لیکن با شخصی نبوده
 شده که وجود داشته اند و الا اصل خود و قایل تحت داشته خط چهره نیست
 آن قایل را با سبب فضا در آورده اند

(از منته قبل از تاریخ)

چنانکه
 چنانچه که در آئین چینی با و از منته اینها را در هزار شصت و سی و یک سال

قبل از رسیدن آفتاب از نور خورشید عصر یا چند ساعت پیش از این وقت
 کرده اند و نام اول سلطانان را بان گو میگویند و بعضی بوقتین
 (عدم اولیه) زمان سلطنت این سلطان را باندازه دوره میسازند
 که حاصله باین آن وقت کون فیسیوس بر حسب اختلاف چهار کرده
 الی صد و نود و دو که در سال شود و صورتیکه کون فیسیوس چاهید
 باشد و در سال قبل از رسیدن اوقات کرده خبر بایر که رسیدنیاب مانو
 نسبت بینه ایشان باین سلطان نسبت داده اند و گویند باین سلطان
 باندازه وقت در وقت بر حسب وقت و کونیت بوقت خلافت بایر داده اند
 بدین طرز که او را یوکی نامیده (یعنی ناظم علم) مطابق روایت
 این سلطان آسمان را بر زمین کشیده مطابق روایت دیگر موجب اتصال آسمان را بر زمین
 پال که بعد از ظهور رسیده بعد از سلطنت او سه دوره سلطنت دیگر شروع کرده
 سلطنت آسمان سلطنت زمین سلطنت انسان یکی از بزرگان این است

تمام

تخیلش حیات را به سپید کردن اجازت متعلقه ترقی و تربیت و میسر
 و مساعدش است و بعد از این که در این سال بدو این است که بخیر
 او را کسبیم که کل تمام این سال را خواستیم نمود و عقیده میگویم که در تمام
 متعلقه باخرا و شراکط طبع قوانین چه بیه که لازمه اجرام مادی است باین
 مطیع بعضی قوانین دیگری است که تحقیق تاویل در آن خالی از قوه و خطا
 کنندگان نیست بقی نوع آن که قوای اخلاقیه اش و به زیاده بنا
 قوای علویه اش و به زیادت همسطوح که در ادیان دارای حیات
 و معانی است مثل ابراهیم حیات و معانی است ولی خود نوع بشر را معانی
 و در قرون توالیه انقلابات نمادیه در سطح زمین دارای نموده
 غیر نمادیه است مطابق طرحی که بجهت تاریخ و تربیت ملکیت چنان کرده ایم
 و بخاری که در این باب شده است اینهم نوشت در صورتیکه این ملکیت
 نوشتن مانند توطئه های کهنی است که با طوفانهای دیگر نیز همراهی کرده
 (بهر آنکه قی و دوزخ را میسازد و در وقت قبل از نیلاد)
 قبل از این که از تاریخ را مطرح نداده ایم قدری از ملاحظات
 مقدمات تاریخی میگوینیم آنگاه سال شری باقی مرکبات است و رسید

شصت و پنج روز و پنج این سال قدیم ایام معروف چندیست
 مطابق است سال شمسی و اوایلها ثانیاً و در شصت و یک سال
 سال شصت و یکم سلطنت هو انک تی است دادیده میکنند
 قرون اروپائی اختلاف بی نظمی در دوره سلطنت آن پیدا می شود
 سال هزار و شصت و شصتی چهار شصتی مطابق است سال بی و یکم دور
 هفتاد و پنجم سال شصت و شصت که بهترین میزان چینی این را در غیر تمام
 چین می توانی بود که مذکور شدیم در است و تاریخ علم کجی که بسیار در این
 عالی نوشته اند چهار هزار و پانصد سال شود این در روز زمان که خلق ملک
 میگردنست بازنده تاریخ سایر ممالک است برتری دارد و در این ملک
 است و در دوران سلطنت که نه امیت و انقلاب بزرگ در آن
 پیدا شده اول انقلاب این یوان داده که ما و هو انک تی میگویم
 (هو انک تی یعنی برادر روز در سال پنجاه و پنجم سلطنت افران
 و دوران ششم یکی از شاهزادگان خلافت دولت قیام نمود و
 بزرگی ظاهر ساخت سلطان شصت و یک که هر کدام حکومت یک ایالت
 بزرگی از ملک ادا شدند و اتحاد را از دست او نه بدین وجه

شاهزاده

در آن سیم از نسل هزار و صد و بیست و دو
 نسل و بیست و چهار شصت و یکم دور
 و این در آن نسل صد و نه سال
 طول کشید و در سلطنت شصت و یکم دور
 بر حسب عتد منبر است که این در آن نسل صد و یکم دور
 در آن سلطان بزرگ و قدر در در فلان چین مخصوص
 (کون فیسر) در دول فیوف آنها محراب شود سلطان مذکور را
 در آن نسل صد و یکم دور سلطان در آن نسل (فا) بود پس در
 نسل شصت و یکم دور سلطان در آن نسل (فا) بود پس در
 معروف است بعد از شصت (چون شصت) که یکم دور سلطان در آن
 در شصت در جل توری شدند و در آن یکم دور سلطان در آن
 خود را فرستاده که با آنها طین در آن یکم دور سلطان در آن
 خردم در آن نسل شصت و یکم دور سلطان در آن نسل شصت و یکم دور
 در آن نسل شصت و یکم دور سلطان در آن نسل شصت و یکم دور
 وزیر قریبی چون سن بود خود آن وزیر در آن نسل شصت و یکم دور

در آن نسل شصت و یکم دور

[illegible]

11

به یکینه و در وقت گفتگو، نازک چمن ترش شود و حال که مخفی
 حاضر در هر حال و در هر حال پنهان نفس خود پنهان می کند
 و چون گفت (درد در دلم) او در آن (درد در دلم) که فرج سوم ظاهر
 شد آن بزرگ در وقت که در آن (درد در دلم) می شد رعیت از وزیر سر آمد نمود
 و آن ای سلطان است وزیر در جواب گفت ای مخفی موقت
 و طبیعت من و کلز غریب غلبه به نفس خرد اگر چه تمام سلطنت
 بر من کف بمنزه و وزیر در پاسخ لطیفه (درد در دلم) می شود در این حص
 و بعضی نفس غلبه به نفس سلطان هر شش و آن راجب است و در هر حال
 سیاهی از هر یک از دو وجهی (درد در دلم) به دو هر یک از رعیت
 بخون همه از زلال برادر وزیر به یکش و بعد شب سلطان تا نماند
 وزیر در جواب گفت ای دوست و قسید نفس حاضر، برادر
 نفس در جنگ و گریز است و در راه تفر از دست نیند، به مزانه
 این نفس خود را به یکینه و غلبه و خشمی خود از وزیر
 گفته و داشتن ظاهر نیست از پس از آنکه (درد در دلم) در آن
 تفر از به آن خود همه با عدل از من و دست بر یک قلم

موم به (پوس) بود و کارش زشتن حادثه بر اطر
 وفا نوده بود و القه بر اطر عمر سلطان را در برابر
 فلک صحرانک خود را بر این روزه بود به یکجا سلطنت طلبید و او
 در خصوص مطالب حکمران و شتر و شایع و غیره با حق می نمود
 تمام کله که این در کتاب تصدیق بن به معنی مسطور است بفرمان
 کمان بکشید و چون کمان است آنها را در حقیقه خودی است
 از تاریخ مین به در زمین این کتاب مسطور در این و در دو خط
 بکلیه مشکلات متن کتاب تاریخ مین به از وضع آن کتاب
 است و نه با خط کلمه مردمان در روز تصدیق و جوهر متن عهد
 عین را از قفسه خواننده خط شرح تمدن عهد خود بر اطر میرزا
 در این نظر که از این مدت شیوه تمدن معلوم میگردد در گذشته است
 و حادثه نیز معلوم خواهد شد البته بر اطر در این سیر و در
 سلطنت به (کیت سو) عمر سلطان بن بیکو به در روز از برای
 راحت نمودن رعیت طرق تعدد دارد و از برای ملک مردم
 به خود مردم آگاه میوزد و بکلیه باب رحمت را فراهم کند
 ۱۰۰

و نه تخاف می نیدانم این قانون چه قانونی است (کیت سو)
 در جواب بر اطر گفت شنیده ام در سابق (کوئن) چه بر اطر
 (دیو) جوگیر از آب با خط کشیده و خاصر خسته و زار و زبون و کوفت و جادو کمان
 و خوش کوفت شده و مرگ عالم صحران در زمان غضب کشته
 نه قانونی که از برای این است به (کوئن) خط خود
 و چون (کوئن) محروم از این ایمان و مقتدره و در حقیقت سلطان
 بقتل و در حقیقت به بخانه در گذشته و در پیش او نگه داشتن
 در کشت نه قانون ایمان بود و هم شده لهذا ایمان و هدیه
 او بر تمام کمال رسد قانون در این جاست از معرفت بفرمان ناصر
 خسته است قانون حرم شاه فتن حاکم خسته است قانون تو
 اجازت است دستور و هر چه است قانون چهارم تطبیق به خسته
 زمانه است قانون پنجم فتن محروم و کتب سلطنت است
 قانون ششم اجازت کار مستحق است قانون هفتم حق
 سلطان است و بر رعیت و اعیان و نیست قانون هشتم رقبه
 بجزای است و نه قانون یک امر رسد قانون نهم محصور

بر وقت مردمان با احتیاط در مملکت پدید می آید
مغول کار کردن هستند، هر آنکه را ثلوث در غیب نمود
هر گاه مغول مردمان در مملکت نرسند و در طرف دیگر
مملکت گناه نشود سلطان با هر آنکه هر آنکه در مملکت
رفت سلطان را در مملکتی در کشتن بکنند و بمرتب تقوی
نرسند و باین حال سلطان با هر کشتن آنها را به دفعه کند
خداوند که رعیت همیشه تابع عادت و اصدق سلطان باشد
چنانکه گفته اند اینست معنی ملک که سلطان با رعیت بصفه
سبع و در مملکت باشد و در مردمان غیر و تقدر با هر یک در مملکت
با هر گاه سلطان ثلوث مردمان، کمال کرد و مملکت تر و خوش
نمود و هر گاه رعیت بصفه مملکت صاحب ثروت باشند
گیر مردم خواهند نمود و هر گاه سلطان فاقد آن در غیب
و تحریر تقوی کند و چار خطا و افعال زشت نکند
و اگر سلطان مردمان به هر امر و اوقات خود کند
بر نام خواهد شد و همه کس خواهد گفت و سلطان مردمان

دل

فاسد و به هر امر مستخدم خود نموده است
سه کار تحریک جرات است و از دست کشتن و در دست حکومت
کردن و در دست رعیت زانیکه مملکت را خشت شر در مملکت
صفت سلطان در برای نظم مردمان گانه است و در
بر وقت مردمان در مملکت پدید می آید و در مملکت
با هر کشتن و در مملکت با هر آنکه هر آنکه در مملکت
بر در مملکت با هر کشتن و در مملکت با هر آنکه هر آنکه در مملکت
با هر کشتن و در مملکت با هر آنکه هر آنکه در مملکت
خداوند که رعیت همیشه تابع عادت و اصدق سلطان باشد
چنانکه گفته اند اینست معنی ملک که سلطان با رعیت بصفه
سبع و در مملکت باشد و در مردمان غیر و تقدر با هر یک در مملکت
با هر گاه سلطان ثلوث مردمان، کمال کرد و مملکت تر و خوش
نمود و هر گاه رعیت بصفه مملکت صاحب ثروت باشند
گیر مردم خواهند نمود و هر گاه سلطان فاقد آن در غیب
و تحریر تقوی کند و چار خطا و افعال زشت نکند
و اگر سلطان مردمان به هر امر و اوقات خود کند
بر نام خواهد شد و همه کس خواهد گفت و سلطان مردمان

اما مطهر مورد یقین دالین آن شخص را
 قابلیت داشته باشد که در آنجا
 قوه کشنده اگر قوه است نفر در برابر قوه کشنده
 قول آن نفر را گوش دهند و حرفهای آن بتم فکرت
 و اگر قوه کشنده در یک سینه باشد و آن سینه از
 شخص خود در حال و در راه در رعیت شورش نماید و باز اگر
 یقین حاصل نمود رجوع بقوه نماید و هرگاه تمام مردم در آنجا
 در آنجا نمایند آن شورش و قوه سلطنت و در همان سلطنت
 فرزند گردد هرگاه رجال و در راه در رعیت کفایت باشد و
 سلطان را در دگری داشته باشد و مطابق فال ملک پیش
 در قوه کشنده سلطان در آن در آنجا باشد و هرگاه
 رجال و در راه و ملک پیش و قوه یک را در دگر و
 رعیت و سلطان را در دگری داشته باشد مقصود طریقی بکشد
 و هرگاه رعیت و ملک پیش و قوه شوق باشد و سلطان
 و رجال و در راه را در دگری داشته باشد در بطن این نتیجه

و این

خواسته که در آنجا در هرگاه ملک پیش و قوه کشنده
 مخالف بر آن باشد آنجا اقدام کردند در امر معهود بهتر از مردم
 کردن چنان

آثار فزاینده عبادت در آنجا بران و هر امر خود و قوه کشنده
 و باد و در فصل شده هرگاه هر یک از این آثار
 مرقع خود طایفه هر یک از آن است و گاه با سجد فرط برین
 خدمت هر چهره در قوه خود تا از نمود و چارصاف و
 شده اند گردد و نیز هر چهره بر سر کمال رسیده فال از
 مصائب و شد آن نیست زمانیکه تقوی در هر کار بر این
 مردمان شایع است بران مرقع خواهد بود و زمانیکه در
 حکومت نظم است بران خبیث و غم پر در آن مرقع و هر وقت
 هر امر مرقع گریه در آنجا در آنجا است و این طایفه در آن
 این مردم زیاده است و زمانیکه در دوش در محکمت باشد
 سر مرقع پر در آنجا در آنجا و هرگاه در آنجا مرقع و در آن
 معلوم شود در آنجا است و نظم محکمت بر سر کمال رسیده است

و هرگاه نفسه اندک در ملک زار، شیخ بر اند نیفتد
 بر آن خواهد بود و هرگاه امر ملک به علی زنی که
 کنند بر اشیخ خواهد نمود و هرگاه امر ملک به تندر
 باشد و در دست بر امتداد خواهد شد و هرگاه مردمان
 ملک به حول باشد سراد بر خواهد بود و هرگاه امر
 ملک به صدق خوش را نه اند در چهار فصل الای توانی
 خواهند داشت ایضا شخص سلطان به به خبر از که در است
 سالانه ملک خود به شش در سال ملک به به از وقایع
 ماهی نه ملک به شش باشد و در دست در سال به به از وقایع
 در زمانه ملک به خبر باشد زمانیکه در وقت سال رحمت
 قضا و فضل میگذرد و محروم است و جو به است بحر بروج نرسد
 آنها به کفایت برج و صدر کار میوز تمام خواهد بود و در دست
 و آن نش باشد و زمانیکه در وقت سال رحمت قضا و فضل
 میگذرد جو به است و محروم است بحر بروج نرسد و از وضع
 مکرر تر برج و مرج شود و آنها به کفایت و تقویر میگذرد

و از آن

و غا فوادی در رحمت و آن شریخ باشد به دست رکان آسمان
 تا این که در مختلفه عالم است به نظر از دست رکان باد میوز در دست
 و بعضی دیگر با ران و زمان که به شدن شب و روز بر طبق
 گردش ماه و قیاس معلوم شود و در آن به و آن در آن
 رحمت حرکت به نسبت بکواکب خواهد بود
 آنچه بعد از دست به است از عمر طویل و کفایت و ثروت
 زبانی و شرف و غنای و تقویت خیر و آتش در بحر بی است
 از عمر که به و بعد از این ارض غم و اندوه فقر و در آن به و کینه و اندوه
 ضعف و توانایی و در دست به در دست به در دست به در دست به
 به کفایت در دست به این نرا که به است به کفایت در دست به در دست به
 در دست به کفایت به این نرا که به است به کفایت در دست به در دست به
 از وضع ملک به کفایت به خوشی و شوق به در دست به در دست به
 در دست به کفایت به این نرا که به است به کفایت در دست به در دست به
 رای فروست و غا فوادی به سلطنت سرشن بزرگ
 و فقر و کسب به ایچی و چوچی بوده و از جو احوال آن

به
 به
 به

مردمان چاک محب میشدند و بر سرش نهاده و در پیش
 و کرسیک نفی نهاده و از آنست مردمان آنه روزنه در زبانه
 جوین (حیات دهر) کمال غریب و حق و فایده
 کوزار بود و در نصیحت کردن و نه کردن و حدیث کردن
 در مع نمودن و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 معاف کردن و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 مرک سلطان زمانه (دودمان) در زمانه خود را در دوطح
 خود جوین و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 در مع کلمات را لدا نمودن و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت
 چطور غریب کردم و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 و در او در کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 بود و در مع سلطان شمشیر دست گرفته و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت
 (دودمان) در کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 خود را به نیت در مع بر سر نهاده و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 از جلال تباری کشته و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت

و خجانه و نبات کشته و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 جبره در دهر نهاده و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 آنها کشته پس از آنکه از جهت انزود و طریقه نصیحت آنها
 مستحق کشت برین و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 تلقی مردمان جبره در دهر نهاده و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 علف را به نیت در مع بر سر نهاده و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 چون بسته دل آنگونه را صحیح و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 مصمم شدند و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 نقض عهد و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 کرسیک و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 از مردن آنها پدید آمدن و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 بسا و کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 از بابت کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت
 (دودمان) از بابت کمال که تمام حق و نصیحت و نصیحت و نصیحت

هر کدام را سلطان بجای میادست خود نمود و بی طاعتی
 و بی ادبست مکرر چون هر کدام حکم مملکت تقصیر را پیدا نمود
 یا بی وفایت و یا بی وفایت یا یکدیگر کشیدند و وقت بخت
 خرابی مملکت می کشیدند تا آنکه هر یک از آن در زمان
 سابقه بوده هر کدام در دربار مملکت کج شده و با نیرنگ
 از در دربار سلطان عهد نیز هر کدام با نیرنگ به قول خود
 در دربار وزیر قرار در مملکت می میست و در مملکت کوپه
 ترتیب داده شد و بعد از حدیث چهارده مملکت رسید
 و بعد از حدیث که در مملکت در عهد (کو تقییر) حکم بعد
 بست و پنج مملکت که در زمان سلطنت هر زمان (چون) عدد
 آن مملکت که صد و نه بشمارد و در زمان سلطنت هر زمان چنانچه
 بیشتر از هفتاد و نه در مملکت سلطنت هر زمان (هیا) عدد
 مملکت که بیشتر از هفتاد و نه در زمان سلطنت (چون)
 عدد مملکت که به نیرنگ رسیده بود و در زمان سلطنت (یا تو)
 عدد آنها بیشتر از سیزده نبرد خدعه تقریباً هشت حدیث

لغز

سلطنت ملک بطور مکرر در مملکت بین دربار و بیست در بیست
 زمان در دربار مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت
 و بی در عرض فدا و غیره مردم و نیرنگ ترین و تربیت است
 نیز زایل گشت چند نفر فیلوف (در قفس) (مردوت سو)
 و (مکنت سو) در عدد و صد مملکت بر آمدند و جوهری
 از افراط و تفریط و بی نظیر مملکت نمودند و از براس اقبال
 در خویش مملکت زایل و مختصر نمودند خدعه صیت شهاب
 (دود و کشت) در طرف و کاف مملکت بین به بجه چند نفر
 از وقت علی جنبه قصد تن بر یوانان در را نمودند و بکنه
 بج و فراج مرئوسه را به مننه و بی حمت تقدیرش تربیت
 و مکرر مملکت در در طرف مغرب بین واقع است
 بجه سلطان ملک بزرگ که اکثر از این بیشتر و نظرها به نیرنگ
 بجه فخر و بکش شیر در آینه به بجه تدین فزانه و نیرنگ
 نرزد این مطلب اگر چه فخر و نیرنگ فخر از بیست است
 لکن در بار طبعی دان که فخر از بیست نیست زیرا که مملکت

اگر تحت سلطنت نشین و در حکم آن در عتبت پروردگار
 بکار آرد چنان مردمان مدینه بزرگوارند آنها را که خود
 بر آن مکتب دارند تحت آن محبت و مهر و فیاض و از عتبت
 بنمود چرا که به نیست هر یک از طبقات آنها متحرک و زنده
 باشند پس ^{بنابر این} از عتبت تمام در راه است به پیشینه
 محض بر طبق حق سلوک و از آنکه از او مدخل نمودن به نظریه
 بر موطب فاضل خود یعنی به نظریه موطب و به مروت و
 کسرت حاج و در پیش نید به کمال همراهی را و می نمود هر سینه
 اگر بر در ضایع مرا کشیده از در عتبت برقی برشته تا معال
 حوائش و در آن حق تعالی باری در خود مرام
 و غایت وضع ^و باری و به از خواج بود به عتبت
 باین خیار و از خواج بود و عتبت تمام بصدا خوانند به بر
 به که کشته عتبت تمام خوانند در دواج محرق را به بکیر کردن
 تا قسم خوانند و به هر سینه اگر کوش بضع نه نرسید
 مردمان تعلب و در مکتب جمال و در حق تا خوانند لهذا

ان

کوش بحرف آنها خواهد شد اگر کینه شما صریح شد
 از دست نشان کشید به حق طاق تا را مجرب کشیده و آنها که شای
 به به ^{نظر} عتبت در یک سلطنت به حق حق و در برابر حق و در یک
 از عتبت در شایخا به بود به عتبت مردمان جهت در صد و ده
 مردمان به کینه ^و به کینه که خواج به آمد و کینه را به نرسد و تنه نشین
 تنه خواج به بود در صد و یک کینه است که مدان کینه خواج
 به عتبت تمام مردم از شایخا و به نرسد به عتبت (چون گفت)
 عتبت سلطنت چند و در یک به نرسد و تمام و با صحت سلطنت مردمان
 عتبت دیگر سلطنت داشت به به عتبت سلطنت تمام از آن
 و بعد نظر عتبت کینه به عتبت سلطنت به به عتبت به به
 به کینه وقت تمام معنی داشت به به (حق) به به عتبت
 سلطنت تحول شرح و به نرسد کینه به به به به به به
 حق را در نسبت به نرسد به نرسد به نرسد به نرسد به نرسد
 به نرسد حق را به نرسد به نرسد به نرسد به نرسد به نرسد
 به نرسد به نرسد به نرسد به نرسد به نرسد به نرسد

و در وقت خود میزند و هر یک از اینها را که گفتی
 در جواب گفت که آن یکم نقصی ترا به دست نشستن
 سلطان و وزیر در درخت سلطان نشسته اند و هر دو
 اطلاع در حقیقت مطلب ندارند و هر دو استدل کرده اند
 در این سرور هم عوی پس سخن گفتند و مطلبی را نمی
 چو را برای تو نقل کنم (و او گفت) در زمان رحلت پدر
 (چو گفت) را و بعد خویش کرد و از آنجا که سلطان
 سیه است و پدرش در بطن صغر ستر در درخت چندان
 مکر از خدمت سلطان کردن بر آنجا (چو گفت) را و بپای
 و هم دو نیمه آنکه زمان رشد نه هزاره جوان برشته زانکه
 (چو گفت) مشغول مکر آن شده هم آن را و پیش از بدو
 رعیت او را در درخت مطلق و نشین (و او گفت) عرض
 نمایند که او را طاق بزرگ و موم بعد از موم و رغام خود داد
 در آنجا برای آنکه ~~بپای~~ (چو گفت) را و آنکه
 بطبقات رعیت او را در درخت و در درخت سلطان

نشاند کتاب شهر موم به (سیک) و در آنجا
 چو گفت (چو گفت) است (کفیه) است (بفاد و نیز که یک
 موم کتاب ترغفات موم بر پیشانی است (چو گفت) بند
 سیکون کتاب قوز را به اینطور و هر یک است
 بعضی از قوز این رشته (چو گفت) صبح نمود و کتاب بخواب
 در درخت و در آنجا چو رشته اند و نیز آنست بند
 در سال مهم سلطان (چو گفت) مکر و کلد و در درخت
 (و او گفت) بدین سلطان آمدند و در سال است و چشم
 تمام سال و در وقت سر و آنکه شرق در محضر سلطان حاضر
 شدند و چهار طایفه بزرگ و حشر موم به (چو گفت) را
 سلطان باج و خراج آوردند و در سال سر و چشم سلطان را
 از طلد در (چو گفت) میارید که در سال سر و چشم
 سلطان و در درخت کم و فرمود خرام و هر یک در آن
 سلطان را حاضر نمایند، آنکه و در آنجا خود را بنی در
 آنجا نشاند و دنیا را برود گفت خدمت شرح و در درخت

در این سبب خانه (چاک و کنگ) خانه از فایده بخاش چه نمونه
 خایه از عادات سلطان آن اوقات باشد روزیکه سلطان
 کت است مزاج پیدا نمود سر و صورت خوراشست و شوداد
 پیشین در آن ~~مکان~~ از بزرگ کرده پس از آن سلطان
 بیز که یک سال در تریخ ~~بجای~~ اهر است شده بود که داد
 آنگاه تیران محکمت را بطریق خطه دین را بخانه (کات
 مزاج می در تریخ است بدین لحاظ که آن یکم در مزاج مرض
 خواجه بود نیز ~~بجای~~ اهر داد و سر فرصت وقت
 خوراکم پس ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 از قفس (و زانک) و (و دو کنگ) در قفس در بزرگ کرده
 آفاق گشته دو سیه صیفت ملت را بخایه فراهم کردند
 و حدود و کتایف بر فردی از افراد ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 من از امر سلطنت بزرگ خوب مقرب ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 و تقوم مردم مطیع و نفاذ گشته طریقه کشیده و شغریه و دود
 عدم توبه ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد

و در روز

در طرف پروردگار بخاش رجوع شد بود کل خوف و غایت
 خضوع و خضوع در فریاد پادشاه و در هر حال دستر اهر (و دو کنگ)
 و (و دو کنگ) را با جوار نمود و خودم جرئت شکر و تقرب
 در آن را نمودم خدعه امروز از ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 هیچ نموده بخور و قوه حرکت در فریاد پادشاه ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 خوراکم در روز و آفاق می ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 و کتایف در روز از ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 و کتایف در روز از ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 این است و ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد و ~~بجای~~ اهر داد
 کل برای و کتایف را داشته باشد و کتایف را در روز
 یقیم و تربیت نماید و پیش در صد و صلی و صلح و امنیت ملک
 خود بوده باشد به قفس از کتان بر کوه کتان و به طر و در و در
 خایه است و در آن تر و در آن یکم مخصوص خورشید می در
 نه این است و در بر سلطنت کار کشیده و ~~بجای~~ اهر داد (چو)

در کتب پنج فصل شمر شود پس از آنکه وصیت سلطان به تمام
 ارشد تمام رجال و تمام مملکت زمین فدرست بر تیره ارض
 شده فردا از آن روز سلطان دنیا را وداع گفت در آن
 دوران (چون گنگ) به نیابت سلطنت را داشت بدو نفر
 از رجال این بود و دو نفر از تیره را جبرگشته و دو نفر
 برادر و صد نفر متخطب بن رج در درازنه جزایر حکم می بین
 نفر است آنکه سلطان جوان را بعد از شرف برساند در این
 مشغول خواهد بود انقضای در آن دوقه از چنان راه
 (دو دهنه) وصیت کرده بود پس سلطان در صحنه کاغذ مرقوم
 داشت که جمیع مردم به (ای) بود پرده راه در این شجره
 سلطان بود در آن سلطان نصب نمود و پرده را در در
 تحت سلطنت بیاوید و در تمام در می است سلطان است حصیر
 پهن نمود و نیز که حکم را به شرف و بجا هر شرف بود نیز نصب کرد
 مخدوم و در جوی است غایب است حصیر دیگر این نمود و نیز
 در صدف نیز در این شرف نمود و در جوی است شرف

است حصیر دیگر نیز بنده خسته و نیز دیگر در این کفر از در و در جلو
 یک عادت علی است حصیر دیگر این نمود و نیز یک درخت
 در در این کفر است و در خطه جو این است حصیر، نضام
 یک قمار است و غلغله در این است حصیر بود یک کاتب
 تاریخ و جواهر است دیگر در می است غایب کفر از در و جواهر
 دیگر نیز در می است تمام کفر از در و در یک عادت دیگر
 در طرف غایب واقع بود به سبب خدای در این
 اقرار بود، چند صدف و یک طبع خاص کفر از در
 و در یک عادت دیگر شرف نیز و کفر و چند شرف در
 چوب خیزان است غایب بود کفر از در و جواهر از که در
 نزدیک به کان، کفر از در و در در این طرف جزب
 برگردانده خواند دیگر در این را این خواند اول بود
 نزدیک به کان کفر از در و در در این صدف، کلام
 قرمز است رنگ معلوم از اطاق به برای استقامت بر این
 در این است شعب بود در دست گرفته بود در این صدف

شراب زمین ریخته و سه دفعه دیگر از آن شراب بمسما
 نازف نمود پس از آن در آن شربت از جن سنگ
 و هم اسم برای سلطان تعریف و تجویف خدعه ایست
 ظرف را پس گرفته از آن قدر پختن آمد و دستهایش را نشسته
 ظرف دیگر در دست گرفت و شرفات مدینه نیات
 سلطنت خود را از جانب سلطان جوان بجهت
 اظهار دوستی پس از آن طرف را یک در صحن
 رود نمونه در آن سلطان زمین حضرت پیر سید سلطان
 از طرف خود در اسم مدینه را با برادر محمد و ابی
 ظرف نه گور را گرفت قریب شراب زمین ریخته و قریب
 از آن را بهیاء خود بپایید بعد از آن طرف را پس داد
 از پیکان، قدر پختن آمد سلطان را مستقیم کرد سلطان
 جواب سلام دور از او پس پاپ بطمن اعلی و در آن را
 مخرج کرده سلطان از آن قدر پختن آمد مدینه نزدیک
 در حوض شمشاد، پاپ بطمن در آن را مستقیم کرد

بود باستان نوجی غلبه از دست چپ خارج شد و
 (پایه گنگ) بر کرد که او را طرف شرق از طرف دست
 راست برودن آمد خدعه استبانه را در او را مستقیم
 بجهت سلطان پیش کش آورده بود و قطار نمودن در صورتیکه گنگ
 نام بر روی دیوار آن قرار گرفت بود در آن دوران از آن
 محکمت خطه در آنجه سلطان بجهت آنراست کردند
 مکه از خدایان محسوب می شود، به خطه و عرس محکمت است
 آنچه را در خاک و محکمت خود در آن تقسیم بطلنت
 میخاست پس از آن زمین حضرت بر سیده احق شد و پاپ
 و (پاپس زو) بمرد و آنجه سلطان شرف شد و آنچه
 مدینه تقسیم و کریم بود با برادر خود خطه به وزیر و
 بکار عجز حجت یکم به پیر استمان خدعه در آنجه
 عرضه نید دریم بعد خطه خوب یک سطلین (دو آنک)
 و (دو آنک) بمالک غلبه نمود خدایان تعالی کل
 و هم هر را به آنجا و در آن محکمت غلبه بر اطیع و تقالین

(آت و ف) نام داشت و در بردن خورده کاه میبرد و به مسجد خواجه
~~باز میبرد~~ که از نورین در آن روز کرم بعد به مسجد میبرد
 پس در (آت و ف) در آن روز خورده است بگویند که این شخص
 بر آن آمده سلطان زمانیکه بنوعی از خورده است فرستادند
 تا از راه قوت نموده بگویند به (شکوه) که در آن روز
 با زور ~~سلطان~~ رفته از برادر ~~در آن~~ ^{تقدیر} ~~بگویند~~
 و بگویند صفت گرا ^{در آن} رخ فخر از طرف مغرب، خود
 آورده بود، ستم در آن عمارت جبر و اغیار ^{تقدیر} ~~بگویند~~ بنا
 نمود در صورتیکه قول آن وقت بگویند (آت و ف) در آن روز
 چنین بنام میزدند و این دلالت نمیدانم چه بنام میزدند
 استنطو خواجه هم نموده ملک است و بگویند بنام آن وقت
 آوردن بعضی چیزهای آن ملک و فرستادن ~~بگویند~~ ^{تقدیر} ~~بگویند~~ آن
 علوم و صنایع در ملک شد و شد ^{تقدیر} ~~بگویند~~ اگر بگویم علم معماران
 خارج بچین اسم است ^{تقدیر} ~~بگویند~~ ^{تقدیر} ~~بگویند~~ معماران
 معماران در آن ملک است ^{تقدیر} ~~بگویند~~ ^{تقدیر} ~~بگویند~~ ^{تقدیر} ~~بگویند~~

گویند که چون در هر سر از غایت برسد ثقیلات زمانه از امیر
شده است چیزی از قیام گویم پس از آن وقت بقا و
خوبی بخت خوش آورده و اکنون از رش و قوت مصطفی
فیثونه است و بعد بعد از آن که چنانچه (لذت و)
حکیم عمر در چهار صد سال بعد تحقیق آن مطالب را نموده
و در فضا آیه قصه سرگزشت فیثوف مذکور و تحقیق است
از راه خود خواهم داشت که مذکور و مراد از این فیثوف بگویند
(استواری تو) بانی هر عارف فیثونه آنها بوده و چون
سیر در کتب در ساله آری بخانی بنایم من پسند و قصه
در آن بانی نفس بگویند پس (کتاب بگو) بانی هر
عقب در اقصای جهان در این ایام در (اف) بانی میدان
مقر به و آن طبع کشته و عظام آن نفس در صفای صفا
در درج پس اندوخت کتاب مقدس بانی به این ترمیم از دین
گویند مطالب بنده و در چیز و در صفای طاعت (موسیقی)
میکنار از حق بر طاعت و در وقت در روزگار مقرر است

محض گوهر و طلوع چنه لکه از سطر است در درج نهم
 سلطان بگوید بخت دور است و هم مملکت باز آید
 در سطر اب و چشم که کلا با مرغ در درج دوم بر
 این چهار قرار گرفته است از شدت خوف از خواب
 بیدار شود و از فکر بخت نشدن بعضی طرقات و در کتاب
 بعضی گاه تا خطا بپردازد و میزوم طبیعتی همیشه حاضر و متعده
 خط کردن باشد و بهیچ شخص نمی نهد در سطر و در
 و در این مملکت است چه به خط تجارب و حبس طیکه در
 اقی و فتن دور در درج رفع قصورات و توقیر کار مرا می بیند
 و زانیکه رشته کار از دست می افتد و در زمین می نشیند و
 هر گاه در هر مصر و مصر و در درج رفع غرور و خود سر مرا می بیند
 با این روش در حق و حقیقت بر شش مملکت شش مملکت تمام
 در همین کتاب قصص مستطوی و قصص حیرت است کردن قصص
 و سلوک قاضیان در زمان مملکت (موراکم) مظهر شده
 و ما آن قصص را بعد از ذکر خواهیم داشت (موراکم)

در سال نهم مملکت دولت حرکت را در خط (موراکم)
 جمع نمود و آنها در خصوص دورات مکرر تزلزل نمود چنانکه چله
 اکنون در خط نمودم است مملکتی قدم چینی را درج بوده است
 در فبا در برابر اجرا هم مملکت آری تمام مملکت در حبس
 غالب مورخین چینی مملکت (موراکم) در سیدت فوت
 از که در مملکت غریبه نمود مشهور و معروف گشت و در آن وقت
 و مایه نو و در بعضی خدایت در مملکت چینی گشته با این
 و به خط سطر و غیره است و در آن وقت در آن مملکت چینی
 که در آن وقت روزانه مملکت در آن مملکت مشهور و در خصوص
 مملکت (موراکم) گشته اند و ما اینچنین را راجع بود
 بوده ترجمه نموده ایم در برابر کتب طلوع و فتنه در مملکت و
 و قاضیان مملکت را که در آن مملکت و در آن مملکت و ما
 بعضی مطالب از اندر درج می آید
 (موراکم) در آن دول مملکت حیرت از که با نمود موراکم
 بجهت در درج مجرده و در آن دول مملکت در آن مملکت

آن خیر که در دست سلطان برده (که می بود) چو
 خلع عجب در آن به امیده دست آورد از قیصر خراسان
 و فایز بزرگ آید و از راه دمار و مصر بخشد در غلظت مروری
 در سلطان غلبه بود از حوائج و بر نواز خلع کشته
 ازینست که کشته شود و در دین گرد گناه همه با سلطان همراه
 بود بر خلع عجب و بیکبار خلع غریب خوابه در سلطان غلبه
 یکشده نگه مذکور چون می نمود در فضا رخسار و مهر
 محیط گردش کند و شش و گوزن با هر بزرگ افتاد بهر آیه
 خود به دست بکشاد و در آن جوهرات مزین کشته بود
 و در دست مذکور حصیر یکجا بهر است بسیر مزین شده بود در آن
 چمن بستر آینه بود و در آن حصیر نشسته بود
 و سرودن خلع و کفش خلع و خندمه ملک و سلطان یکجا در آن
 و عیش و عشرت را در آن نقطه همه خود فراهم نمود پس از
 انجام و خست تم جشن بود که ابرو از خنده از نظر محو گشته
 و رجب مضامین از نوشات دیگر دست آورده اند

سلطان

سلطان مذکور در برابرست قوت نبوغ غلبه فال گیر از
 در فضا بود و فال برنده چون فال از دست سلطان را
 مصلحت نداشت قوت غلبه زیرا که مضمون فال ازین بود
 که از دماغ از آسمان پاشن عجب و مسافت بعد اعلی
 می کند پس از آن بطرف آسمان عروج می کند که از قیصر
 و (که) نام دارد و میگوید (یواکف) چو دفعه نبوغ
 غلبه قوت نمود و درین راه چند نفر از مردمان طبع
 و دانش را با و معرکه کردند که از راه راه آید و قیصر
 و شبیه حقیقه در فضا طحلقه پیدا نمود و خبر بهشت سلطان
 پس از این برای آنها اظهار داشت که ام یک از شما می برد
 و پاشن پاشن نام آنها جواب داد و تکلیف ترگران است که
 بعد از آن خود را رکنه سلطان از جواب آنها خلع
 و کشته شد و تمام رصده از کلمات آنها می برد
 درین دوران مجلس طریقه بر کرده لغات و کلمات سرودن
 و از آن روز به خست پس از آن حضار مجلس دستها را

بهم درده رقصه گر کون نمودن آت است البت ^{و قیله} ^{مست}
 نام از پرت جرات و چو بر ملون رنگ دروغ
 زده بود خدعه (موتک) چون وضع مهر را طباقی
 سر خود دیر فرار کرد و نخواهم برانم که بتواند زنجیر حتر
 و استعداد در نعل ازین چنین با لیس ^{و قیله} ^{مست} زمانه در سلطان
 در اربابهای تیز رو و با جاکست (ق ق ق) را
 میر آخو از آنها شورت خست همه اوقات در سلطان برین
 بود و آنها مات فقر خود را ^{و قیله} ^{مست} بنابر منه ک از کلمات
 طبعش این بود و شخص بحت علم س فرست غایه (نک)
 از پر خود خویش نمود و سلطان را بزبانها رخصه لین
 ضمیمه غایه تا کنم بر بون هوا که نفعانی خویش در
 برکت و شجاعت از خیر در وسط در شرف جزیه است
 و در این رودخانه نای از در دیار ^{و قیله} ^{مست} سلطان در
 بر ارفقه سبها ^{و قیله} ^{مست} در صلب ^{و قیله} ^{مست} از آب
 آن رودخانه ^{و قیله} ^{مست} را معین نموده بود در میان جزیه نای

سید اشود که کاه ثانی نام دارد و سبها ^{و قیله} ^{مست} در ازین نایست بخورد
^{و قیله} ^{مست} غیو نشسته روز سه و سنگ رده بر روز طباقی شربت
 دیگر (موتک) در زبان ت فوست ده نفر بروج، خود بمل
 داشت آنچه را در ^{و قیله} ^{مست} در ^{و قیله} ^{مست} هر نمود سطر سبها شربت
 کله و سنگ سبها فقیه درین رده دیشبه گفته در دروغ
 مخصوص یکدیگر در در سلطان نیز در زبان ت فوست بر عوایه
 سوار بود و ^{و قیله} ^{مست} است ^{و قیله} ^{مست} در ^{و قیله} ^{مست} در ^{و قیله} ^{مست}
 بر سطح تخت یکده دیشبه با سبها رخصه فست موتک شربت بود
 فدیو فیکه (ل) نام دارد از قول تع (ق ق ق) طباق
 در را از اهل داشته است کس از یکده و شربت سبها
 غت شربت و درم نموده سلطان بر فرزند و شربت آنها را و سبها
 نایه چون در ^{و قیله} ^{مست} ^{و قیله} ^{مست} ^{و قیله} ^{مست} و بند که حوز را
 به رخت ^{و قیله} ^{مست} ^{و قیله} ^{مست} سلطان ^{و قیله} ^{مست} با رخت ^{و قیله} ^{مست} و در
 نمود در این زلفا رده شربت ^{و قیله} ^{مست} ^{و قیله} ^{مست} (ق ق ق) را
 و سبها رخت طایف ^{و قیله} ^{مست} ^{و قیله} ^{مست} ^{و قیله} ^{مست} ^{و قیله} ^{مست}

سواره پشپار سحر بین در آفتاب زده شده و کامیابی
 قدم برستم پیش قدم پناه سلطنت و مکر در و کامیابی
 بر از قوه است بحکم تصرف در این ظاهر در این آید
 آب در مملکت بین خلق از دیکر بوده و شوق زیادی
 در امپراطور از برای خدایان جهان داشته بودند از آنکه
~~در این بین~~ مترقی شده شد با نین سوم (موتی)
 که از بعد از آن مملکت خود را یک از بهتر کار خود بخشد و اگر
 ترتیب بسیار سلطنتی را با نزار خوب نموده بود و سلطان
 که از نزار شدی ~~از این~~ از این ~~سلطان~~ بود و سلطان
 مکرر مانند امپراطور هم که آب مخصوص خود را از دریا مخصوص
 در این بود و در داده بود آب بختی و تصرف نزار شده
 را فراموش کرد خدمت کرده کافه آنکه در بوقت از این نزار بود
 جهت نزار نزار بود و نزار کرد و از این نزار بود
 که بنده و نزار را در دلق که از سلطان و دمان (چو) بود تمام فرود (چو) بود
 بهر اتفاق که از عتاب بهتر مذکور در دلق حکومت نشین

شده بود و دمان (چو) را انقضای وقت و دمان
 (نشین) را با برادر مستحق وقت دین و دمان غیر ظاهر
 در دولت سلطنت خود همیشه از این حد و نوبت فواید نزار
 مورفات و از آن سلطنت نزار و نزار ~~از این~~ از این امپراطور
 (ای) بود که شروع میکنه و شرح حکومت نزار نزار را
 بهر که شد در زمان سلطنت (ای) بود که از آن حکومت
 نشین پسر خود خدمت داده و از این نزار همیشه نزار در داده
 بود و کار است در این که سلطان بهر نزار میشه که از
 فیلو فان (کلیتو) نام داشت کارش همیشه این بود
 در سلطان را تربیت و تعلیم می نمود این فیلوف در کتاب
 مخصوص سلطان بنویسده است را در دلق سلطان خود را و ظالم
 نوشته بودند جمع نمود فی الواقع نزار و نزار نزار نزار
 و نزار سلطان را از این نزار نزار نزار نزار است
 نزار نزار نزار نزار نزار نزار نزار نزار نزار نزار
 نزار نزار نزار نزار نزار نزار نزار نزار نزار نزار

بخاطر اینکه سلطان در خارج خطر شد، بدو داد و بدین مجبوره چون
حکایت و (ما نوری) دستجات قوای را به نامیده شروع
بخندید و آهسته گردن نمود سلطان نه فقط یکده در برابر اتریش
خاطر مجبوره خودی که خود را گمیل زد بلکه مکرر سر، زار به پاره را
مورد آهسته از این خود و شفا خوش خلق داشت در آنکه مجبوره پیش
مطلوبه از سحر به سر، از آن سکر و آقا حنفیان و قرون ~~مطلوبه~~
نست سلطان تغییر و شفر نشانه طایفه کشیده و طایفه
را ~~مطلوبه~~ مانند شیر و من مملکت می شد چون ~~مطلوبه~~
خبر بقون سلطان در دوزخ غایب سر، زار از ترس بگفته با او داد و
فرستادن کرده اقدام در گردن نمود و سلطان و سلطان
نه پیش قرن که به معترض بدک در دوزخ خرقه می شد، و
مجبوره سلطان را را بوده و غنیمت زیاده داشته مملکت را از دست
نمود و در این اوان بعضی از دولت را اید است رسید و حاکم
تا، و از خاک خود بیرون گرد و غلبه و سپهر روش را مذکور
با نذرانه عهده کرد و از آن تاریخ بعد استقلال سلطان پیدا

[illegible]

و قسام هرام و قتر نفس و جواهر و دینی چیز دیگر شود
 قنوان گفت که این دو قاست در ضاع حکمت بین شمس و وضع
 مگر قید وسط فرشته بود طوطی کشید (کنک و کنک) بر
 (بود کنک) را با شاق در درون روست حکمت سلطان نور
 این سلطان دیو خانه خود را در شهر قرار داده واقع در ایست
 (هوان) بود و بنا را دیو خانه شرق نمید و دیو خانه
 غرب را آتسکاه و دیو خانه باقی بود یک درخت نهاده
 و اندر نزدش نهاده مگر را بقیه فرزند طاعت آن خست
 آنکه جوگیر از سر کج آتسکاه بهین است نهاده از فرزند
 و نهاده در طرف بزرگ که شرح بخشه آن بهر مکر را و آتسکاه
 سلطان بوده که نهاده در نهاده سلطان بین را سلطان
 حکم نام نهاده در این باره سخن را در شمس در ایست (چاپی)
 به نهاده از لقب سلطان حکم به (کنک و کنک)
 و نهاده از با خوب بیفهمان به این لقب را با سلطان بین
 نیز نهاده چاکر در هر بین رسم نام بود و اگر بر رسم

در

در بعضی قسط آرخ بین سلطان را پسر هسان نام نهاده
 عتب از آن است به خدعه مکن است و در بعضی مورد سلطان بین این
 قیسر لقب را داده باشند و به قاضی مرفین اسکله را در
 اینه آرخ پسر نهاده از خدعه مرفین بین ش نهاده (کنک)
 را بقیه فرزند طاعت بود مورد عدالت آن خست به خط
 اسکله قاضی را به هر طره به به بجهت ذات قدرت در در کار نهاده
 او سکینه بین مرفین و در جبهه حیات تزل نهاده
 (چو) چاشنه نامرا الضیف و عدم کنایه (کنک و کنک)
 نسبت بهینه شد که از اردو آتسکاه به (کنک و کنک) مگر
 تغییر دادن مکر مکر جاست به به خط این تغییرات در
 حکمت طلق این گسترده و صمد و دفع نه به مکر و عدم وزن
 و غیرت عدم و امر و عدم و در گشت خانه و در بزرگ محرم
 و در ایست (چاقیر) زبک که کرده بود و نهاده بدو نهاده
 شرق به بخت نهاده بین خط نهاده سلطان به خست
 و تفصل گشت در زمان سلطنت (کنک و کنک) ختوفا

[illegible]

یاد گرفته در آن کتاب رقم نه شده است هر یک را
در دو تومار که در دست است تقطیع بنامج مکتب است که شش قطعه
برده و در خود مکتب است یعنی نفوذ پیدا نموده بود که تمام فیض سلطان
در کتب که بنامه بود در آنج کشته و در زور آنجا شتافت و فیض سلطان
بخشید اگر در نظر داشته باشیم در آنجا چه سده در آن است
خرایه جاست **اسلام** بوسه در آن بخوبی رود خانه هر یک
مقتدر گشت چون سیه آنم بود فیض به بود که در دست که
ساز کرده اکنون چون ارفقه کتب خازن در کتابخانه و در آن
جوان که از ده در دو پنج سده که معلوم شود حکم داشته و سده تا
شش سده که در هر سده خنده سکه در ستر به بن ستر است کرده
تمام را جمع نموده و در چیز که کمتر در او است یعنی فایده
فرایه بنی نیست و یک حکایت سلطان و حکیم داشته و در دست
خداست تا **شده** بر این اگر در ده سده پس در هر یک و الی
اشتن) ظهور بر یک است اشتباه و خسته و معتبر گردد و رسید
شرح عیاد (در تومار) رافع ثوب کتاب (در تومار) و نقل بشده

سال قدر از معدود بگیرد و مسلم تمام مورخین چنین باشد بعد از
 ششده هجرات آن از حیث قدرت و علم با هزاره خوب و
 از خوب باشد که گویند ^{این کلمه} از خوب است سال قدر از معدود ^{بگیرد}
 حکم بفرمان نمودن از نواده مس در این کتاب با آن کتاب
 را ترجمه کردیم آنچه است و نمودیم و اینهم و پیشه که آن بود
 یعنی بود که طاعت آن باشد و غیر مظنه نوشته شده بود و بعد از
 مکرر و صفت محمد صراط ^{که در} این شیده شیده تمام حکم
 و فیروزان است و در از نه قریه آیف و صیف کتب
 کرده از من بعد از قهر بقدره خود علم فیروز و بعد از
 بطول زمان نصیر و در هر روز بر آن می باشد خدا را
 و در هر روز بر آن می باشد که در هر روز ^{می باشد} که هر روز
 مطابق است با علم و با علم و با علم و با علم
 در برابر آن قلم شده از مطابق است با علم و با علم
 هر شرق معتقد آن هستند و عدد از آن کس که
 و در این کتاب است هر مغرب کرده و نوشته آن از هر

عقدشان بنی بصره روح را بر نمره در آتش و حقیقت است
جستار نمود که این عقد رحمت و ایات نورانی عهد ما
عقد (زاد است) بوده چه نور است (زاد است) باب
شستیم بنی عقده در شب سحر و در کنار آب رخا شده
سیر در کینه طول زمان و تحریفه ~~شده~~ سرشت عقده
عقده بنی گشت که در تاج خوب آن میر عقبرال و از بنی بود
صحنه ابتدا در خاک میسند برز و نور سپید نمود در بنی
تدریج نمود در عهد و ایران و عهد و عهد و عهد و عهد
و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد
بهم شب میسند بنی باب حیرت شو فرس و بنی باب حیرت
بنی را از در گذشت است عدل غم بنی خط و عهد و عهد و عهد
عقد (مرد تو) غم بنی حکیم دانشمند در برابر نور عالم
بود و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد
در آن بود باشد بنی در کینه بنی در عهد و عهد و عهد
بر بنی سر حشر خود معاد است و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد

مفتی

این کلمه را در نظر آورده شد که از صفات کتب حکیم دانشمند
 که در طریقه خلقت جسم و در غایت مخصوصه در این فصل که کشای
 حکیم دانشمند را از برای غایت خلقت است و در خطه غایت عدم
 قدرت و قوه در این از برای خلقت آن میباشند بدانست
 غایت و تمام جسم و موجودات عالم هر کرات تمام در غایت
 در یک عنصر در این صورت است که در هر دو خلقت موجود
 بوده به قدر خلقت موجودات دیگر است در این خاطر غایتی
 جز برای موجودات دیگر و موجودات ارضی الهی در خلقت و خلقت
 دیگر تصور نشده چون شوق نیست این را برای در وضع غایت
 و که در این صفات بود که در این یک از صفات مخصوص
 در این کلمه حکیم دانشمند چیزی در این باب خبر نیست
 و نیزه طور می بینیم که در این تمام ذات که در این است و غایت
 او به قدر خلقت تغییر موجودات و جسم را به در این
 غیر آن این را از برای آن پدید آمدن یک از صفات

30

[illegible]

نیز وضع می شود که در جرات ادوات و فایده است
 منتهی در این فواید است (معلق که زانیه است غیر مادی و غیر
 حادث) و نیز گویند که تمام ارج در است بعد از خود حادث است
 بناید هفت تا آخر نه بان بنید نیز در آن کلمات است در
 این رساله در فواید و گفته است که این صلیک معرفت در است در آن
 در بعد از آنکه از این فواید اند و بناید به بیله اصل و به بعد است
 بناید به بیله هفت و ده به بیله نیز در آن کلمات است که معرفت
 در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 (ادوات) خوب و در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 در آن (ادوات) مانند رساله در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 مخصوص بطایق و این نظریات یکی در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 به حق و در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 پس در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 رسیدن به حالت سرمد و است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 اینها نیز به این فواید در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است

می شود فواید و این (ادوات) در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 بوده به این فواید که در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 اینها نیز به این فواید در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 رسیدن به حالت سرمد و است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 اینها نیز به این فواید در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 رسیدن به حالت سرمد و است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 اینها نیز به این فواید در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است
 رسیدن به حالت سرمد و است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است که معرفت در است در آن کلمات است

آنچه حق است و صعب است بگویند و خست است بگویند
 الصبر ان در ایام حکیم بر آن دلداد و دلگیر دین نشین
 بن بست و بدین جهان است چنانکه اگر آن را قلیه بقای
 (سنه سین) بمانند و به شتابش بستر باشد و به
 عیال را بکند و نه بگوید مردم معلوم شود و آن دستور العمل
 بکلیت بجز بقدر نیز خست است و به دلداد است و به
 دلخست غم و غلب خود را مانده قلب بایر مردم بر جبهه
 عین بر ایشان بر نیز کار بایر، کمال خود را سوک غایم
 بر زبان نماند العقیده به نظیر بر سوک غایم و بر زبان
 بر نیز کار سوک غایم، بر مرد صلاقی و ملک فطرت بایر
 از در صفت و ملک فطرتی را غایم، به نفس کاذب و
 دروغ گو، به نظیر بر غایم و به نفس صلاقی و ملک
 فطرت را غایم، به نفس بر نیز کار در علم، کمال رحمت
 از آنکه بکند و اگر دغدغه با طرره و در برابرش نیز غایم
 خود چنانکه تمام کلمات (مدونست) و در این نیز غایم

اولی

در دین غنی، به نفس و توان خود چنانکه در مردم در شتاب علم را
 بکلیت حقیر و به شتابش مردم آن و قدش او بماند است
 به خست و به شتابش تمام آنرا در نیز بر نیز غایم
 فقیه و به شتابش مردم به شتابش حال ملت را
 فراموش کرده چون در عصر دین است و به شتابش و به
 اجتناب بجز بکلیت که در این است و به شتابش غایم
 به شتابش و به شتابش مردم را بقول غنی و به شتابش
 به شتابش و به شتابش مردم را بقول غنی و به شتابش
 در مردم به شتابش و به شتابش مردم را بقول غنی و به شتابش
 (روایت) نصف فراموشی شد در صورتی که در لایب غنی
 کمال شتاب را بر اینها دلداد و به شتابش و به شتابش
 به شتابش و به شتابش مردم را بقول غنی و به شتابش
 مردم را بقول غنی و به شتابش مردم را بقول غنی و به شتابش
 از به راسته و به شتابش مردم را بقول غنی و به شتابش
 و به شتابش و به شتابش مردم را بقول غنی و به شتابش

اگر کف در دست در لک است چه است و هر یک در فرد
 آن را بنام در دوزخ کار و حج غنی نیست چه تر که آن بنام
 مطهر است و در این اگر کف بود خود را میست به است
 و کف در لک غنی است چه تحقیق این مطلب
 این است و غیور دانشمند این بر غیر می آید و این می نوزد
 و تمام را به نظر اوقات معلوم می شود که می شود
 دستور الهی را در راه دوزخ در ضعیف دوزخ در سرش
 خود را در لک سطلین که در ضعیف می آید و در ضعیف
 تمام کتاب آن نوشته است و در تفسیر ذات در لازم
 سطلین سطلین باشد استعدادهای در تحت کف و قدی
 بر عیت را به باب در غیر آن تصور کنند و این می شود
 که می کند در دوزخ و قدر سطلین می کنند قدر در آن توفیق
 بلکه یک روز خواهد بود آنچه (موتور) کامل می شود
 حفظ و صلاح و عیت را می نوزد زیرا که اگر بخاک است
 و بر غیر می عیت در است و بعد از آن است و غیر

باز

سطلین در سطلین سطلین در سطلین است و در سطلین را
 که در آن و نیز می است و در سطلین سطلین است
 و در سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین
 راه نیز سطلین است در دوزخ سطلین سطلین سطلین
 به آن خود در دوزخ سطلین سطلین سطلین سطلین
 در نفس خود می کند سطلین سطلین سطلین سطلین
 کف سطلین است و سطلین سطلین سطلین سطلین
 جز که به طر آن می آید که در سطلین سطلین سطلین
 بین سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین
 است و در سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین
 رسیده بود و بعد از کف سطلین سطلین سطلین
 سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین
 کف سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین
 و آن در سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین
 شکر در سطلین سطلین سطلین سطلین سطلین

و همچنین بخاطر گفت
کنفیسوس را مورد عدالت سخت و بی رحمانه داشت
و این سؤال بجا بود که شخص او در همه جا معروف است
فراکش میانه در بازار (دو تو) امر کرد و نتوانست
میدان میانه و در میان او شیر و آب نخوت و غرور داشت
و شکر که آنرا نتوانست و در میان او شکر و غرور داشت
با دغله طلب دین و در ظاهر و در شخص عاقل میسر دارد
و محمد اکرم و بی نام و نشان، نه فقط میسر و نه
بلکه در آن قرار نگیرد و میسر و نه چیرگی به از او و خود
مانند ضایع و نه در حلقه است و مردمان، با استعداد و
هرشت داده، هرگز جویش پیدا نمیکنند بلکه شخص مختص
مواقع و وقایع و هرگز نمیکنند و نه میکنند
خود را یکبار و هر وقت و نه عدت نمیکنند و نه می شود
بر هر یک و نه شخصیکه در این گنج، بشد میسر می کند و آن را
مختص تب زده، بکنه آن را از دو زبانه هر یک که میسر و نه
کار است زهر آلود و نه میسر و نه میسر و نه میسر

در دفعه هفتم است آنچه را که می توانم بنویسم همین باشد
موضوع جوابی را که گفتید بنویسم در دو روز گذشته و چون
ش کرد نیز در دو سوال امروز در حق بنویسم به قدر
میان جوابی در دو روز بود هر چه اگر بطور میرز مامری
شتر گفتند چهار تا میدوز بنامت میرز نور علی مسلم
مأمری را بطور میرز چهار بار با تبه و طعنه و تیر و تیغ
نکند و آن در خصوص در آن به طور سواد بر می آید و آن
میرز می دانم در روز چون بنویسم در دو روز گذشته
مانند حال در آن بود بعضی از مورخین نیز در دو روز گذشته
در روز بنویسم در دو روز گذشته سوال بنویسم (آه آه) و حق
کتاب در آن پیدا کرده و در جواب گفت حجت در دو روز
در دو روز پیدا کردن در دو روز و بنویسم آن را پیدا کرده
مورخ غیر (مستحق) صحبت و حکیم مذکور را بنویسم و
کلمه تیرا بنویسم در دو روز و در وقت و بعد از آن یک دیگر
به گفتید ^{الطاهره} و دید بطور سید در دو روز بنویسم و غرض

[illegible]

[illegible][illegible]

تا بر کج پرش قدر از مردن مغایرش کرده بود و دست گذر در
 (خونک تو) را قبول نماید و چون درین مهربانست به مصلحت
 و منافع با برخواست مکتب نماید بر آن کجای ردت و جنبه نماید
 مد خط نماید در سلطان (شیر) و سلطان (آقا) در چای خانه
 خیمت سلطان (آقا) در جواب در چنین فرست
 بر آن کج در قدر خود مهربان و مصلحت در جهت خود در این تو
 نموده باشم که در جواب من از خود تا فرستادم تا کج محکم حکم
 در جهت مهربانست تا بوده باشد دیگر که از کالک خود را
 بهضام و آب در بر در کج خود تا فرستادم (مقدمه
 آن بزرگ زاده اتفاق فیکرف سوار بر کالک سر مهربان
 صاحب منصب (آقا) حرکت نمودن در کج با برخواست مکتب
 رسیدن ملاقات بهین ایشان (چاک خونک) فیکرف
 رسیدن اتفاق ملاقات و در این مکتب و فیکرف را در خانه خویش
 منزل بهر بهر (خونک تو) را بر بر و در نزدیکی از
 در از آفرینی حاضر نمود شخص از کالک در از نزدیکی نمود

و در از طرفی در قریب فیکرف (خونک تو) نمود (خونک تو)
 در جواب چنین گفت طریق من یک طریق است و عذر مرد
 عذر پروردگار نماید و آن عبارتست از طریق (آقا) و (شیر)
 از قریب تمام من به رستم است در این فرود من رفاه را
 مصلحت قرار داده نصیحت میکنم که کتب مقدسه را اقرانست بهینه کند
 و مصلحت و تقوی در مصلحت مصلحت در آن کتب بناید (اینجاست
 شرح طریق و این دینی فیکرف چنین بیان مهربان و در از
 (خونک تو) سؤال نمود و از چه راه مکتب است مکتب فیکرف نمود
 و گفت کج را در این نشان بهر سید و مکتب فیکرف و سید فیکرف
 با این فیکرف جواب داده تا درین مطلب عند سؤال کردید
 در این چه مطلب فیکرف را در این مکتب خوب ضبط بناید
 و غنیمت خود آن را در این چه مطلب بناید
 قدم در راه مکتب باشد در این مکتب بهر مکتب و مکتب
 اغلب سید فیکرف است آن مکتب بهر خود را بر توبه و در
 از این مکتب سید فیکرف مکتب و هر چه سید فیکرف در این مکتب

وجود دست من مردم بر خدای من کفر از هر چه وانی
و دست نموده از این جهت؛ که معرفت و هر یک از این
نوع و خوش تر است از هر چه موافق و همواره است؛ این
مید و در هر چه چیز باشد ولی در این روش خیر است اگر
مردم غور در معانی نمایند و در هر چه در هر چه و در هر چه
دانش باشد که من است و این نوع است این را به تمام در هر
عقل و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
لیو و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
فیروز و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
سیکف و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
غیر آن؛ و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
چشم و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
از هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
نمود و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه

در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
لیکته و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
قربان در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
لیو و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
اگر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
دول و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
خفت و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
قربان و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
قربان و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
پس در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
از هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
تبع و در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه

در غیر ذوات گنبد در کار کمر بچشم بگفتند منتهی
زای در تحسین خوش در دهی نباشید زیرا که این کوشش خود مانع
از حق است خود در گنبد نیست در حق در یک کار و محلی است
زود او را ایشان بنام

غفلت گنبد صبح بخون یک بر را بر قدره که یک باشد
زیرا که هر غفلت من محلی است قدره بایه صد نه علم شود
اگر کسی گنبد به جنب کردن زای عدل هر کسی غرض مدینه نکرده
و بایه از خطا و علم چشم پوشد

در حق صحبت و یاد یک عمر اگر چه تنها هم باشد هیچ مردم نیست
خیال بکنید زیرا که ما چشم بینا داریم و نه کوشش مشغول
در دل و تعدد در همه جهت سهواست بیهوش

یک نفر غرض محلی است یک عمر بود و فاکوس کردنش
غیر محلی باشد چند جور محلی است در در تکرار بیهوش چندین
نخ طایفه است زده کنش آن غیر محلی است

یک در جهت نال و هیز زایشه پس حکم نشد بهیولت

در جاکنه مشهور و اگر چنین نهالی را بکند از بزرگ شود کن
در توحیح به تبر است

کلیه است از آن بیایه قانع نموده حکم تن بران و پسر سوزان
دشته باشد و بی برش زای و جاک به در زدن متروک مانع از خروج
دختر برآوردن آتش بود رفی صدمت جانیده

تقریر بکنید و یک بن قور تودر سحر بر گرفته خط است شود بران
یکه خودش را و هر خط بایه یک نفر نخ قور میگزیند کوفار
قور تودر خود شده مغلوب گردد

حکم دزد در دزد زای را دارد که سر خاست و جاکت نسبت بهاک
و صاحبان خودش بکند و بگوید که بکند از شمشیر که در دزد علم است
حکمرانی میکند مسلط بیکه زای توقع باشد که دست خورست دزد

غنی بر دایه اگر کم توقع باشد محلی است از دزد طاعت بکنند
و هیچ یک از مردم برآوردش خود کار کند و در دفعه علم گفتار زای
کمر آنچه از دیگران دید در زای قور معلوم میشود و بر این نظام
علم سرش و قافله مردم است اگر مردم حشر باشند علم

منکر است نوشته باشند مسلم است و در آنها کتب مطبوعه
باینجا خواهند یافت

و کان نیز بسته بخودم سوالی بنام و غیره در علم
فنی هر چند غیر است و له قنبت را میرساند بر نهاده و در آخر
کردم که ترنست مراد از بنام که هست و بر نهاده و در آخر
کند

خداوند عالم قوم و خویش را بکس نرساند با هم از در حق و در
رقی را نرساند

هر قدر که خداوند را با پر باشند باز آب وارد آنها شده از
خداوند تا از نیکی

هر کس اینجا را در اینجه از مدتی سر و قلم در اینجا
بنام (خونک تو) اینجاست را بعد از اینجه بنام را ملاحظه
کند و بعد از آن خود چنین گفت عهد وقت من در مطاب
پیشتر نصیب این سر و قلمت و طاعت هر کس در در این کونه
صفت باشد و بر دم قلم بنام حرامات فوق عاده را ملاحظه

ما

من سعی درم و این طرز را پیشتر خفته است باینجه بر نهاده
(خونک تو) چون بخوبت اطلاع از کلمات قلم در ملک
عالم بنام و میرد است و در آب و در نهاده و در آخر
ملاحظه بود و به بنده چه از آن اقرامات خود را با هم در
س با قنات و در نهاده و در نهاده و در نهاده و در نهاده
(خونک تو) بعد از آن را در آن طاعت میرد سر و قلم بنام
است خشنود استخض و سر و قلم در اینجه و کانی شریف از در
نموده و در طاعت بزرگ در در صندله و نهاده و در نهاده
معین شده بود بنشیند (خونک تو) بنام سوال و جواب
زیر کرده و ظاهر اطلاع از اقرامات قلم سر و قلم بنام
در در صحبت با قنات آنها گردید

فدوف (لو) شروع با روض علم مرکزیک نزد جهان خود
و خلع معروف در اینجه فن بود نموده است کیل بود و این
فیضوت نزد سلطان (لو) بود و در اینجه است این شهر را
و نهاده معروف و شهر باقی سر بود و در قنات و نهای او

در آنچه دیده میسند شده بود و در نزد منزه بود و در وقت
غایب و درین بیان (مرد تو) است و باقی عادت او را
خونگشتن (مرد تو) که در نمودن این فیلوفتین فرقه (تاما) در بر
تحت حکمت بیرون رفته در نقطه نبرد رسیده بود (خونگشتن)
با اتفاقش کردنش به جوش نموده او را با غشده حرکات و در
درین فیلوفتین را با بر آنچه گفته شده است و در در وقت
فیلوفتین (مرد تو) که در است طبعی یک روزش کردنش
به و با غشده در بر آن آب را در فیلوفتین میسند در این قرار
(مرد تو) گفت: و گفت: صاحب چه می بیند بر جویان در این
فرشته آید در این در باب طبیعت نیست (خونگشتن) در
جواب گفت: جویان در آن در کوهها طبعی و با غشده میسند مردم
هم نموده در طبعی است سده و همه دلیل آن را میسند و در
آنچه تمام مردم نمیدانند این است: به بسنم آید چه میسند
و غشده است: این در آن طریق نمیزد (مرد تو) در غشده میسند
یک نیز آن: این آب و غشده میسند (آن) آن نمیزد در غشده

اما

آنها در قطع آب و در با در غشده: آنکه با کف در بطن در
جمع میسند و باقی غشده (ایا) در غشده طریق نمیزد مردم
افعال و باقی غشده: حرکت میسند: این نمیزد خودی او را
جواب: این میسند در در بر میسند بر این نمیزد این نمیزد
رنگ را نمیزد در این ترقیب: این مردم در غشده در با باقی غشده
غایب: این غشده قریب و آن که نمیزد در غشده مردم میسند
آنها در بر بر غشده: این غشده است غشده در غشده را
و غشده میسند در غشده جویان: این غشده غشده آید در این غشده
و غشده میسند: این غشده است غشده در غشده میسند در غشده
غشده میسند: این غشده است غشده در غشده میسند در غشده
و در غشده: این غشده است غشده در غشده میسند در غشده
آنها در راه بر غشده اتفاق نموده خود میسند در غشده
با میسند در غشده: این غشده است غشده در غشده میسند در غشده
بشد: این غشده است غشده در غشده میسند در غشده
و در غشده: این غشده است غشده در غشده میسند در غشده

چه بود و نظر باشد در رشته حق و سبک نیرین مرغوب
 و شرح آن طلب از حق قرار است قدر از یکدیگر در محبت چو
 لازم بود سید است در چرخ راه از قریب اندام از جهت حق
 معمول بوده مطلع شود در ظاهر در جبهه تحت سلطان یک
 دلور آتک کس معنی بود حرکت کلامه مورد استعانت آن را
 از قریب سید است و در چو نیویست بداند از این روزگار
 بجهت این کار در استعدادهای از استغنی و ترور این
 سؤال نمود و چگونگی است در این دلور در کنایه تحت سلطان
 دو نیمه از یک در میان صفت از خودش را؛ لطیف تر از مرگ
 قریب سید است در این باب ترور دارد و به تبسم فلیوف کرد
 نزدیک به شده حکم کرد و به هدایت دلور در چاه فرد
 برز چو تنگ بود در سطح آب غوطه در گزید پس از یکدیگر
 در این پردن آرد در یک خانه از آتک بود معنی از کینه
 حکم کرد و در این خانه غایت باریه معیت سرگشته و چگونه
 دلور خانه غایت در صورتیکه در خانه از آتک است یک روز

قنار

حجت از دلور اگر که از دهنه چاه؛ لعل شست فرود برود برشته
 مرتضی در آتک خطه (خاک توت) در چاه نظر از خفته از در از
 در یافت سرال نمود و لوجه شده جودب و در غوطه در
 در آتک سر تا به جهت بخودان نعمت سید سید از یکدیگر
 در آتک غایت فلیوف در جواب گفت حق؛ تا است و در
 به محالی نبوده خرم آتک یکشم آن دلور اگر که پس از اینک
 آتک خانه فرد و چاه فرود و در چاه چندان حد و نه چندان
 بطوریکه و نه چندان در سطح آب است و نه چندان مرتضی آتک
 کشت به چرخه نمود از آتک گردید به فلیوف به چاه خطه
 و به نظر در این کار داشته چنین گفت و حد وسط در
 هر کار را به به در این در فلیوف کثرت ضعف و شدت طیان
 به تصدیق و نه جهت است پس در در حال؛ به عیال
 و حد وسط را اختیار نمود در قریب معمول بود و در سید است
 بر سلطان یک چنین تجربه در این تحت سلطان یک را میرد
 بعد آن دلور در کار تحت معنی باده تا کینه به سلطان را

و گفت آنچه بر نه در دلش قفسهاست چه میشود تمام جوان و بچه
 سال هستند پس رفتن و پیرایان که هستند پرنه فروش
 در جواب گفت و طویر من طویرش را نیندیشد
 دو چار و در کف ریزند و حمر اندکان در عرکات خود میزنند
 محاط هستند مثل اگر بخت اتفاق دهم بقصر را ببیند چنان
 از نزدیک نموده قرار میکنند و طویر جوانه اتفاق و هم اگر
 پیران حرکت میکنند آنها میگویند عرکات را در
 و آنچه راه نمیدانم در آن طویر هستند در نصف در
 سیر بر نه کان کار فاده و در اگر اتفاق با این طویر در
 فیه ده بیست و چهار بر سر بیست و هفت است و چون هم اگر
 جوان نموده دو چار و در کف تردد میسر از یک پرنه
 فروش این بنایت را نمود فیوف رول کردنش نموده گفت
 آتشینه بر تنی پرنه فروش را این سخنان میترسید
 از بر سر عرکات طویر جوان مادر که از پیران نموده
 کمزور آنها حرکت میکنند کف را در طویر و طویر بر چون هم اگر

جوانه نموده و چار و در سر در سر نصرت مردم هم
 قسم است آنچه و شور و غم میسر میزید بر طویر در کار و شخصی
 عرکات است خط و خط بر جوانان که چون در کف در غم را
 تحقیر میکنند تصور نمایند و در طویر مردم را هستند و بچه
 خبر در حال محبت با طویر هستند کان میکنند و هستند در عرکات
 رسیده به لکه این طویر است در در و در طویر در هیچ کار
 در در جهنده و در در نریت در عرکات پیران مقدم در
 سر نموده خط را بدون اقرار عرکات میسر میسر
 این نموده میسر کردن میسر میسر خود میسر کردن
 و سر میسر در میسر کان پیران بران و میسر کان
 اتفاق میسر میسر کان میسر در میسر میسر
 جوانان میسر در در در در در در در در در در
 در در در در در در در در در در در در در در در
 سر میسر از این تقریر است فیوف ب کردن خود
 گفت فریاد میکنند آنچه راه نمیدانم در در در در

ده پانزده روز و فیوف سرگرم لکار بود منتقال بحیدت
 خود تر نمود و بعد از آن ده روز دیگر وقت و زرا و درشت
 لکار و آتش بخت نموده انگشت خود را در غنای درخت و برآمده
 شده بود استغفار و درین استغفار و استغفار شده
 در وقت و اضطراب که وزیر عالم کوید و در وقت
 برین بود و خوشی را منظور نظر و به لب زرد و زرد بهر جهت تحریر
 و برتر از این مردم هزار روز و بهر جهت خود را نشد
 و در فیوف جز منتقال بحیدت و فالت در بنگونه اهرات
 نمیکرد و بعد از صبح روز در جواب ^{بجای} و لب بر لب دیر
 میخوابید و باشتن ترک و ساعت و در وسط روز بهر جهت
 سر خود کوید بر اوقات خود را صرف به لطیفات کافیه و فیوف
 که گذشت و برافیه را یاد میکرد و سر خود و درین استغفار
 و فیوف در حکمت خودش پروردگار بود و غرض از اینست جز
 اینکه میخواهد در ملک شریف و بزرگ ^و و برادر و برادر
 برادر از ملک ^و و در آن ده و در هر صد است (مناجات)

قهر از سیه مشوح بنی وقیع و غنایات را بر سیم
 در تاریخ و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) بوده
 دگرز قایم در عهد سلطنت جانشین (گلگلو) (گلگلو)
 و غنایات سیم در دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 هر چه لغزش بود و غلبه روی سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 و حیدرالدین در عهد سلطنت (یوان دکت)
 ۵۱۷۵۱ قهر از سیم (گلگلو) (گلگلو) (یوان دکت)
 ملک و سیم سلطنت (یوان دکت) (یوان دکت)
 بود و در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 و بعضی از این سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 در (یوان دکت) و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 شصت سال قهر از سیم و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 (یوان دکت) را، این سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 و در عهد سلطنت سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 یک سیم و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)

سلطان

سلطان (یوان دکت) سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 رئیس و زکریا سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 حیدرالدین و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 صمد و زکریا و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 بنام سلطان (یوان دکت) و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 و (گلگلو) (یوان دکت) و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 حیدرالدین و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 نمود و در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 و دهان سیم (گلگلو) (یوان دکت) (یوان دکت)
 سلطان (یوان دکت) و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)
 و دهان سیم و دهان سیم (گلگلو) (گلگلو)

و قریباً مرفعت سلطان از جنگ جوئی توان
آرزو خود نیز نمیداشت به معایب و نقایص در برابر
او بی فایده بگردید

در عهد سلطنت (میرزا ملک) سلطان بکوه
و جمعه ۲۵ شهریور قهر از سدید امیر داد و در کوه
آرزو را در دریا و در شط (میرزا ملک) و نیز سدید شد
و بعد از عادت در سید سلطان (نسن) غنیمت شده
سلطان و خورشید را به سر نمود و در آن سبب سلطان
لیکنش و در عهد سلطان (میرزا ملک) را به سر نمود
ترتیب را منسوخ داشتند و در همین عهد بود که کتبی
مملکت (نسن) قزاقان بر سر سید و در عهد سلطان
از آرزو را بکشت نمودند

در عهد مملکت (نسن) در زمان بوطلم قلع و استادی
و خودمان (جوئی) بر سر ملک داشتند و خود
حاکم بود و در آن سبب بود سدید (میرزا)

و او (میرزا ملک) حدود مملکت نسن بر سر ملک (نسن)
حصار عظیم در رسم حدیث نسن بنا داشتند

در عهد سلطنت (میرزا ملک) بود (۱۳۶۹) سال
قبر از سدید و ضعیف نسن در عهد (گل قزو)
طالع نمود اگر چه اکنون تاریخ بین هفت چندان
نزدیکت و در عهد سید شرح محفل کتب رود را بود
و در حقایق تفهیم شده است و نامه نسن نماند و آثار
هر چه است و در فوسر آن حقایق و آثار است
همین پایل عیب و فساد کرد

باشند مطابق پنج نوع حقوق در ذات حکم تر
 و متفق بر آن مطابق (کلیف تشریف) بوده از آنکه محکم
 با کم و کم که کلیف بین این بین را از سر نهادن در سخن
 تمام مملکت معجزا مجبور نموده از اصول و معادش جدا
 نمایند از یک طرف در حقوق و سلب حق همه سلطنت
 در درون را، را بین می نمود و از طرف دیگر سلب حق نمود
 بر سلب حق در این است که معجزه و طریقی باشد
 نمایند و از هر همه ظلم و تعدی را را جلوه گر کنند
 بجان هر چه حکم و ادعای را از درون را داشته باشند
 (کلیف تشریف) مورد بود و اصل و قیاسش خارج از حد
 و فانی بود و هر که در موردی بود و در هر که بود
 از یک ظلم و تعدی و در هر که بود و اگر چه بر حسب اتفاق ظلم شد
 با برهان و حق گفت می کرد

(کلیف تشریف) کامله از هر جهت است و در
 مکرر تشریف از کلیف استعدای سلب و استیفاء است

و از

و تعدیات کار که در آن دنیا کلیف است طرز و مذهب
 فقیران گریز و مهربان از سلب و استیفاء و تعدی است
 بوده، به هر کس سلطان، غیر سلطان نیز به هر طرف
 می شد و از درون است و معجزه را با حق و داد نه
 در این است و از آنکه در هر طرف سلب و استیفاء است
 و دیگر در هر که از درون است و از آنکه در هر که از درون است
 و منتش در درون است و از آنکه در هر که از درون است
 مخطوطه قوی از اسرار یک در هر که از درون است
 و مخصوصا فراتر از مخطوطه سلب و استیفاء است
 و ظاهر و اهرام که در هر که از درون است
 از آنکه در هر که از درون است و از آنکه در هر که از درون است
 و به هر که از درون است و از آنکه در هر که از درون است
 از آنکه در هر که از درون است و از آنکه در هر که از درون است
 به آنکه از درون است و از آنکه در هر که از درون است

(کلیف تشریف) چون گفت به (در هر که از درون است)

جوان نسبت به پیران سر خطبت داشته باشد
و در این صورت خورید و در هیچ پروردگار در سانس
باشد، آن بهتر بگردن نمیرد
اگر شما صر من بایس در پیر بر پند و گوشت فدی
غایه دشمنان جوان بهتر است و فخر نوزدهم شرف
خواهد داشت و در حق خواهند نمود و در عرض
در خطاب ملک و خوک با شرف و در وقت و این
رشته علاج کن را غر تو بند بکنید در راه طرد نه همه
از فخر اگر کسی میسر و در غر تو بند حصص حاصل در
دنه برادر و قسکه دانه از اگر کسی قفس نوزدهم تا گردید
تقصیر از این نیست بلکه از حقیقت و به عاصی زین بوده
و در دروغ حکم کن که در دلدرد و با قتل این در را
تقصیر از این و بعد بگویم این خط از این است زده بلکه
از قتل بوده پس از این قرار آید و آن علی و علی را
برسد، غایت از فصل که در دلدرد بلکه به کار کرد و این

١٢

[illegible]

در واقع مدخله کنیم و بخان، فقه نیز فقیف به
 دوزان مهر و مهر دوشسته، و به یکه یکه ی
 و نوع برتر را نیز به و غیر شرق زعفر را مقصود
 بر اینکه خودشان و چار قید و سایر نموده از آن
 این قفسر مدخله یکت بدان داشته ایم و برودیم
 محاکمه و بخش، نیز فقیف نیز به نام **مقدمه**
 بگذریم و به سبب مطلب خود بودیم

سلطان در فقیف سوال نمود و تقویر همه مملکت کردن
 شخص سلطان را به قرار، به یکه فقیف در جواب گفت
 آن تقویر جواب است از دست و دست و دست و دست
 در این صورت، از همه خوب حکم آن کردن در پس
 بخانه داشت

سلطان سوال نمود و چطور است و عین بر
 از صفات مخصوصه یک سلطان خوب است فقیف
 جواب داد اگر آن به بد بود و سلطان بگوید نه جواب

از

وقت استعداده نور، و نیز خود مر قوام مقدار سه هزار گوی
 (وزن است قمر) را از جا بکنیم و یک یک بر این تو گویم
 از زین بند بکنیم و بکنیم نیز از زور و بر این تو گویم
 نمیشم حرات را بنظر در کدام و یک یک بر این تو گویم
 و این را در یک جاده و معنی بسیم آتش بخانی سلطان
 و **واقعیه** جوابه در دست سلطان در جواب گفت
 غیر مملکت نیست و حقین بخان منوط بصحت و فقیف
 گفت حال به نظیر است سلطان بکنه و مملکت بکنه معلوم
 میشود و هر خوب مملکت کردن نیست نه بکنه در تو
 و از همین برتر که سلطان سوال نمود و طرا چه فرق
 و فقه نه است، این سلطان بکنه، هر به مملکت کردن است
 آن سلطان بکنه توانایی و قدرت خوب مملکت کردن را
 نوزد فقیف در جواب گفت اگر بگوید حکم بکنه
 و کوه (آتش) را بکنه کرده در قیاس نهاده بود
 بود و این بر بگوید نه توانایی آن را از هم محقق بکنه بکنه کرد

دین یک در دین حق و کلام است در دین محکمت حقه
مردگان و ملت هم دین پاک را می بینند نه
آنکه بزرگ میدانند و حق همین است

و در دین صورت دین فقیه در دین سلطان جریب الله خیر و از
رشته دیگر صحبت نمود

در دین بطایب و محرم و نه از آن که از این فقیه و نه
بوده از این که هرگز ترک نشدن برین دین است
در دین را که در دین فقیه و طایفین را در دین و نه
(شوال و گشت) سلطان (تشر) در دین و نه
که آن حقیقت دارد (تک گشت) (اول سلطان
و دین و نه) (که) را در دین سلطان و نه
و در دین و نه (و دین و نه) (و دین و نه)
و دین و نه (و دین و نه) (و دین و نه)
و دین و نه (و دین و نه) (و دین و نه)

(گشت نو) جریب الله در دین و نه در دین و نه
سلطان و نه

سلطان و نه کرد و نه، هرگز نه سلطان و نه
در دین و نه در دین و نه در دین و نه
گشت کلمه در دین و نه در دین و نه
عدالت و نه در دین و نه در دین و نه
این و نه در دین و نه در دین و نه
با و نه در دین و نه در دین و نه
در دین و نه

کتاب دین فقیه در دین و نه در دین و نه
و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه
و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه
و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه
و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه

و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه
و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه
و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه
و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه
و عدالت و نه در دین و نه در دین و نه

از سید محمد بن خضر حقه مؤید

(کائنات) که از سبک و آفتاب طبعیت به بخون را محرم برادر
 در هر سبک از دو زنجیر زیر سبک هم خنک به هم دورا مدافعت نمود
 آنکه بتواند زنجیر نخست را بر علوم موقوف و از زنجیر دوم فصیح
 در تحت واقع نمود و در آن از اکثر اصحاب فارغ که در صورتیکه
 این از جهت حصول ثباتیت و عدالت نه چنین است به
 سبک حزب کوفی و از اکثر اصحاب موقوف و در آن از
 (کائنات) نیز که طبعیت این ثبات است و در آب
 با سر در هر طرف و در آن ^{و این} جاری میگردد
 اگر بطرف شرق بزنند به آن طرف جاری میگردد
 و اگر به سمت مغرب بزنند به آن ^{و این} جاری میگردد
 طبعیت این نیز به این خورده و در آن سبک از دو بهی سبک
 آب نیز به این شرق و مغرب را نمیدهد
 (کائنات) که از سبک و آفتاب طبعیت به بخون را محرم برادر
 در هر سبک از دو زنجیر زیر سبک هم خنک به هم دورا مدافعت نمود
 آنکه بتواند زنجیر نخست را بر علوم موقوف و از زنجیر دوم فصیح
 در تحت واقع نمود و در آن از اکثر اصحاب فارغ که در صورتیکه
 این از جهت حصول ثباتیت و عدالت نه چنین است به
 سبک حزب کوفی و از اکثر اصحاب موقوف و در آن از
 (کائنات) نیز که طبعیت این ثبات است و در آب
 با سر در هر طرف و در آن ^{و این} جاری میگردد
 اگر بطرف شرق بزنند به آن طرف جاری میگردد
 و اگر به سمت مغرب بزنند به آن ^{و این} جاری میگردد
 طبعیت این نیز به این خورده و در آن سبک از دو بهی سبک
 آب نیز به این شرق و مغرب را نمیدهد

50

این صده خوبست همچو که آب صده من به شیر دارد
 در آن خور از منبت آب نه در بخوبی نه آسته نه همچو که نه است
 آب در من بپختن نه آسته نه قابل صده کنیم نه چون آب را
 جمع کنیم در دروف و در و در در صده خود تا در که بعد و
 سکندر و اگر ^{در حد ۱۰} ~~در حد ۱۰~~ می گذاریم بطرف چشمه شیرین میز
 در می آید نه در در ارتفاع کویر تا در که نه در نه در طبیعت
 آب است بلکه در در وقت ^{در حد ۱۰} ~~در حد ۱۰~~ نه در و در و در و در
 این نه من می نه در در در صده ^{در حد ۱۰} ~~در حد ۱۰~~ نه در و در و در و در
 به هر روز

[illegible]

50

بر خاندان رحمت عقیدت و در فقیف کاشانه نه
 پس از این ظلمت است اندر نور و بحث در بر دست یحیی
 فدا شده بود تا هر چه یقیم مرغوب باقیات در سه کفایت
 در دران مدرسه فقیف (یا گفت) رتبه مخالف
 و خدا بوده از آنچه فقیف (یا گفت) یقیم مرغوب
 این در هر گونه محال با یقیم شخصی را منظور برادر
 فقیف در هر گونه به (یا گفت) عقیده پیش بران بوده
 این با برتر بودن است از هر عود مردم بگوید در همه
 محبوب باشد و با بر قول (یا گفت) چنین هرگز
 در هوا خورده و در نزد (یا گفت) را عقیدت بر آن است
 در کلمه دور با بر خط خود با بر خط خود و در سلطان
 در نزد شرف و در دست نیست و سلطان مدد مژده
 هر دو آن و هر دو کشته کان (یا گفت) چنین بگویند و محبت
 و مودت نسبت به هم با بر یک ن با بر مدون مد خط
 نسبت بر در دلاور و زنده که کردن بران مد خط در هر

و دلاور و در سلطان بعینه زنده که کردن جزایست
 با بر آنچه پیش در هر تیران فقیف و چه دران (یا گفت) تو
 در هر خوی خوش و صفات حسنه بوده از فقیف هر شنه
 در هر است و در هر ک از دنیا رفت و متجاوز تر از ل بعد از
 در هر شرف و در هر راه باید که در هر ک گفت تو بر قدر داشته
 بود محرم شد و تقریباً در هر هزار و پنج سال زنده و آری
 بود و یک با بر طاهر از دران (یا گفت) در ا
 (یا گفت) با بر ای محبت (یا گفت) نایب و در فقیف شرقی
 (یا گفت) در هر مدتی و در هر در هر بعد از هر
 بر داشت و در هر نزد محبت در هر در هر گوشه از هر
 (یا گفت) بعد از محبت (یا گفت) با بر آن بران در هر که در هر
 از فقیف قدیم بود بگذرد با بر طاهر که در هر شرف است
 و تقریباً بشرف و افتخار در هر مدتی و در هر توان
 که در هر شرف (یا گفت) آن شرف است را در هر مدتی
 و با بر آنچه در هر که از هر سبب آن از هر قرار بوده است

و فیوف (گفتگو) ، و چونکه خودش را بیک
دولت سپه نهد به (سیدان) سلطان (تس)
چنین خطاب کند بود

اگر شخص سلطان وزیر را خبر بر نیاید خود را در دربار
دست دایر خود بخارد و هرگز وزیر هم سلطان را بفرستد
روح و قلب خودش میداند اگر سلطان وزیرش را
شترکی است و یک مدخل داشته باشد هر چه وزیر
دور از شتر خودمان و آن را بر مردم منظور میدارد اگر سلطان
شخص وزیر را شترکی بر زمین و حاضر دور برداشته باشد
بگوید هر چه وزیر هم دور ایک آدم به بخورد و دشمن
را ببرد و لفظ به بخور مایه خشم بر او طرح و گفت شتر
منیت بگویند نیست؟ بظن و ضروان و دوده و کینه
بانی در آنه بکشت هر چه می کنند همانا شتر را در نیت
دور از شتر و دشمن را به بخور مردم به (گفتگو)
عقل من سر گذارد و بام از زمره نویسنده کان و امرای

خارج شود و هیچ قدر و کثرت از بدین خبر بهتر و بدتر نیست
کم کم که کسیک بانی در شتر و عقیده است دور از شتر بفرستد
بانی حکم حضرات و مروضین و امرای شتر را در شتر
کج از باین دنیا مردم به (نشر آن گفت) و آنرا بگویند
کج از در خانه را جانی بود و صمیم شد بر اینکه خودش را
بشتر و دشمن (گفتگو) قربانی غایب است و جانی در این
باید نمود و باب موت خود را بپایان خست رفت
در قصر و آنرا بگویند از در و در حاطه در آن فرود آمد
و مستحقین را در این بیات نه یک رخسار و هیچ افتتاح
من است و آنرا به شتر و دشمن و شتر و شتر و شتر
خود را بیک شتر و قلم بر هر چهار عالم در میان حال سکون
خود را بفرستد و گفت آهال خواهی مرا چه شتر بفرستد
به الفخر کج از فرود آمدن بروی تو تیر را کرد و افتتاح
نامه دور اگر شتر به میر جوارز نیت سلطان زنده را
خود را به لفظ هر چه در حق حقین نمودم که در زخم دورا

مرحوم بکند زنده اعلم نمود در عجب (گفت تو) بهمان
 شرف و شجاعت سابقه باقی است و عهده که در
 نویسنده گان خبر در باب خصایص و صفات کتاب دین
 فخری در قورده نظار در دین است
 (گفت تو) مرد در بود پرستنده باطن که تهور و بی اعتبار
 و تخط و چون با سینه مطالب غرضه را با بیان نامر
 چنان شرح و بطور سداد و مطلب را واضح و روشن نموده
 در هیچ یک از پیشینیان تا دین در زنده نمانده اند از جمله
 بر این کتاب که در راه خود نوشته بطور سحرین و مکتوب
 و تفسیری و خواننده در قرأت آن غرضه نموده در خط
 منته تهور و موعظه را با یکا زنده کرده بطور سخن گوئی در
 فاشی نه رعایه در هر طبع را شمعیت زد و هر دو عمر را
 بهیمان در مرز دارد و لایه اکثر اوقات خود نیست
 دین آن و محکم و بیانی تمسک را باقی است (گفت تو)
 بشهرت مختصر نموده به یک بر طبقه مختصر و شریف

(گفت تو)

در طبیعت و زنده و پرورش و ذکاوت و در دین و زنده
 آن را که در دین و دین در بیانات و در فصیح و طبع گشته
 تا بنوده در دین و تفسیر گفته اند در زمان خود (گفت تو)
 الی حال هر وقت که بخوبی در دین و قرأت کتاب
 آن را که بکنند و گویند رجوع بکتاب (گفت تو)

بکنند

در آن ام محمد صغیر را حدیث را این بود که هرگز
 در دین و طراف چندین در دین و دین شرح گفت
 ایست چنانچه عبارت از تمام ایست و مکتوب
 به شرح تفسیر بود و در دین و دین و مکتوب
 بود در دین و دین و دین و دین و دین و دین
 بهر سبب تغیر و تحول و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 سلطان (هر آن یک) در دین و دین و دین
 دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین

آن ظروف را در یک دریا جمع نموده خشت در پیر
آوردن دنیا غیر ممکن بود

فردی در این میان (مردم به) (برنج) بهادر
در شهر، چهار دست بهمان دوزخه، امر به طریقه
شخص بود عالم ملک دین بسیار همراه و منفعت
همه مدعی ملوک بطور این ظروف چون خواست
و خدمت نماید به سلطان (تشنه) کرده و حقه
و او طریقه خشت در دورا دوزخه سلطان کفر نماید
چنین بآورد و در سلطان با وجود که کماله فخر
بیش فتنه میزد در اقامت و در نزد (سرخ)
هم شخص اقامت و مجازات هر قدر آن تمام سلطان
چنین را برضایت و مخالفت (تسری) بخود همراه
و بهر دست رخت سلطان (تسری) هم بود که کفایت
و کثرت قابلیت از اوقات نماید آن کرد
و تحت سلطنت خود و بهایش را مقصود خشت

باز

و بچشمه نزد در عهد سلطنت (چون تشنه و بگ)
ایستاد دست سال قمر ز سید (چنین سلطان در شهر
با سلطان (آن چاه) (در) و (چو) (شهر زنده)
همه در کس را منت نموده (سجده) و (برگشت)
را مقصود

در عهد (آن دگ) (مصدق و در سال مهر و سید)
تا در این قطع ملک چین را به بندش در وقت بود
حکایت آن در این مجری در یک بکریزه و خواست
لقیم گشته بحیث تصرف در سر آرد در سلطان (چاه)
چون بر حدت لغو و کس رخت در صد در این
حدت و در این است به در این آرد را بر طرف آن زد
بر او خود باقی صاحب این قاهر و بر این شجاع
شخص مردم آرد را نموده شب روز و قوت خود شوق
نزد در سر یکدانه که بعد از در قیام آرد کا فاج
گشت و کمال راه آنها در حوالی (به چای) داشتند تصرف

باجده و دهان سیم برین طرز ششوم دروش مغنیم ماکست
 و چون یک عده زایم از ششوم یک اطرافش حکم است که
 گفته بر یک سطان (آتش) قصب سلطنت کرده و
 ده در دوشین سیر سلطان (چو) را زانجا داشته
 که یک مودن سیر در آفرین سلطان و دهان (چو)
 شمرده از کفر، و خود زانجا در کت و حیرت و
 قهر از سید و سیر سلطان و از آفرین و دهان چو
 بود حوز، و بهفت سیر و در بر قدرت و بهشت طبع
 سلطان (آتش) گردانید

تخصیص کرد و در تربیت چنین نوشت علوم و صنایع
در عهد سه دودمان اول (در نزار و دویست و
پنج سال تا دویست و چهل و نه قبل از میلاد)
دینیار در نصیب المجموع تا کنون نگرار داشتیم تا یک نذرند از
در تربیت کن، امم معلوم داشت و حال چند نذرند از
سابقه را محض رضع در رفع بهجات شریع دریم
از چند قریب محنت نیز و ظلم کنیز، در تربیت جمع
نکرد و در تحکیم نالو کن قریب تکلف و وقوع پیدا
کنند هر نیز تربیت بهتر و کمتر را حاضر نکرد و دیگر را
و مار در این جا نکرار دریم مطالع است و در کتب سابقه
استخراج شده است قریب جمله در این تربیت و روش کفری
و در دست عدله را در بحث سلفت سلطان (پروانگ)
و تقریباً نزار سال قبل از سید و تاریخ سلفت حسن داشته
سلطان لبر صد ملک هنوز سلفت میکرد و در یک چنین
سنتی معلوم است قریب از نزار به نزار در سلفت بود و نزار

زشت چه تنه کردن عیال و گشته کاران و (لیوید)
 را محکم داشت و آن دست در تمام محکم عیان بر لب
 سلطان میگفت بطریق خبر و در دست قریه (چی یی)
 همگی باغ مایه غشش و بی نظیر بود هم مردم را بر خشت
 سخت و آن در هر کجا بر سزایار و بی گناه بودند
 و در در خندق رویم و صفات ذمیمه گردانید از هر طرف
 و رقیق دست سرقست در از رطابین در ظلم و قدر ستود
 شد

رکن طایفه (مرای) دست از قوت کشید و حکام بکویه
 منوط بظلم و تعدی بود از آن جمله بی ظلم و تعدی فرق بهاده
 مستور و گشته بود و زهارا (خ) فرستید از بی گناهان را
 ساست سر نمود و ظلم و جور را در همه جا منتشر داشت
 و همگی با مسند حکم به برین کوش و دماغ به هر یک کس را
 خواه بکشند و یا نه عدالت داشته بر صورت کس قرار به
 (مر) است زبانی عالی و در هر کس قرار همه با مردم دسته

بسته با این خود نزع داشته و جسد لیکر در تمام در غشش
 و همه مرتکب بی نظیر و دلدل عقده بودند و نه در قسط طاعت
 کس بر خشت و نام و در دست در همه جا محصور بود و قسماً در غ
 خوردن و در خور است و تهاش کردن خدعه ظلم و تعدی نسبت
 به بی گناهان و جور و جفای بر سزایاران بنشیند در ص رسید
 رب العزب (ش نر) نظیر بر عدل و خشت و در هر کس
 تقریر بر شش زبانه کمر از این سکه تا زک در در زبانه

و در هر کس بود

(و گوشت) هر اطر (ای) رحم بر بی گناهان ظلم کشید
 کرد و هر یک از مرتکبین ظلم را بعد از مدتی قصاص و خوار
 داد طایفه (مرای) را مظلوم و سگوب داشت بطوریکه
 زهارا بکلی بخت میمند از حکم خود بود و نفس ریش
 بنجم و نه تمسب بر سکه بی دست خطی و بی معنی از زبان
 بلند و کلمه متوجه بر از زسطن در عا بطور لزوم
 بر در قرآنی دورا داشته دید آن ظلم بر در آن بی زان

مگر کند و نه بزبان پوه شمر و ز خود پوه به پان خط
 و عورت ملت رسید که کرد و در موقع دزدان تبعه می نمود
 و در فتح بانی دلهارید نیست و دست ز قهر کند
 عهده که دختر سواد در نفس سلطان بود و نیست و نیست
 در و ز راه که کس به تبعه می کرد و بر هر کار را به
 خود می نمود چون کار بدین با کشید و طرز حکم را به می نمود
 پس آید هم از زنه کانه سلطان خورق و سرور بود
 آن کسیکه با بر لب نیست و بنده تعصیر بود نه در تقدیر
 مدح و داشت و نه در تمکین و امر غنی بلکه در
 نه شلف در جردن آن و نه در چوب جوئی دزدان و کز
 و قفارت و احکام در مطابق؛ احکام پر در دلهار بود
 به در قهر بزرگ و در شکوه هر خدایه
 سلطان خطاب و ز راه و حکمان کرده گفت تا حکمان
 چهار قطعه شمشیر و اجراس احکام می نمایند نه در می نمود
 تا بانش دزد است ابر شمشیر و حکم پان را از برای است

در دیر که است آن کسیکه تا به دور آفتاب نماید آن نیز
 نه است در چهار قیاسی تا شمس به از دلهار تقدیر
 غایب که است آن کسیکه تا به از دزد خوف و ترس داشته
 باشد آن رئیس در است نیست قاضیان در است
 به لب و شکر و بخیر و بخت **دولام** بدین معنی که خود را معروض
 در غنم و تو کفر می نموند و بران غنم و بر ساقی الذکر حکم
 سیدند و قفارت و کفر در قسط و قسط در خود را معروض
 بر دزدیت و ز در مردم می شنند دزد است بهر ساقی نه چون
 این را را حین در چنان دلهار را معصیر در صد است
 و جیات است و است و ز در دلهار کلی تقوای دلهار کرد تا به
 در دلهار است شمس هسته صحبت و در کوش به به به
 تا در برابر تاسی است و جیات نه می گویم اگر بخیر به
 و است به در صبح و صبح باشد آن تا به شمس خوب را
 شمس نماید آن تا به به در دلهار است و معصیر در حکم
 خود آن باشد

کس در کینه و نفر حکم آن بر لغز خود برادر رسد
 قاتلین آنچه که کشته شد کوشش سدا در کس در رسید که
 و غور تر اگر مورد شک و تردید باشد که از پنج قسم است
 مجرم سدا در و اگر شک و تردید بر وجه تحقیق که از پنج قسم است
 به اوقات باید برادر از پنج قسم ~~معدوم~~ نمود و اگر در تحقیق
 خدص مقصر هم محرم تردید باشد از وقت حکم بر پنج قسم عطا
 در کینه و بدون در داده بود و مجبور
 و شکسته تلک دهنده باشد از مقصر و بر پنج زفر و
 مجرم در از و دو شکسته دهنده خدص بر پنج از وقت باید در
 مقصر طلب غفور کند و قاتل و محال ن زعم را ارض و در وقت
 ب زید و کلامه بکلیف خور آن عمر نماید هر چند مقصر
 در وقت مرگ در مقصر زنا بسبب تحقیق باشد با هم باید
 رسته که کینه است و بسبب در را معلوم نماید
 و در کینه عمر از پنج قسم که از کینه و غور تر نماید با کس
 و در پنج گونه در در وقت و خالت کینه خدصه در چگونگی

و

از پنج و خالت کینه و دهنه از لقط غضب پروردگار برسد
 مقصود از مقصر است از قضا که باید و باید بر روی
 صورت کینه و دماغ بر روی بر روی و خواسته کردن و در
 کس مقصود از کینه و قضا و تردید داشته باشد و در به مقصر
 باید پنج عمل را مجرم در پنج قسم اول را مرگ و به جسد (هوان)
 و خورش را خدص نماید و قسم دوم را به جسد (هوان)
 کس را به جسد چهارم را نشسته و پنجم را به زور
 و شکسته رسد که به نزد مقام تحقیق برادر کینه بر پنج خط
 عظمه سر زده است و صغیره با کس از غفور در پنج و در پنج
 مقصرش ~~معدوم~~ نمود و غفور کرد و چنانچه در کینه و در کس
 نیست باید برادر نمود و قاضی مقصود را مقصود داشته
 و در در وقت قاضی حرام است تمام نماید و بکلیف مقصر
 خود عمر کند
 و در کس که در کینه و شهادت تحقیق است و اگر کس
 و وجه آن مقصر را از آن برادر نماید به شهادت خور

در صحنه ~~تخت~~ و قونیه در سه هزار سال است که باب
 زحمت و شقت باشد چنانچه شیخ جان سلطان
 (فتح و گنج) بنا بر آنچه دیده شده (۱۰۷۸) قبل از رسیدن
 به نهایت با سکه و بدل بوده و کالکه که سکه مدعی در کلام
 جاریست و تفرقات نیز معمول شده است با نظام چهار
 کالکه که بعضی شیخ جان دوده تصویرش را کشیده ایم
 آن کالکه تصویر سلطان را کالکه کبر (تالو) می نامند
 و بعضی در آن نقاشی کرده اند از چهار تایی و نانی را
 خت رکم از کالکه سلطان را چهار سبب هم می نمود
 که در منصب درجه چهارم یک شوق استانی را می نامند
 و نه اینکه کالکه هر نه داشته بلکه یک کالکه می مخصوص
 خان و در نه استانی را در دست گرفته و سلطان در
 طرف چپ و در مکان شریف می نشستند و نشست
 دشمن کالکه هر گوی را شرف قیام می نشستند با برنج
 در پیش نهشت کالکه هر ماه (سودا گف)

در جهت قدرت و جاد که در تخت و از کالکه سلطان
 در نشست و در از شومین بزرگ می نمودند اما در کالکه (گوشت کتو)
 با آن کالکه که در کاوه و حرم بود بر سر سلطان محلقه می نشست
 در جهت قانون که در در و دفع قریات حکومت کالکه هر روز
 فقط یک نفر از شکر که در بود خدعه می نمود کالکه که در سلطان
 و هر چه و بعضی چهار چرخه و نظام دشمن از جاد کالکه دشمن شدند
 و خود کالکه از پوست بر بود و یا از پوست بر ریخته است
 اسب و در عقب کالکه هر قریات داشته موسوم به بریق و در
 در در آن بریق در طایفه کافر خورده و ماه را کشیده
 و لیس بر سکه نقوی سلطان نشانی که در کتب منشع و در
 و نیز در در آن بریق علامت ستاره و کافر تر و کمانه
 بر شمشیر نموده و لیس بر توانای و قدرت سلطان و مافوق بریق با
 افتخار تنقیم و در از زده و در در آن زور و تصویر
 در زده و لیس بر کشیده و آن عیار است از زار خدایی
 و سلطنت بود سلطان قریات بین از قریات (و کفر)

کالکه داشته اند موسوم به (گفت) شت زنده است
 حاضر بدیده و این دهر برزخ است و کثرت کوه
 و صلال داشته و هم چنین بزرگ خود نموده کثرت بزرگان
 و صلال کالکه شت زنده است داشته باشند و از زمین و آوار
 شت برزخ و خرقه کثرت برزخ و شت است
 بجز دهر و دهر سلطان کثیر و برزخ کالکه شت زنده است
 داشته اند

در این روزنامه قلمی ششصد طالع بوده اند از آنجا که مجرب بودند
یک سالگی نژاد همه و سه سرجو هم در نزد درگاه
و عیادت و سرباز داشته باشند در یک چهره ای سلطان
همین سرجو در بدو که در غلبه مملکت شرق زمین از قیصر
سند و در این و مصر قریب معبر و نمد دول است بام تقدیر
بزرگ شیخ عالم کماله را بر سر نیز و در قریب از یک روزنامه
منازل مملکت بعد و لی در روزنه نه چنین است بلکه در
لافت و در آب چهره در مختلف القوی در راه هستند

۱۸۸۸

حضرت سلطان در دربار گنج زرد شفق است و در نهضای
دو یک سوار طلع نصب است و لعلیه سیر سلطان هم
بهین قسم خیزه امیر اطلس نیز در دربار بهین گنج است
و در نهضت به طلع طلع است خیزه رزق است امیر طلع
نقش گنج و محمد یک طالع طلع خیزه در زراعت
نصان در به و م و م قز زنگ و در دربار برج کرک
رزق خیزه صاحب نصان در به چهارم و پنجم نیز بهین
قسم و لایون احمد تمام رزق خیزه در به چهارم رزق
باشه و در نهضت خیزه سیر گنج میرنده
سقا در رزق و زمان دول شهر در باب است
طالع و طالع و شکر زده کان و زراعت کان ملک مذکور
داشتیم اسرار و طبعه دول زراعت و حیات
از ملک و شکر زده کان شکر در رزق خیزه و در زراعت
باده بوده سوار به (بهار) و در دربار زراعت
طالع خیزه و مال برزق و شمار پیشه آن گنج

داشته نقش بوده طبقه سم از زرگان طبع شده
 برتر بزرگ موسوم به (کبر) و کله قطعه است و طبقه
 چهارم کله موسوم به (سایان) مربع کفر و سطح فوقانی
 دو سطح بوده در ترکیب زرد و زده رشته هر یک در
 و زده قطعه جوام بوده در جلو و عقب از خسته و همچو
 کله از و زده قطعه کله موسوم به است از طلاست
 و منوان و آن رشته هر چه در را برادر را
 از جهت آن مراد خسته و چیزها را نشانی به غیر مطلق
 منظور نظر مرد و بهین و سطح و قطعه یا به صفر اللو
 نیز از طاق کله مراد خسته و زده کوشا را مسدود نمایند
 به و در سخنان تلقی نیز و بهین آن کفر و به چیزها که گفته
 حقیقت در هر است شنیده که سطلین را معمول بر این
 بود و زده کله را از آن که بهینت بهر کله زده تا به حکم
 بر برای آن در حضور دهن بر یک است و زده سطلین
 کله و معمول بود و زده کله بر سر کله زده و کله

(الذی)

در مربع شرفیات نمبر خدعه من طبقه از زرگان
 طبع شده و شنیده در در در در در دال بر توانا
 و فراموشی هر دو در در در در در در در در در
 از کفر خود شنیده و است و کوه و و من خیر کفر
 تر کوه بود و زده و دلت و طفرات و دلت
 نظار و است طبقه پنجم و ششم و بی در در در
 لب و زرک و طفرات پنجم و ششم و کله پنجم موسوم
 به (کوتان) بر سر کله در در در در در در در
 حیوان موسوم به (در) زده چهار طبقه و کفر
 قسم کوه در در در کفر و بهین آن کفر و کفر
 زده سطلین و دلت و دلت و دلت و دلت و دلت
 عام موسوم بود و زده کوه را در در در در در
 و بهین کوه در در در در در در در در در
 و بهین کوه در در در در در در در در در

(وضع علم و صنایع در مرتبه اول)
 اگر چه معرفت کلیه بر هر شرطی بر تریعت است ولی
 اطلاع از علوم و صنایع این بهتر است از آنکه
 بصیرت یافتن در اینها به واسطه معرفت از علوم و صنایع
 این شرح و بطور درده تفهیم است این در مرتبه
 معلوم نمیکرد و چنانچه چون با آن نقطه قریبه مصر را خط
 نایتم و آن فرایه و در دهان است و از تفهیم هر عصری
 جمع در هر سن میگویم محقق است و در خیال با ترتیب
 و لفظ و اقسام در آن عصر تصور خود می دهد و در هر عصر
 فرایه با زبان و آن سوره ها لطیف و کج بر زبان
 بگویند و نیز و آن هر که صاف و شفاف و دلیر
 بر ترتیب و این سرانجام و نیز در آن طرفها و قشنگ را
 و همه در آن در فرایه و در دهان است (بدینهم) قریه کشف
 سرانجام ترتیب و در آن عصر را هر که از
 تعلق مذکور است و این در علم و صنایع با ربط

و در آن کتاب مقدمه بر آن است و اغلب هر عصر را
 ذکر نموده ایم همچنانکه گفته شد است و از هر دو تاریخ مملکت
 این را که در درازای علوم و صنایع و در هر دو تاریخ مملکت
 و در این کتاب در کتب و نوشته است قریه همین
 شرح میدهد و صنایع و در هر دو تاریخ مملکت با آن و در هر دو
 رنگ در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت
 نظامی در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت
 بسیار در باب تعجب بوده و همچنین در هر دو تاریخ مملکت
 در هر عصر را نیز تعجب در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت
 قطبین که در هر عصر است و در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت
 کتب و در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت
 در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت
 و در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت
 و در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت
 و در هر دو تاریخ مملکت قریه در کتب و در هر دو تاریخ مملکت

بی رات در کتاب خود مذکور درم مطهرات
فیزیک نیز از تقریرات امیر طبر (کامل است)
و مطهرات از (کرم) بروی شری و در صحه
آن نیز نایب

شکر بن - از حدیث در دست امیر طبر
از قاع طب کمال معلوم همین از زنده در زنده بوده
و اقله ای در دین است که در دین و در دین
اورا تغییر داده اند و در کتب زمین با بر آنچه در ادب
ما فرستاده اند و در دین سید و در علم نجوم
همین قسم ثابت میگرد در چند قرن سابق (چون)
در ا... بزنده غم مرغ مقاصد نموده حال سکونت بی ری
از چیز است که اکنون برادر معلوم نموده و ملک است
و در قون آنکه مکشوف و میرزا نسو و در کتب
که با چیز تخصیص نمیکند که آنچه را در عقده خود دارند
چنانچه از طرف ما در کتب ما هم قسم کتب طب

خود نموده

با رقول (مرام) و بیات در ترجمه کنیم چنین
غیر از اگر در زبان (کامل است) و بیات حقیقت است که
بوده در باب سطح بودن قطب کره در صحه سید
در باب رقول (که در آن اثر که) یکبار در محط که در دین
از شرق مغرب بدل (در دین) است در
صورت که محط کمال و جنوب در شمال و غیر از است در
(میرزا قاسم) و بیات بعضی از مصنفین قسم دیگر نیز
همین بیات مذکور است و دیگر در دین و در دین و در دین
عظمت و کوه امیر طبران بین تحقیق کشته در دین قرار
معلوم است و حکمت بین در دین ملک معتبره دنیا
بوده در دین صورت چگونه ممکن است در مطلب را طوط
در قسم نمود

از حدیث لقون در ترجمه سیدان در صنعت نظام (امی)
از قول مؤلفین بنویسند که در کار و در خواص و در

۱۹۲۰

طواف نمبر ۱۲ و ۱۳ در دروازہ سر پوریش در تہی
بحر الحان ن، ہر گاہ طواف و ہر گز گاہ ہے
طواف نمبر ۱۴ و ۱۵ نیز در دروازہ سر پوریش

(۱) است یعنی مال آبار مرگورند و این (تأسیسات)
 بر مقرر است بنی و از حد مال قهر در سید و سرمد
 مال غریبی یعنی از بیع (یا دو گوشت) یا بصوری
 شن زار و شیخ در زمان عصر و عار بر شاست
 و بر شاست ملک تا در بوده خانه که در این مهم
 نمود و غنای حق میگرد و این سلطان بدین
 یعنی بقدر با ذکاوت و فرستاده بوده و بطوری
 از آنها بگویند عمو و شخص را مردد سدر در سنگ
 و این فعال از در خون بوده یا از کثرت ترش
 و ذکاوت

در سلطان چون بسید و در آن که در ستر از مال
 ستمت کمر شخصیت و تقدیر خود را در
 سفای که در همی از حد که راند و چون دورا
 از غنای تر کار با این طبع با حشمت رویش
 و کار که از آن را برادر خود از در این در خواسته
 ایضا

بجای شخصیت طلب بر دو حق که در آن کار کرد و در
 بخت از در و در آن خونی جنین و قه لقای مفاده ملک
 را بعد و در این نموده تفرقه است و در یک از مالک
 و در دست تو طبع غایب و غذای بقدر قوت مدیون
 و در آن

در حق سلطان بنظر مؤمن و مشایخ از زمان
 شتر بر زمین را در وقت و به یکت می باشد
 نایب با مودت و در در آن است که و تمام در خون
 حقه و بسبب نحر سلطان را در این در نیم استند هم
 و در طهارت میگرد و از درم و انصاف مدخل قریب
 با در صحبت بدین است و تقدیر که در در این گونه سخنان
 کرده و سلطان را انصاف نموده با مدقعه سلطان تغیر
 نمود و هرگاه که در آن گونه نصیحت با مروط و مروط مالک
 می، و در مکنه نصیحت کننده را تقدیر بر آن و مفضل
 آنکه از آن را پیشتر در خوف و ترس در شست

از زمانیکه محمد سلطنت فرموده شد و آن
در دلت زکرفت

بیت و هفت نفر از مورخین در ورق دهم و یک
سلطان را چهارم را عداوت دوم نمودند با چهارم جزئی
نمودند و چهارم را ششم نیز دکان برضحت کشیدند
و بی رحمانه بقتل رسانیدند و نه فقط قتل برکشتن آنرا
نعم بلکه بقتل داشت و کشتن و بکشتن آنرا برادر در حمله
چهارم و ششم در محض نام محفوظ و منظور عامه کشیدند

دین محمد بن علی شمس الدفائی در میر محمد سلطان جوان
محقق سید اردکانی به از زلزله او مستط و اقتدار در امر سلطنت
بوده و با این خاندان شایسته ورقه های جازم وضع
رشاره زلزله بعد که طرز بوده

اگرچه در ظاهر عجیب و غریب و مانع تعجب و تکرار است
 بلکه در نظر دانشور است که غلم و خور از این
 میانه مانع نمیگردد هرگز نباشد بلکه تصور و فکر

○

۷۳

نموده که نظر دانی در سیر از کورس و انقضای تمام
سلسله یعنی بر یک خورد که به قدر آن سیر قضا و قدر
در بیان در سیر و سلطنت متعلقه مطلق را در تصرف
میکنند و محض تکرار در زمان مشوم و اقبال سرگون بمنز
نست و ملوک میگردند و توانای تاب مقاومت نمیآورد
همه یک میگردند و ماهی در صحرای مردم نه چندان بقدر
تبرق انجم دارد و نه سیر به پیشرفت این نیست در این
صورت بایستی جهت تصفیه برادر جو چیده باشد و نظارت
عبر در بعضی ترنول بایست نگهدار عام بشود
سیر از بگونه اهتمام و مایه تخریب و بجا که آید در سلط
حوان در هر جهت سطح نصحر در باب از سیر و
نیکو نگه داشته در از از غلظت پیران آرد و از آن
بعد اطاعت دانه سیر خود را از او نمود
اعمال در قارن سلطان حوان را از توان صبر
فرست و ذکاوت در عطف اگر در واقع چنین باشد

البس و مملکت میر یک مملکت متعلق شد و حال
 آنکه در وقت بمالکت کو یک خبر (در وقت
 نظام مملکت (قرن) منقسم به مملکت بود
 منقسم شد و در اثنای این خود را منقسم و مدول
 داشته و تحقق است و مملکت در سلطنت آن مورد
 است و مملکت بواسطه عبد نفعت و مملکت غنیمت
 در این مملکت شایع باشد سلطان جدید شخص را مملکت به
 (میس) را در این مملکت و در کادرات فوق
 اداره یافت و در احوال خود خست و مملکت و مملکت
 شخص مایه عدم لطف و قدرت در مملکت و چنانچه شرح
 آن در مملکت مملکت

نار و قال در آنوقت در این زمانه قریه معلوم بود
شماره در این مراتب و وقت بود و در حاکمیت
نور و آن دست در این شهر و در این شهر
که اینست و مال طر حاکم محله و حاکمیت و نیز

W. H. L.

کجا در آنجا، هر غرضی که در این شهر در ملک
پیش آمده غلبت آن در در شخصیت و شایسته غلبه میگردانند
و بعد از آنکه در آنجا که در وزارت جبار میگردانند
و چون شورش آن در هر قلم در نزد سلطان آنجا
فوق آن در هر یک که در هر یک در هر یک در هر یک
از کار گرفته اند و چون در هر یک که در هر یک
شخص خودشان را به هر یک که در هر یک که در هر یک
تأخیر در هر یک که در هر یک که در هر یک
ملک بیرون بود در هر یک که در هر یک که در هر یک
رجب علی در هر یک که در هر یک که در هر یک
خیال بعدی فارغی که در هر یک که در هر یک که در هر یک
نموده در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک

انچه در مائیم غم داند و نه شرم زنی است و شام در آن
ملاحظه بر تشریف و فشار و قطع ششخص بعضی است
موانع ناخوش و عده در شام در آن هم شام در آن

راه جام و به علم است برتر و با مدرسه
 از آن که خاصه از روز غنیمت نیست بکنند و به
 به شایع خوشتر باشند و مع خوف درم در مع
 شخص را غنیمت محرم از بدو اسکونه مردان شده
 نوزاد در تمام مملکت را درم قرار داشته باشد
 این و خبر را از روز این مملکت پس دره مرا نزل
 و غم و غصه دارد

یا شیخ خان

چون مخالفت داشت با آن فکر برضیت فاری
 نموده بود لب را به درم و بر این در نظر در دین
 که از (نفس) که در نموده کمال و توفیق و عباد
 و به نمود و سر از یک در را به کونه حکم از دست
 اول در خودش قرار داد و این در کسر بود
 سلطان طرح از روز غنیمت که تمام مملکت خبر
 درم قرار سلطان و محکوم بکم در باشد شخص در
 در این تمام عالم کمال است و که را نمود و بنا

ام

بر قول (امیر) محمد بن تمام ملک را درم قرار
 سلطان در جات هم تر از شرف و زر است در بود
 در مع و دنیا چه حصول لغات در ستم داشته
 لب را به شرف و آثار بلیکات در مع و عباد
 بر به در مع داشته در مع این به به به به
 در مع و عباد و طبع جلد در زرد و زرد
 در آچه به شرف و خدش با نمر و جمع آور
 کردن در تقوین موجب به به به به به به
 و در اسلحه لب در فراموش کردن و در این لب
 که در در موقع کون به به به به به به
 با قاعده و در در مقام سلطنت به به به به به به
 منظور نظر است ملک تمام ملک بطور افرین
 در مملکت بود از آنکه مملکت (نفس) سلطان
 در مملکت در در اولی که در زرد و به به به به
 داشت بنا که در در در در (جام) (بان)

(دوس) (چو) (نان) را حکمیکه نام دها
 آنها را نزع بیدار و برین دیکه باین آریا حکمیکه
 مختار دیکه
 در موقع بروز این وقایع دلبیاد و نحوه سلطان
 (چاک) و وزیرش بود که از هر دو باین تعصب
 در حق هر یک از این دو معصوب شده بود و خواست در دروا
 در قصرش بقتل برساند ولی مقصود خود نرسید و این که
 از سردارانش بر زمین به (فانی) بود در میان مختار
 اینکه در خارج بقتل رساند که در دروازه سلطان
 (نان) بانه در سلطان شکم کوه که بر سر این سردار
 بیاورد و بر (نور) طاهر با تمام حکم که باین نهد
 چه در نزد نظر جمعیت داشتیم بانه خودم گرفت
 سلطان (نان) هم خواست در وقت از حضور
 و بعد از آن باین برآمد و تصور کرد بمن و سلمه مرقد
 از او بتمام بکشد به (گلنگو) که یک زندگانی سلطان

لغات

منظور بود طمان طهر بر اینکه هر دو بانه بوده را و در
 کشت بر این خودش را بکشد تا بمن و سلمه بودند
 سلطان بعد از آن بقتل برساند و این سردار بکشد و
 جانی نرزد و این که بر سر این خلیه جنگ بیاورد
 کشته خود را کشت (گلنگو) متر در آن گرفته بکشد
 سلطان (تسن) در موقع در طاق سفرا بکشد
 نشسته بود برده بر آن زمان جبهه پرور آورده
 سلطان از این دشت بکشد سلطان آن سردار بکشد
 (گلنگو) قدره کشته شد و سلطان نیز بکشد
 عفت نیز از کشت باین جنت کشته شد و بر
 بر این پادشاه و در دروازه (گلنگو) چون در
 ضربت سلطان نرسیده و دست رسیم با و نرزد
 قدره را بطرف او زده است باز کار گرفته بود
 خواهر بر او در دروازه

۷ خجسته

بنام ۹۴ است که در کتب دیگر به سکه سلطان جوان (جنگ)
 متغیر است بر یک سکه بیشتر در صدر مقام و جواهر
 بر روی قشون زایر میساخته و بر روی سلطان (یان) را
 و سید شمس بن سحر که سکه میساخته و بدو در
 آفتاب (یا ترک) و سکه که در طایفه و قاصد در انقود
 اندیش خسته و سر زان بر سر رقبه خود برایش گذرد
 سر در چندین روز خود نظیر و نظیر شمس در مکتب و بیشتر
 همه طبعی شمس نکال و شمس مکتب (جو) بود در آن
 (نیر) و (سرخ) و قشون سعاد در آن روز بنام
 سکه بود و مکتوب شمس بهفت نفر سرور و چندین
 صحنه - ~~زردست~~ بنام چهره سرور سرور در سینه
 جنگ قشون با ضامن یک عدد در صحن فرار شده و در
 مکتب شمس
 سلطان در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 رجب تصویب وزیر (نیر) مصمم به و فرمان
 (الفرار)

بر قشون را یک در سرور ان قشون (و آنکس) (انکس)
 و حسن بن بود و سکه و آنکه در خانه این سرور شخص
 سکه که در آن روز و سکه که در آن روز و سکه که در آن روز
 رفته و در آن روز قشون خود است سرور در جواب
 سلطان چنین گفته من خود را مکتب بخاطر
 ندیدم چه سکه یا نفر هم را صرف خود نگذاشت و کار روزی
 دولت بنام من سرور در قشون را قشور بنام و به
 اگر بخوبی سکه در قشور در قشور خود داشته باشم
 با یک قشون شمس در آن روز و در آن روز و در آن روز
 (عزای در بنام آن فرسخ مکتب)
 ملک بطور سرور
 سلطان به کار جمله جمع در قشون شمس در آن روز
 نمود چند روز هم بر سرور در قشور با مکتب قشور
 نمود در این روز سلطان چون سرور را ستم
 و مکتب یافت سبب از او پرسید سرور در جواب گفته

[illegible]

در اغلب متعین بدینجا ناه برده بودند در قیام طاعت در روز
سورلا (در کتب) این مریخ مقصود اینست مردا مملکت
(آن را) و اولد مملکت (آتش) را در سلطان را بر باران
عاضه نمود بحکم تصرف در آن و سلطان در هر حالت
بر جماعت روز سورلا بر لب قیام این سلطان (آتش) را
نصف میگیرد بر هر صحت و ملازم خود را در فرار میداند
این معنی را در کثرت صفت و غم و غصه چند روز بعد قیام
بنا بر قیام در میان کزایب دارندند هر چنانکه گفت سلطان
(آتش) مملکت این را مگر یکس قد حین است
در واقع هرگز این خبر آن مملکت را بر روز قیام و غارت هرگز
غارت و بندگان همه خود را مال بیت و شتم مملکت در
مملکت (آتش) و پس بیت و نه مال در حلیت و
بیت یک قدر از میداد بر ترور هم متفر در حلیت
متفر گیرد و از این صفت بگویند که اگر (آتش) لفظ
و تصرف بر این مملکت این بد گفته اند از جهت لغوت

خود را بفرمودن آن سخت بکشد و در سبب و در
 رسیده تمام (تشریح) در هر جا ترفند کرده و در هر جا که
 کفر به حرامانه قطع و به تیر بسته خانه خود آنها را
 قطع و خود را که در در زمین قطع و قطع کرده و در
 حوشان خبر نگذشته و از این در لفظ ظلم کفر و در این

در هر ممر
 در شرح بعضی از شرح صبر و جده بفرموده بکشد در
 غیرت و در لب و رانیه افتاد بر آن نیست و فصاحت در
 کرده اگر (تشریح) و قوتین غم و ترقیات کاه در
 مد خط و در ظاهر است که بر آن ترقیات کاه در
 و ترقیات حاصله تریب (تشریح) و در هر جا که
 تریب و در کوه و از آن و در بخت و در هر جا که
 سال و در این بفرموده و در هر جا که
 است اول گفته به و سید که در هر جا که در آن بود

نمود

در

تغیر است در هر بار وضع در این ملک
 (تشریح) و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 نیست در هر جا که وضع در هر جا که
 افتاد را در این ملک و در هر جا که
 چه در هر جا که تشریح و در هر جا که
 تشریح و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 داشته و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 جمع و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 و لفظ و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 به توبه خود و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 خود تشریح و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 تشریح و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 و در هر جا که تشریح و در هر جا که
 و در هر جا که تشریح و در هر جا که

وفاقیہ مکتبہ قراریہ

ما بین اعداد طبعی عدد شش عدد است و از آن پنج بهین است که از
در آن یکبار عطا در دیگر یکبار است پس هر یک
و پنجم و هفتم و نهم توسط آن حقیقت را طبع در سه
دکوا و غیره و غیره است و غیره و غیره (شماره یک)
در هر چهار راس و غیره و غیره و غیره و غیره
به هر دو در مجموع ترکیب است آن و این وقت که مظهر را

معصی اللہ

حب فکرم دو مک تمم حای (فاصله ۶ درجه مابین سید الشهدا)
ساخته و سر توان گفت در رایج بین فرستاده که گویند
و فضا را معین نمود در جهه افی و از آن مابین نازل و در صبر
و فضا بین این تغییر و الحان را در نه ته ساحت کردن
و از آن مابین و مبدی در جهت ^{دلیل} و از آن سر توان نازل
عقبت خبر داد در نزدیک و بگفت از عمده و از آن
ان طرز و اهل و بایه بر ما نرفته در تجارت و صنعت

۱۰۰

مقامات حجم و وزن را معین دهست و شش شست
نقاش قدم است و شش قدم میفایر بند تر و ابه مخصوص خود را
بقدر شش قدم بنا نمود و شش سبب در اجسام می نمود و هم چنین
چندین را بر آراء دیگر کلامه در و می که تحت سلطنت شش
شش شست در دفع دهست و باس در هم بین قدم ، کلامه
نسبت شش را دهست ، بد فوه و صبر ضرب شش و شش منقسم
مملکت قرار دارد ، پنج نوع مملکت را شش و شش را است منقسم
نمود و بنا کرد در خود شش و آن را دهست را در یک سبب

درمان در دهان به نسبت شش و ریه که مانده
رنگ و سردی و سیاه افتد نمود در تقویت ریه و دل را
خواه زودتر که آنچه در دهان (جگر) مانده زوده و در
شروع که در روز اول غبارت بود از آن موقع خوشتر
راه در برج قوس (نه درجه منطقه البروج) متد فیه
(سرط) تمام ضرر را که بر او حقیقت داشته بود به طبع محبت و در قوس
خورشید را به (دیو) موم می کشند نفس کشید و در از عرق

کلمه مصداق این مسئله بود مخالفان از این رقیب خوف و حذر طرد
 می رفتند و بان (جو) راه از پیر در در کعبه خیزن نشود
 مملکت را از دست داد و بدو در در (نشر) بر این
 شد و هر شش نفر حکمران چه هر شش را است و عدو
 تمام را است مملکت بود این غایت و هر یک از این حکمران
 یک عدو صاحب منصب چه خود داشته باشد و آنها را
 در شرف و دور است ملک غایت در ضمن رسید که در طلب
 و دور است عدو و از بعضی مطالب مطاع باز
 و از رگفت سر از یک طایفه صحبت نمودیم و بعد از آن که خوا
 بان (جو) مدعی شرف و داشته شد از آن
 باقی به مملکت عقب نموند و هر یک در عادت تفاد
 دارند و هر آنها را تر و در در و مملکت سر دارند تا آنکه
 در مملکت از آن هر از آن مطایفه که در سر و شانه را
 فراتر از کرده مانع خود را مجوز خسته این نظام مایه
 کینه و خصومت با این این گشت و جنگ از خون ریز

64

برای جمع و تامل باید در نشانه و طوایف کشیده همه مکتوب
و مفضل کشیده رعایا خوش آن شورش کرده دنیا را از تحت
سلطنت بزد کرده خوش آن مکر گرفته اگر تفرع عفو
لقوت سلیم دارا و معتز آنرا را بر طرف ن زد مکن است
چنینا همین قسم و بار گردد

نمیزدند و بر بطور نمرود است و در داده کف زرا و خوردا
لباس قاس در بلیک یه نیست و در نه حکم ان خوب
کفر است و کف است اگر مخ حکم ان مکت را با قیوم و
بروستان یا عیال یا زنی خود و بدی و در و مرد و خوار
نشته و کمر از غم و دق مخ ز سر و غرایه خورده خود و
آن کی کشیده است و در کف است نه زرا است آن ورده
و مدد طین و کمر از غم خورده است و آن و صفت را با این
خودش ان تعیم نماید و هر یک قطعه را بغیران سلفست و تفر
نورده با بجه و بر بطور در اول زراش و (المیس) را پسند
کلی از جهت و بدست معین است و هر یک یک کلمه

در نهی دل و عظمت و توانایی در نیاید و کیفیت این
 جاده را برادر نمی شناسد و در این باب بسیار مؤثر است
 باشد و در این جهت تعلیم و تفسیر مستند شایسته نیست
 و می زانهم در این باب و برادر دنیا الزم تر از این است و در حق
 عظمت شایسته بلکه باید می آید و این در حق دنیا بگویم
 پس در وقت تمام محاکم می جاده و دره و آب و شیشه
 بهیچ جاده و آب و شیشه می زانها عبور نمود از شهر شهری دیگر
 و حق تعالی در این علم هر طور را می گرداند که از این
 جاده با عظمت برادر و شصت و نه طول داشته (تقریباً)
 برادر و شصت و نه (در جهت سفلی و بالا) و بطوریکه هر طور
 می بود باید از چپ و راست که عبور کنند در آن غرض غایت
 بلکه چندین در در آن راه و می رسد تا به جلالتی را
 حکم که از هر طرف غرض می آید و بسیار از
 شیشه یک خانی را که می زان با ده دره و آب و شیشه
 جهت عبور در آنکه در این مقام خدمت و چشم کار است و در حق را

در این باب

در نهی

با برادر (گویی) در این باب و در این باب بسیار مؤثر است
 جاده و در این جهت تعلیم و تفسیر مستند شایسته نیست
 و می زانهم در این باب و برادر دنیا الزم تر از این است و در حق
 عظمت شایسته بلکه باید می آید و این در حق دنیا بگویم
 پس در وقت تمام محاکم می جاده و دره و آب و شیشه
 بهیچ جاده و آب و شیشه می زانها عبور نمود از شهر شهری دیگر
 و حق تعالی در این علم هر طور را می گرداند که از این
 جاده با عظمت برادر و شصت و نه طول داشته (تقریباً)
 برادر و شصت و نه (در جهت سفلی و بالا) و بطوریکه هر طور
 می بود باید از چپ و راست که عبور کنند در آن غرض غایت
 بلکه چندین در در آن راه و می رسد تا به جلالتی را
 حکم که از هر طرف غرض می آید و بسیار از
 شیشه یک خانی را که می زان با ده دره و آب و شیشه
 جهت عبور در آنکه در این مقام خدمت و چشم کار است و در حق را

مخالف نشین و در قسم
ریال بیت و هفتم ۲۱۶ قمر از معدود (شتر برنگشته)
بنا بر ساقی را در مملکت گذارد و با ابدت شرقی
غایت منفه رفت به (کون بیان) مظهر از مملکت
دو و ده بود که توله نشین در آنجا و تخلصان معروف
در شهر است و در آنجا هم است و هر طور حوزرا
طایفه منش نیک در صد و صد است و منی لغت در آن
و قسیم طایفه نظار بر آنجا هستند و غلبه داشته باشند
محمود را و نوسریه و در همین برقع بود و او بعد از برنگشته
با آن که نیکه کاهه پرور در آنجا فرزند و مهر از رض
سعد طین قریه دورا ای و در می نمونه تعاق کرده
است و که تمام هر طور و منشین (کون بیان)
ایمان داده بود و هم گونه از آنجا در آنجا برگشته بنام
ایشان را جوب بود و برنگشته و آنجا برقرار
مردان نهان است با این غیر دارد و نه نشانی

۱۳۴۰

۷۲۰

[illegible]

خود را بکوشید چه بیکرود (تسوی) پس از آنکه خیال
جواب داد در نظر یکدیگر اگر در یک قوتی فزاید
در یک نفر از آن در عهد دیگر بر یکدیگر میبودم
این ترتیب و قیاس حرکت بر یک جنب این قوت را چه
دسته میگویند و هر دسته را چه انش میگویند از میان هر یک
کافی نفی میگویم در یک مقام اجتماع و اتفاق که هر یک
با خود را بر ایند پس از این نظم و ترتیب متعاقب آنها را
بطرف دشمن حرکت میدادم پس از آنکه دشمن علم
دیده که ما را میزدیم و با یک شجاع و پر قهر شبیه
اشبه خورشید و ماه و در این حال مقرر میباشیم و شیو
و آلات سوزناک شبیه به در عهد بنزدن پس از آنکه با
سوار و قهرمانان از خشم و عداوت بر میخیزیم و بعد
کشتن سواران را در نظر عام قرار میدادیم تا بکشته ما به خوش
و خوف را بر میزدیم پس از آنکه و ظفر اگر سلطان میبود
بر جهت ~~چهار~~ حرکت سلطنت می نمود و همه را در قوت این

و در تمام قیاس این در قیاس و نفی راه حال حاضر است و در
میدانیم چون سخن بریزد با سید ملک (لو) جواب داد
و از قوت و عداوت ما نفی شایسته
تسوی گفت این عقیده را طور دیگر است و کار را قسم دیگر انجام
میدادیم که گفت (تسوی) هم بسته که شکست چنان
بیک دیگر برسد و نفی این در طرف بر صواب بنماید در چه
رسیده است بر یکدیگر با این چهار که اگر در قوت اولت میرو
و در هر یک که میگویم و ممکن است دفع جلال و دفع نزاع
این را با این طور که در آنرا است و به صلی میزد و در نظر
همه در طرفین قوت میزد و بعد از آنکه یک بنام
و قوت را میزد و این قوت را میزد و در آن
تسوی میزد و تمام را شکست بنماید و با این همه در چه
ظفر و قوت را در وقت مرگش بر میزد پس از این
لغات یک ~~چهار~~ حرکت سلطنت می نمود و همه را در قوت این
بنام و در ضمن قوت و قیاس صلی را مذکور داشته از آن است

و من در این شهر شد این بقیه شوق و ازین محکم عذرت در خدمت دهم
خوشتر که گفت و به گمان ایستاد و بگویند و بگویند و بگویند
و قاتل در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
تقریب که می نمود و ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه

این تقویر که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه

در این شهر شد این بقیه شوق و ازین محکم عذرت در خدمت دهم
خوشتر که گفت و به گمان ایستاد و بگویند و بگویند و بگویند
و قاتل در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
تقریب که می نمود و ازین که نمرود از درگاه و درگاه

میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه

و ازین

و من در این شهر شد این بقیه شوق و ازین محکم عذرت در خدمت دهم
خوشتر که گفت و به گمان ایستاد و بگویند و بگویند و بگویند
و قاتل در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
تقریب که می نمود و ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه

میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه
میکرد و در خدمت شد ازین که نمرود از درگاه و درگاه

مطمان دل، هر روز در محراب و در وقت زلزله که در
اهل اعیان

شده در آنجا که در دست او باشد و به شیوه راز و مقام

در کتب قدیم در جواب کتب معنی شده و فیض در کتب خود دارد
 و در کتب خود در جواب کتب معنی شده و فیض در کتب خود دارد
 و در کتب خود در جواب کتب معنی شده و فیض در کتب خود دارد

محمد

نعم درود با برادران قصر رسیده تا که در قسم خود می‌نویسد
دو سبب است که در هر روز دو اگر تا به خبر این شخص خطیب

(لو) را چو در کفر نمود آتش فراق در دوزخ است و آب آیه را کسر و طافان

و درینست و بدانکه آنکه مقصود از بدو در خدمت است و مقصود از آنست

و بعد از آنکه در این کتاب بحث و گفتار از بعضی از معانی

و گفت شدنی استند و اگر بنا بود بر طمس رکن بانی در
 برکت شده است بدو بگویند همه در کارها قطع رکن
 قربانی استند و گفته و معجزات که شرح این معجزات
 معجز نیست شدت ضعف که داشت و بنده میزد و
 بدون اینکه کسی داشت و رافضی بر ریز و چون هیچ کس
 تسلط بر این ندارد خود اقرار بر کند و میگوید و در عهد قمر
 در آینه شرح آن در قمر قصه زمر است

در آینه شرح آن در قمر قصه زمر است
 و جابجواب میزد و از آن
 معجزاتی که در آن
 در قمر قمر است

شهر بزرگ پس از آنکه تفتاب و کوه سیاه در آنجا بود
 و بعد از آنکه در بعضی کوه تفتاب و کوه سیاه را
 در بعضی کوه تفتاب و کوه سیاه را
 و در بعضی کوه تفتاب و کوه سیاه را
 بنابر مع الدوام خویش و نمی توانید به و آید بر بند
 خود را بقتل رساند و فغان بغیر از نصیحت بطور محسوس با او رخ می
 میزد و به خجسته و شامی در میزد و به میزد و نزد
 سلطان حکم دینی شد و از او میخواست در هر جهت تفتاب
 از آن

بزرگ و هر کس که میخواست بر آن گذارد و پس خود در هر کس که
 در آنجا حاضر و حاضر بر آن قربانی استند و در وقت گرفته
 در بصره سلطان مرآتیه بفرمود و در بصره سلطان بفرمود
 صد نفر را بطرف شمال برگردانید و بنده میزد و در هر بار
 و بعد از آنکه در بعضی کوه تفتاب و کوه سیاه را
 و در بعضی کوه تفتاب و کوه سیاه را
 و در بعضی کوه تفتاب و کوه سیاه را
 آن مقدم و بر این است زیرا در صورتی که در این میاید و قیام

و از قمر قمر و جسد و قمر است و غیره است و از آنجا که
 و از قمر قمر و جسد و قمر است و غیره است و از آنجا که
 و از قمر قمر و جسد و قمر است و غیره است و از آنجا که

و از قمر قمر و جسد و قمر است و غیره است و از آنجا که
 و از قمر قمر و جسد و قمر است و غیره است و از آنجا که
 و از قمر قمر و جسد و قمر است و غیره است و از آنجا که
 و از قمر قمر و جسد و قمر است و غیره است و از آنجا که

[illegible][illegible]

[illegible]

و صاحب منصبیتم را با مردان جنگ دیده و دردم آزار نموده
در طرف قطعه زمینی در سلطان صحبت سید شمس قدرت بهرمن

این مقامات تحتان شمرند گفت چنانکه یک روز صاحب منصبان
 سلطان (قاسم) صاحب و خدیو خودش صحبت بدیداشت
 و در درجه سلطان (ولی) بگفتند و در درجه خدیو خاتم الکرام
 سلطان (قاسم) متعجب شدند و اکثر را خدیو ولی خودت بپوشند
 بگویند در درجه سلطان نموده آنها را آیه بهیمنه گفت و دست بفرمود
 وقت که سلطان صاحب منصب بجز سلطان (قاسم) حاضر نشد
 و چون تمام شد را بدر کشید و سلطان چون بفر شمر و دلاهارا بر سر
 خود نشاند و در یک رخ خلیف دراز گرفته گفت که
 در هر سلطان (دلاهارا) فرمان دول دراز داشت (دین و دن)
 دول وزیر سلطان (قاسم) حکم یک است و دستم را در هر وزیر
 داشت و وزیر جو آهوزت در دلا آن زمین بیک در آهوز
 بیک قطع و قطع نموده بعد از آن دست دلا در هر یک دراز

طریقه فتنه و در سلطان ترکیه میرزا اسد محمد ولد و بعد
 (در زمانه)
 سلطان محمد در بیان نمود

نیز از عقاب (چو گلف) بزرگ سهم و غنای زلف (چو گلف)
 می خیزد که جسد را به هم می ریزد و غنای زلف (چو گلف) را
 در دست می ریزد

[illegible]

منه سید بر دارم و لب ط ~~و غیر چه~~ و فراموش
یا درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن
مجلس دکنه ~~و درم آن~~ و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن
و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن
و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن
و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن
و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن ~~و درم آن~~ و درم آن

سید احمد علی

مختلف الدلو ان ولبض بشده و نيزه و آلت حر به مختلف
شروع بمرکت نمودن در چشم و تغير در همه ريشه درخشاگاه

و نظر ایدیم (کنکتر) را قفس زخمت و این مختصرتی طوخذ
و در کوفت آن فکر و بعد از آنکه اندک سیطرتی (قفس) را گفت

و حضرت سید فیاض حضرت شاه سلطان ~~ال~~ فیاض در این مکان
که در برادر بود و طلب کرده بلکه در برادر آن همه هاند و حرکت

[illegible]

در روز جمعه این عمره را بنیتا فرموده و در آن روز که خود آن را بکام
 برد و در آن روز که خود آن را بکام

تقریر در بیان معنی این حدیث و (در) نزد فرج

در سلطان (تبع) چون به ازمانه تو می آید

مکتبہ المیزان کتب خانہ

[illegible]

10

[illegible]

مستخرج من كتاب

[illegible][illegible]

در کسب ستم
 سلطان ^{نصرت} خواجه قلع کلام گفت نه دانستم در تیر دراز
 برادر ^{بزرگوار} عزیز من نیست آیا طالع زنگنه ای چنین
 طبعه در حرف چون این طلب نوشته جوهرت ~~در~~
 سر و دانه در اینجا ^م ~~خبر~~ در کسب سلطان باین بنابر و سلطان در این ^م ~~مستحق~~
 نمود و خویش گوید بطور ^{مستحق} ~~مستحق~~ خویش را از کس بنابر
 از قیاس ^{مستحق} ~~مستحق~~ چنین گفت ^{مستحق} ~~مستحق~~ در قیاس ^{مستحق} ~~مستحق~~
 و خودت ^{مستحق} ~~مستحق~~ بر این ^{مستحق} ~~مستحق~~ در این ^{مستحق} ~~مستحق~~
 او دعوت بناسید و چون مدعو شود بر او ^{مستحق} ~~مستحق~~
 و خود خائنه ^{مستحق} ~~مستحق~~ حاضر شود و اگر مدعو ^{مستحق} ~~مستحق~~
 بناسید ^{مستحق} ~~مستحق~~ و بهیچ ^{مستحق} ~~مستحق~~ از ^{مستحق} ~~مستحق~~
 این ^{مستحق} ~~مستحق~~ ^{مستحق} ~~مستحق~~

۱۹۱۹

۲. در خور تقوا
و بر مصلحت
در خور

[illegible]

گفت تو را دعوت نمودند نزد سلطان برود چون
 سلطان او را دیدت نمود مرد گفت آنجا را دعوت
 نمودند و در صحنه جبر این را مدخله کشید و در صحنه آن
 در صحنه آن (دان و گشت) در صحنه آن (جوان)
 بنا نمودند تا آنجا که بنامه آنجا که در صحنه آن
 سبختان بنامه آنجا که در صحنه آن
 خدمت کو آید کرده مقصود شده بود و فرستادند
 آید نزد برادر (دان و گشت) هم چنین دقت چه بر رخ

در
 گفت تو را دعوت نمودند نزد سلطان برود چون
 سلطان او را دیدت نمود مرد گفت آنجا را دعوت
 نمودند و در صحنه جبر این را مدخله کشید و در صحنه آن
 در صحنه آن (دان و گشت) در صحنه آن (جوان)
 بنا نمودند تا آنجا که بنامه آنجا که در صحنه آن
 سبختان بنامه آنجا که در صحنه آن
 خدمت کو آید کرده مقصود شده بود و فرستادند
 آید نزد برادر (دان و گشت) هم چنین دقت چه بر رخ

گفت تو را دعوت نمودند نزد سلطان برود چون
 سلطان او را دیدت نمود مرد گفت آنجا را دعوت
 نمودند و در صحنه جبر این را مدخله کشید و در صحنه آن
 در صحنه آن (دان و گشت) در صحنه آن (جوان)
 بنا نمودند تا آنجا که بنامه آنجا که در صحنه آن
 سبختان بنامه آنجا که در صحنه آن
 خدمت کو آید کرده مقصود شده بود و فرستادند
 آید نزد برادر (دان و گشت) هم چنین دقت چه بر رخ

گفت تو را دعوت نمودند نزد سلطان برود چون
 سلطان او را دیدت نمود مرد گفت آنجا را دعوت
 نمودند و در صحنه جبر این را مدخله کشید و در صحنه آن
 در صحنه آن (دان و گشت) در صحنه آن (جوان)
 بنا نمودند تا آنجا که بنامه آنجا که در صحنه آن
 سبختان بنامه آنجا که در صحنه آن
 خدمت کو آید کرده مقصود شده بود و فرستادند
 آید نزد برادر (دان و گشت) هم چنین دقت چه بر رخ

در
 گفت تو را دعوت نمودند نزد سلطان برود چون
 سلطان او را دیدت نمود مرد گفت آنجا را دعوت
 نمودند و در صحنه جبر این را مدخله کشید و در صحنه آن
 در صحنه آن (دان و گشت) در صحنه آن (جوان)
 بنا نمودند تا آنجا که بنامه آنجا که در صحنه آن
 سبختان بنامه آنجا که در صحنه آن
 خدمت کو آید کرده مقصود شده بود و فرستادند
 آید نزد برادر (دان و گشت) هم چنین دقت چه بر رخ

از قرار مطهر در سن ۱۲۸۵

39

در سیدیم زلفا ده ؟ و در نظم در وسط حضرت
در لفظ طهر شپ و یکا لفظ علی ؟ بود
فخرس تمام عدوم و لغو و اندر گرفته تمام زمین را
دخس ؟ رخود و لغو و شپ ساخته دایم عدوم و در سر از وضع

درین سیدیم ص ۱۴۱ راه آموختن نظم در وسط حلقه است

و در مصرف ط مشرب و رکت. مصرفل ک بود ۶

فمنهم من لم يدرهم ولا يفقهوا ذلك كقولهم تمام زين را عذر

دخس با خود رو مغروش نسخه رایج عدست و در سر از وضع

سابقہ نامہ و جواب گفت زمین جان سبز زمین است

بر آئینه ~~مخبر~~ درده غمور بکس رسد و کما این در این صدد

میرزا محمد رضا خان

و ابی انور در زمردی در این صفت است

حکم ارتقوی را بقدر خارج حقه بگردانید که هر ۵ در

آن تھم؟ سو رہا ہے بیجا
میں نے رخصت ہے جا کر کہہ دیا

[illegible]

۱۰

میر خودشان است پس میگرد و بداند که
 درویش فقیر و فقیر نبیره در تنه آن درویش و فقیر از همه
 شیر بود (یا نه) ~~در بیان شرح است از قصه~~
 او را نکلور داشتیم درویش و فقیر: اتفاق گرفت در آن
 عمر است سابق الکر و در محج حبه لغزش کردن بهر شش
 به (یا نه) چنین گفت (یا نه) عزیز من هر عمری که
 است چیزی را نمائید میزدن میام مردم مدخله نمودید
 طرز در سلب راه میزدن درویش فقیر در پیش داشتیم ~~این قصه و~~
 تصور کنید در حق حبه است یا مردم میگرد
 و این در تصور خود میگرد حال تا شفت باشد از تصور
 و خطا ~~از هر امر~~ باشد و در حق و عقاب میگرد
 تا در صراط مستقیم باشد و در ~~از هر امر~~ تا مردم را
 است در در حق و شفت تا راست بصفا
 و غور و غمتان راست بصرف مدخله کرده ام
 نه در شفت است نه در حق و غمتان و نه در غمتان

[illegible]

د افغانستان

[illegible]

روزنامه صفوف از درون است ^{نقشه} شهر، شاقه
 سه نفرش گردش بیرون رفته بود لقطه زمین رسید
 و سه درفش را که در آنجا درخته بود پس از هر فتح
 و ظفر در آنجا قرانی بنامه رسیدن در این نقشه همچو نظریه
 و صفوف بی نهایت غلغله و زوون کشیده شد گردش
 تصور کردند در دوا المبرور و در آنجا در آنجا در آنجا
 و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 آمده خاطر باشد نه علت و مرض مردم چون این
 قطعه زمین را، نیز وضعش بره کردم قسمت است در آن
 بنام طو در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 (لکن) را وجودش در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حرارت و بر طرف دیگر در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و سکندره، نیز سر بر آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

[illegible]

رفا در جیب کفین

بیدار نیست شخص هر قدر در درجش ز کمال و در آن
باز می کشد و صاحب هر کس مضایق و خفا می کند
از این قرار هر کس بیدار نشسته و در خور کند
بسیار ببرد و در خور با صرف و کفایت آن نشسته و در
چون مردم را در صدد و ثواب یک رشته بصر
نشیند لهذا و بجهت خود گامه از نرسیدن مردم
و تا بسجای بنده و در راه و در خور خود آن نمرده بر نیا
در در حق خود انبساط نماند و در راه و در خور
خود صبر داشته و در راه و در خور کرده و در خور
شده و در در خور و در خور و در خور و در خور
در خور و در خور و در خور و در خور و در خور

آنرا به دست در در خور

در خور و در خور و در خور و در خور و در خور
فلاک که از در خور و در خور و در خور و در خور

سازید و در تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
بیدار نیست در صدد و در خور و در خور و در خور
از این قرار هر کس بیدار نشسته و در خور کند
بسیار ببرد و در خور با صرف و کفایت آن نشسته و در
چون مردم را در صدد و ثواب یک رشته بصر
نشیند لهذا و بجهت خود گامه از نرسیدن مردم
و تا بسجای بنده و در راه و در خور خود آن نمرده بر نیا
در در حق خود انبساط نماند و در راه و در خور
خود صبر داشته و در راه و در خور کرده و در خور
شده و در در خور و در خور و در خور و در خور
در خور و در خور و در خور و در خور و در خور

در در خور و در خور و در خور و در خور و در خور
و در خور و در خور و در خور و در خور و در خور
و در خور و در خور و در خور و در خور و در خور
و در خور و در خور و در خور و در خور و در خور
و در خور و در خور و در خور و در خور و در خور

و در خور و در خور و در خور و در خور و در خور

کبریا طالب دایم ~~در حق~~ و دلش است بهتر
 در این جهان چنان شود و هر کس است و شرفیات
 مدینه را با من قایل گذارد و با در راه بنام دیگر در این
 عمارت تقدیر و خدای تعالی ~~نمود~~ و گفت و دانست
 و آیدت بر من و کمال که بفرستد البتة ~~نمود~~
 در این عمارت جمع کردند

باز آنچه ~~کشت~~ سلطان (د) چون درود ~~کند~~
 نمود شرفیات و تقدیر داشت و من به هم در آن دست
 بود و مطابق آن شرفیات عمل کردند و در خود چنان شرط
 احترام و عظمی را با بر می کردند مثل آنکه خدای عز و جل
 درود و لا اله الا الله و لا حول الا الله و لا قوة الا الله
 است کردند و در این جهان شرفیات است خدای تعالی
 تقدیر نموده و خود قرار دادند و الله در هر حال یک مرتبه
 در این دنیا حق بنامید هم چنانکه زبندگان در این
 دنیا زبانت را بر سرش قرار داده پرستند و عذاب کنند

است و هر روز سال به روزی رسم بود و چون درجه
 یافت دره از این بعضی ~~کند~~ بود و در هر سال ~~یک~~
 به (کو فو کین) بقبر خدای عز و جل می رفتند و در شهر
 بعد از آن ~~مردم~~ (مرغ) و از آنجا که هر
 دست و بدن بعد از آن و همان لایب و لایم را
 و درجه را است قبر خدای عز و جل داشته بودند در آن
 محله معمول می داشتند هر طور که می خواستند
 در این راسته نه است و چنان قهر و عداوت می کردند
 و شریک احترام مدینه را ~~نمود~~ و شریک خودشان
 با هم می کردند و در این ~~نمود~~ کرده و هر کس
~~نمود~~ و در هر روز در اول مرتبه و هر روز در هر روز
 نه در عمارت (آن) بود و در هر سال قدرتی بود
 به و به هر حکم که می خواستند و در هر روز
 و هر کس که می خواست و در هر روز (کشتند) و
 آنچه قرن شریفین عام نمود و آنچه راه در ابتدا

عمر را آن نمیگویند و پس بدین میباشند پس در حین تازی
 شده و هر دو سینه و منقح و حکم را در زیر شروع لغیر
 خود میفرمود که آنکه چنانکه قانون را میباشند و در بدو
 او در کج دزدان که به کینه محض احترامات خدیف برایشان
 بودند حاضر میشد و در وقت آداب و رسوم مدینه را به بر سر
 در درجه سلطنت و روان (مکتب) بود (نصف روز)
 به تازی که در نزد سید سلطنت و نیز جوان بوده
 و نیز در باب تامل گفت

این تازی سلطان (در) است که در بین آن وقت
 میفرمود در این راه که گفته کرده رفت در تعبیر
 و فیاض خدیف را در گذشته بودند حجت هر کس شرط احترامات
 مدینه را در تالیفات بر آورده نسبت به علم و پند خود بیاور
 آورد

در آن ام و هر دو در آن کینه احترامات را با خدیف
 میگفت در روز تازی که عالم را با جرات او بر پدید میباشند
 (نصف)

لقب شریفه او را تاسیه نمودند از آنکه سلطان (لو) او را
 بدر (نی) لقب داشت و بعد از روان (کائن) او را
 (گوشت) نام نهادند و در عصر (عائ) او را تاسیه میفرمودند
 در گذشته را بدین معنی که او را تازی که در حالت خود در
 محبتش را به این عین سلطنت و کینه تازی میفرمودند
 در عصر (من) او را تاسیه میفرمودند و در تاسیه تازی تمام مردم
 گفتند که اینک عالم (آر) که او را با این لقب تاسیه
 داشتند

تاسیه در نزد هر تازی است و عجب خدیف را در سلطنت
 این بزرگ میفرمودند و در تاسیه میباشند و فقط در آنها را معروف
 در تاسیه در تاسیه داشتند

در تاسیه عالم میفرمودند و تاسیه داشتند و تاسیه است
 و تاسیه تاسیه تاسیه و تاسیه تاسیه و تاسیه تاسیه
 لغو در تاسیه تاسیه و تاسیه تاسیه تاسیه تاسیه
 کرده باشد

خود را بکشد نمودن

(۹) خوب حکم زدن کردن و نظم در ترتیب و در ظاهر و باطن

خود را بکشد نمودن

(۱۰) در صلح و خوش بگوئی بودن و در زود سر عدل ایستادن

حکم زدن کردن

و اضع است و در حق خود و غیرت و در کمال عفو حکم زدن

پس و بکشد خود و در حق خود و غیرت و در کمال عفو حکم زدن

و در خود را بکشد و در حق خود و غیرت و در کمال عفو حکم زدن

و در حق خود و غیرت و در کمال عفو حکم زدن

و در کمال عفو حکم زدن

و در کمال عفو حکم زدن

و در کمال عفو حکم زدن

و در کمال عفو حکم زدن

و در کمال عفو حکم زدن



